

باسمہ تعالیٰ

مثنوی فتوح الحرمین

تصنیف

مولانا محی الدین لاری

وفات - ۹۳۳ھ م ۲۷ - ۱۵۲۶ء

✱ ✱ ✱

صحیحہ متن فارسی با مقدمہ فارسی، اردو و انگلیسی

(از)

الحاج پروفیسور داکٹر قاری سید کلیم اللہ حسینی

ایم، اے، ایل ایل، بی، پی ایچ، ڈی (لندن)

اکتوبر سنہ ۱۹۷۷ء

تصنیف های دیگر از مصحح این کتاب

۱. تاریخ بیهق (فارسی) تصنیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی وفات ۵۶۷ هجری
تصحیح با مقدمه انگلیسی، چاپ دائرة المعارف پاریس به خرج دانشگاه
عثمانیه 'حیدرآباد' صفحات ۷۱۹، ۲۴۰ روپیه.
۲. تنمۃ صوان الحکمة (عربی) با تصحیح و مقدمه عربی و انگلیسی (آماده
برای چاپ)
۳. نقود الزواهر و عقود الجواهر (کیاب) تصنیف رشید الدین وطواط
با تصحیح و مقدمه انگلیسی ۲۴۰ روپیه
۴. سراج البلاغت، مبنی بر معانی و بیان و بلاغت (حصه اول و دوم)
با مثال های عربی و فارسی و اردو ۶ روپیه
۵. اثر زبان و ادب فارسی بر زبان و ادب اردو ۴ روپیه
۶. سهل تجوید، تا کنون (بار نهم) هفتده هزار چاپ شده ۳ روپیه
۷. کتاب المختصر فی اجراء القراءات المشر ۷ روپیه
۸. اسوة حسنه - مجموعه احادیث ضروریہ از صبح تا شام .
ترجمہ این کتاب در زبان تلگو ہم چاپ شدہ ۲ روپیه
۹. اسلامی اخلاق کے چند پہلو ۲ روپیه
۱۰. گلدستہ قرآن و حدیث - کوچک آیات قرآنیہ با ترجمہ و مختصر
تفسیر و احادیث ضروریہ ۳ روپیه
۱۱. احوال و اشعار محمد اسحاق شوکت بخاری ۲ روپیه
۱۲. آغاز و تاریخ نظم فارسی تا عهد سلاجقیہ ۲ روپیه
۱۳. قراءات سیدنا عاصم کوفی ۲ روپیه

باسمہ تعالیٰ

مثنوی فتوح الحرمین

تصنیف

مولانا محی الدین لاری

وفات سنہ ۹۳۳ھ م ۲۷-۱۵۲۶ء

با مقابلہ نسخ و تصحیح متن فارسی، مع مقدمہ فارسی،
اردو اور انگریزی

(از)

الحاج پروفیسر ڈاکٹر قاری سید کلیم اللہ حسینی

ایم، اے، ایل، ایل، بی (عثمانیہ) پی ایچ، ڈی (لندن)

سابق پروفیسر و صدر شعبہ فارسی (جامعہ عثمانیہ)

نومبر سنہ ۱۹۷۶ء

دارالکتب کلیمیہ

• طور، نمبر ۶۹۳ بازار نور خان، حیدرآباد۔ ۵۰۰۰۲۴ (انڈیا)

جملہ حقوق طبع و شیوع و صحیح کے لئے محفوظ ہیں

ماہ ذیقعدہ سنہ ۱۳۹۶ ھ مطابق نومبر سنہ ۱۹۷۶ ے

قیمت

روپیہ : ۱۵

ڈالر : ۳

پونڈ : ۲

تومان : ۲۰

مطبوعہ

عزیزہ پرنٹنگ پریس شاہ علی بندہ حیدرآباد (۵۰۰۰۰۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مثنوی فتوح الحرمین و مصنف حقیقی آن
پیش گفتار :

اگرچه مخطوطه های فتوح الحرمین کهن و نوین در کتاب خانه های هند و اروپا محفوظ است و تفصیل آن در آتیه عرض میکنم ، اما تا کنون نسخه ای صحیحه ای این کتاب و یا مقاله ای تحقیقی و مستند منتشر نه شده . ما با وجود وسیله کوتاهی به کنجکاوی مقاله ای برین کتاب کهن و مقدس و اهم نوشته ایم ، و نسخه ای تمام و صواب و کهن را با مقابله مخطوطه های چند که در کتاب خانه های دولتی آندهر اپردیش و موزه سالار جنگ یافته می شود برای چاپ تهیه کرده ایم .

فتوح الحرمین به قرار ذیل دارای اهمیت در ادب فارسی است :

۱ - نسبت فتوح به سر زمین یرب و بطحاست و مبنی بر انگیزهائی روحانی و وجدانات عرفانی و مضامین صوفیانه و وقایع تاریخی و عکس های کعبه الله و مسجد نبوی و تفصیل هائی مقامات

مقدمه فتوح الحرمین

مقدسه و دعا هائے محلی می باشد -

۲ - کتابے تقریباً پانصد سال کہن است کہ در سنہ ۹۱۱ ہجری مطابق سنہ ۱۵۰۵ میلادی تصنیف شدہ و دارائے اہمیت ادبی است ، لذا حفاظت آن بمنزلہ ای خدمت صمیمی فرهنگ و ادب است .

۳ - ازین رو اہمیت فتوح زیاد می شود کہ مقالہ ای حاضر ازالہ ای یک مغالطہ ای مہمہ می کند کہ از سالیان دراز در ادب فارسی جریان داشت ، یعنی کتاب فتوح الحرمین را فہرست نگاران ہند و اروپا تصنیف نور الدین جامی شمرده اند ، و برعدہ ای مخطوطہ ہا « فتوح الحرمین مولانا جامی » نوشتہ است و مصنف حقیقی آن محی الدین لاری متوفی ۹۳۳ھ - ۲۷ - ۱۵۲۶ میلادی در پردہ خفا مانده ، کنجکاوی و شہادت این امر راستی بمصداق « حق بحق دار رسید » است بعلاوہ خدمت مہمہ فرهنگی و ادبی ازالہ ای خطائے کہن ہم میباشد ، ما درین مقالہ حوالہ ہای برونی و شہادت درونی بکار برده ایم ، اسباب این خطائے فرهنگی کہ رودادہ بہ قرار ذیل است :

۱ - مولانا جامی بسیار معروف و مقبول و ادیب و سخنور

بزرگ بوده و فتوح الحرمین تعریف و توصیف مکه مکرمه و مدینه منوره و تفصیلات آن دارد، و جامی از حج و زیارت هم مشرف شده بودند، شهرت علی و ارادت بے پناه مردمان با آنان بود که در فهرست ها و بر کتابها فتوح الحرمین بطرف آنان منسوب گردید .

۲ - جامی مصنف کتابهای عدیده بر علوم و فنون گوناگون بوده ازین رو این کتاب را هم از تصنیف آنان شمرده .
۳ - این هم صرف نظر نه توان کرد که محی لاری فقط سپرده سال پس از وفات جامی فتوح را تصنیف کرده، معروفیت جامی و گمنامی لاری هم سبب این مغالطه میباشد .

۴ - بطوری که وزن عروضی جامی و محی همین فعلن است تبدیلی آن آسان بود و هیچ اشکالی در وزن شعر پیدا نمی شد .
۵ - ما تحقیق این امر هم کرده ایم که دو کتاب که همین نام دارد موجود نیست .

شهادت درونی | صرف نظر مواد برونی و اختلاف های فهرست نگاران و ناقلان ما شهادت درونی زیر از فتوح بهم آورده ایم .

نام جامی در جایی چند در فتوح چنین طور وارد شده که در نظر نخستین التباس تخلص جامی میشود اما، از ژرف نگری این گمان رد میگردد، چرا که محی از خلوص و ارادت بے نهایت و انداز عجیبه نام جامی را آورده که از سیاق و سباق مرادش ظاهر است - مثال چنین در باره دیوان شمس تبریز هم یافته می شود که مولانا رومی از کمال ارادت تخلص شمس تبریز را در مقطع هر غزل آورده که از آن گمان می رفت که آن دیوان شمس تبریز بوده و لاکن اصلاً از رشحات قلم مولانا رومی است -

تخلص جامی که در فتوح وارد شده از قرار ذیل است .

۱ - در تعریف حرم محترم محی میگوید :

در صفت این صنم حورزاد يك دوسه بيتی ز عزیز بست یاد
کز اثر طبع لطیف قوی یافته در ملك سخن خسروی
عارف جامی که ز جام الست آمده در میکرده عشق مست
از بی تعریف حرم آه آه کرده ادائی که فوادی فداه
ازین آیات مترشح میشود که مثنوی فتوح نتیجه ای رشحات
قلم جامی نیست بلکه از غیر آن (یعنی محی) است اگر آن مثنوی

از افکار جامی بوده آنان خود را از الفاظ «عارف جامی» مخاطب نمی کردند، و بعلاوه در بیت آخر «فوادى فداه» - یا من متکلم فوادى بجانب محى، و هائى فداه، که ضمیر غائب مى باشد یا مرجعش جامی است -

۲ - حائى دیگر در بیان طواف کعبه مى گوید :

شاهد این نکته پشه قیل و قال هست مقالی بدلم زاهل حال
 کآمدہ نور دل او ظاهرم روشن از و آتسه خاطرم
 فیض حضورى بدلم ریخته بلکه چو جان درتم آویخته
 اے دل اگر هوش بجا آوری بر سختم شمع رضا آوری
 ناظم این نکهه بگویم که کیست ما حاصل از گفتن این نکته چیست
 جامی از ارباب زمں اکلی بلکه بر اصحاب سخن افضلی
 درین اشعار هم مرجع ضمائر غیر جامی یعنی محى است و در
 بیتى که تخلص جامی ایراد شده ازان ابراز مى شود جامی
 که از گسان بسیار منکسر المزاج و پابند شریعت و شیخ
 اجل بودند چگونه برائى خود الفاظ «اکمل و افضل»
 بکار برده باشند .

۳ - در جاى دیگر محى لاری از کتاب تحفة الاحرار جامی

مقدمه فتوح الحرمین

قصه ای ابی علی بن موفق و مناجاتش به بارگاه رب العزت که مشتمل بر (۱۶) آیات است در فتوح نقل کرده و اعتراف آن هم نموده .

۴ - در پایان قصه می گوید :

یارب از انجا که کرم آن تست چشم همه بر در احسان تست جامی اگر چنده صاحب دلست از تو بامید چنین حاصلست عجباً دو فتوح الحرمین مناجاتے یافته می شود که در کلیات جامی هم وجود دارد بمطلع :

باشفیع المذنبین بار گنه آورده ام

بر درت این بار با پشت دو تا آورده ام

بعلاوه این مناجات غزلی دیگر که در کلیات جامی

و وجود دارد در فتوح هم موجود است بمطلع :

حق آنانی که عمری در هوایت بوده اند

وین زمان در ساحت قرب تو خوش آسوده اند

در بیت چهارم میگوید :

کز گدای بی نوا جامی عنایت و امگیر

کش عنان دل ز کف نفس هوا بر بوده اند

فتوح الحرمین مقدمه

این مناجات و غزل در فتوح ناقل کتاب، به سبب ارادت، ممکن است نقل کرده باشد، و لاکن این هم بعید از قیاس نیست که چنانکه قصه ابن موفق از تحفة الاحرار جامی نقل کرده مناجات و غزل را هم به جهت پسند خاطر خود برای سعادت و تبریک نقل کرده باشد، والا بعید از قیاس است که کلاما محی در کلیات جامی بطور الحاق شامل شده، چرا که کلام چنین نزد جامی بسیار است، کلام محی خیلے مختصر، امر واقعہ اینست که تخلص محی نیز جائے چند در فتوح ازین طور وارد شده که گمان غائب می رود که محی مصنف فتوح الحرمین می باشد، از مطالعه جاها می زیر این امر به شکل مثبت ابراز می شود -

۱ - در نعت میگوید :

تو همه با لطف و عطا و کرم چشم رضا چون نهی از ما بهم
محی از افسانه اول لب میند گو دل تو بار رهاوند زبند

۲ - جائے دیگر می سراید :

هر که گهی گشته به پیرامش دست تمنازده در دامش
با همه شان روی بچنت نهند هر کس ازان نیست که منت نهند

مقدمه فتوح الحرمین

محی از آنجمله تو در شمار دامن گل را چه غم از زخم خار
۳ - در پایان زیر عنوان «در ختم کتاب» مثنوی فتوح الحرمین
بجس نختام می رسد :

کعبه بود نوگل مشکین من تازه از و باغ دل و دین من
تانه زنا سرز چمن نوگلے نغمه سرائی نکند بلبلے
زین همه اسرار که شد گفتگو دم نه زدم تا نشدم روبرو
طوطی از آئینه کند قیل و قال گر نبود آئینه طوطی است لال
این دو سخن موئے بمو گفته ام نیست غلط هر چه درو گفته ام
محی ازین هر دو طلب کام خویش محو کن از لوح کسان نام خویش

از روی مواد برونی درین مقاله مذکور افتاده
ازین بری آید که مصنف حقیقی فتوح الحرمین محی الدین
لاری متوفی سنه ۹۳۳/۸ - ۲۷ - ۱۵۲۶ میلادی است نه مولانا
جامی که در سنه ۸۹۸ هـ ۱۴۰۲ ع چشم از جهان فرو بسته -
و یرگی هاھے فتوح الحرمین و ح الحرمین مثنوی مختصر
و مفید است که براھے زائرین ارض مقدس حجاز کار رهنما
و مشعل راه و نور باطنی میکند و مصنف آن از مشاهده خود
و خلوص عمل و ارادت بے پناه و با ادب و احترام فراوان

مقدمه فتوح الحرمین

فتوح را نوشته است و چون شاعر در اثرش کم می شود بدون هیچ اراده و هیچ گونه تکلف از زبان او اشعار شیرین و دلکش و موثر می ریزد، و عکس انگیزها و احساس های او خوانندگان را هم مسحور و مبهور می سازد - کلام این سخنبر بزرگ از سلاست و روانی فراوان مملو است و شریف کلامی جانش و سادگی طرّه امتیازش است، خلاصه این که فتوح الحرمین بهترین تحفه و پیش بها برنامه برای عاشقان و زائرین یثرب و بطحاست که از جانب محی لاری تقدیم گردیده است -

رسم الخط | از بسکه فتوح الحرمین تقریباً پانصد ساله کهن

است رسم الخط آن در برخی کلمات جد است چنانچه :

حرف گ راک نوشته مثلا کنج برای گنج، سنک

برای سنک، حرف ج برای چ مثلا جنانک، چنانچه چنانک،

چنانچه یک نقطه مثلا یش برای یش، بر برای پرو جائیکه

حرف یک نقطه و دو نقطه دار جمع می شود آنرا یکجا می

نویسد چنانکه بعد برای بعد، و زیر حرف سین مهمله سه

نقطه می دهد چنانکه سپرد، سپرنگ و غیره -

مقدمه فتوح الحرمین

مخطوطه های فتوح الحرمین | مخطوطه های فتوح الحرمین

و در بسیار کتابخانه ها و فهرست های هند و اروپا یافته می شود،
برخی کتاب خانه ها مخطوط های مطلقا و منسب و نقشه
های مقامات مقدسه هم دارد، اما برخی تمام و صواب
است و باقی نا تمام و پر خطا است -

کهن ترین نسخه فتوح در کتاب خانه ای رائل ایشیاٹک
سوسائٹی کلکتہ محفوظ است این نسخه را در سال ۹۶۲ ه
اوپس هروی در مکه مکرمه نقل کرده بود، پس ازان کهن
ترین و مهم ترین نسخه ای در حیدرآباد در جامعه نظامیه، فن
سیر، نمره ۳۵۸ وجود دارد، این نسخه تمام و خوش خط و کهن
ترین پس از نسخه ای کلکتہ است - نسخه ای جامعه نظامیه از
لطف و کرم جناب شیخ الجامعه مولانا عبد الحمید در دست
ما بوده، از نیست که ما آنرا نسخه ای اساسی قرار دادیم و با
مقابله از برخی نسخه های تمام کتاب خانه دولتی اندهر پردیش
و کتاب خانه ای موزه ای سالار جنگ متن خویش را تهیه و چاپ
کرده ایم، تفصیل این نسخه هارا در مقدمه اردو جا داده ایم،

تکرارش اینجا سبب درازی می باشد، این بے محل بنا شد اگر که بگویم در ضمن چاپ سبحة الاحرار جای از حکم دولتی ایران ذکر فتوح الحرمین آمده و در مقدمه سبحة الاحرار تحفة الحرمین را از تصنیف های مولانا جای شمرده است ، ازینکه عبارت در زبان فارسی است اینجا نقل میکنیم :

« از آنجمله مصنفات مولانا عبد الرحمن جامی دیوان (۲) فتوح الحرمین است در ابتدای این کتاب مبارك بعد از توحید و نعت حضرت خاتم الانبیاء صلعم بمدح ائمه هدی سلام الله علیهم شروع می کند - چون قسمت اخیر مورد حاجت بود حسب الامر از روی نسخه خطی نوشته شد ،

در کار تصحیح این شیوه را پیش نظر داشته ایم که اختلاف نسخه ای که صحیح تر است آنرا در متن جادادیم که متن صحیح تر و مفید تر باشد، و خواننده را بارها حاجت مراجعت طرف پا ورق نباشد و اختلاف نسخه اساسی را در پا ورق گذاردیم ، و چیزی دیگر اینست که مصنف در جاها نقشه های مقامات مقدسه و آثار های کهن را برداشته بود که حالا بتغییر زمانه در حالت اصلی خود باقی نه مانده و ترقی های گونا

مقدمه فتوح الحرمین

گون امروزه اصلیت ایشان را چنان تغییر داده که آن نقشه هائی کهن حالا بکار نیاید لذا آنرا افتادیم، کسانی که میل ملاحظه آن نقشه ها دارند بجانب اصل نسخه ها رجوع کنند -

احوال مصنف | تا کنون راجع به کتاب فتوح الحرمین حرف زدیم، حالا به جانب مصنف کتاب رجوع میکنیم -

میهن محی الدین لاری جزیره لار واقع خلیج فارس بود بقول صاحب تحفة سامی و آتشکده آذر و هفت اقلیم محی لاری ارادتمند مولانا جلال الدین دوانی متوفی ۹۰۸ هـ / ۱۵۰۲ ع بود، تقی اوحدی در عرفات العارفين و عرفات العاشقين بحواله مجالس النفائس علی شیر نوائی متوفی ۹۰۶ هـ / ۱۵۰۰ ع وزیر معروف سلطان حسین بایقرا تیموری، نوشته که محی لاری در عهد سلطان یعقوب ۹۶-۸۸۳ هـ / ۹۰-۱۴۷۸ ع می زیسته -

و بقول واله داغستانی در عهد شاه طهماسب صفوی ۸۴-

۹۳۰/۷۶-۱۵۲۴ ع زندگانی کرده، محی لاری علاوه بر آن که يك مثنوی نگار بلند پایه بود چکامه و غزل هم گفته بود، اما کلام او در تذکره ها بسیار کم دستگیر می شود، و لاری

مقدمه فتوح الحرمین

چکامه تائیه ابن الفارض را شرح نوشته بود و علاوه فضلا. عهد آن را بسیار ستوده بود اند. چکامه مذکور از بین رفته، پس از مراجعت حرمین شریفین محی لاری فتوح الحرمین را به پیشگاه شاه مظفر بن محمد شاه والی گجرات ۳۳-۹۱۷هـ / ۲۵-۱۵۱۱ع تقدیم کرده و شاه از صله وافر او را نواخته بود.

مثنوی فتوح الحرمین در سنه ۹۱۱هـ / ۱۵۰۰ع نوشته شد، اما این واضح نیست که لاری در کدام سنه از سعادت حج بیت الله شرف شده بود اما بکلی توی گفست که پیش سنه مذکور حج و زیارت کرده باشد، گر نه این قدر تفصیل و نقشه های مقامات مقدسه از و متعذر بوده.

سخنور بلند پایه و نابغه فکری و نویسنده ای بزرگوار ایرانی ناصر خسرو قصیده عجیبه و دلکش بمطلع :

حاجیان آمدند و با تعظیم شاکر از رحمت خدای رحیم بصورت سوال و جواب از درست خود که از سفر حج مراجعت کرده، سروده، بمناسبت حج بیت الله، برای استفاده ای ره روان زمین حجاز، بمطابق أنظر الی ما قال

مقدمه فتوح الحرمین

ولا تنظر الی من قال، اینجا نقل میکنیم، قصیده نادره و روح افزا و ایمان افروز است و تعلیم حج مبرور می دهد، پس از اداء تمیّات می گوید از دوست خود پرسیدم:

<p>بازگو، تا چگونه داشته ای حرمت آن بزرگوار حرم</p> <p>چون همی خواستی گرفت احرام چه نیت کردی، اندر آن تحریم؟</p> <p>بغاه بر خود حرام کرده بدی هر چه مادون کردگار عظیم؟</p> <p>گفت: نی گفتمش زدی لیک از سر علم و از سر تعظیم؟</p> <p>می شنیدی صدای حق و جواب باز دادی چنانکه داد کلیم</p> <p>گفت: نی گفتمش چو در عرفات ایستادی و بیافنی تقدیم</p> <p>عارف حق شدی و منکر خویش بتو از معرفت رسید نسیم؟</p> <p>ابن از شر نفس خود بودی در غم حرمت و عذاب جحیم؟</p> <p>گفت: نی، گفتمش چو سنگ جمار همی انداختی به دیو رجیم</p> <p>از خود انداختی برون یکسو همه عادات و فعلهائی زمیم</p> <p>گفت: نی گفتمش چو میکشی گوسفند از بی اسیر و یقیم</p> <p>زب حق دیدی اول و کردی قتل و قربان نفس دون لعیم</p> <p>گفت: نی گفتمش چو گشتی دیو مطلع بر مقام ابراهیم</p> <p>کردی از صدق و اعتقاد و یقین خویشی خویش را به حق تسلیم</p>	<p>بازگو، تا چگونه داشته ای حرمت آن بزرگوار حرم</p> <p>چون همی خواستی گرفت احرام چه نیت کردی، اندر آن تحریم؟</p> <p>بغاه بر خود حرام کرده بدی هر چه مادون کردگار عظیم؟</p> <p>گفت: نی گفتمش زدی لیک از سر علم و از سر تعظیم؟</p> <p>می شنیدی صدای حق و جواب باز دادی چنانکه داد کلیم</p> <p>گفت: نی گفتمش چو در عرفات ایستادی و بیافنی تقدیم</p> <p>عارف حق شدی و منکر خویش بتو از معرفت رسید نسیم؟</p> <p>ابن از شر نفس خود بودی در غم حرمت و عذاب جحیم؟</p> <p>گفت: نی، گفتمش چو سنگ جمار همی انداختی به دیو رجیم</p> <p>از خود انداختی برون یکسو همه عادات و فعلهائی زمیم</p> <p>گفت: نی گفتمش چو میکشی گوسفند از بی اسیر و یقیم</p> <p>زب حق دیدی اول و کردی قتل و قربان نفس دون لعیم</p> <p>گفت: نی گفتمش چو گشتی دیو مطلع بر مقام ابراهیم</p> <p>کردی از صدق و اعتقاد و یقین خویشی خویش را به حق تسلیم</p>
--	--

گفت: نی، گفتمش بوقت طواف که دویدی بگر بهروله چو ظلم ؟
از طواف همه ملائکین یاد کردی بگرد عرش عظیم ؟
گفت، نی گفتمش چو کردی سعی از صفا سوی مرو بر تقسیم
دیدی اندر صفائی خود کونین شد دلت فارغ از جعیم و نعیم
گفت، نی گفتمش چو گشتی باز مانده از هجر کعبه دل بدو بنیم
کردی آنجا بگور مر خود را هم چنانی کنون که گشته رمیم ؟
گفت ازین باب هر چه گفتمی تو من ندانسته ام صحیح و سقیم
گفتم: ای دوست پس نکردی حج نشستی در مقام محو مقیم
رفته و مکه دیده آمده باز محنت بادیه خریده به مسیم

گر تو خواهی که حج کنی پس از این
این چندین کن که کر دمت تعلیم



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمہ

• مشنوی فتوح الحرمین اور اسکا حقیقی مصنف •
تمہید | یوں تو فتوح الحرمین کے قدیم اور جدید مخطوطات مختلف یورپی اور ہندوستانی کتب خانوں کی زینت ہیں ، جنکی تفصیل متعاقب بیان کیجائیگی ، لیکن اس اہم کتاب کا ایک بھی مستند اور قدیم نسخہ شائع ہو نا تو کچھ اسکے متعلق کوئی محقق مضمون و مستند مقدمہ بھی موجود نہیں ، جہاں تک ہم رہے محسوس ذرائع مدد دے سکے ہم نے اس بات کی سعی بطبع کی ہے کہ اس مقدس اہم اور قدیم کتاب پر ایک محققانہ و بسیط مقدمہ لکھیں ۔ اور ایک قدیم مخطوطہ کی حتی الوسع صحت کے ساتھ طباعت و حفاظت کی سعادت حاصل کریں ۔

اہمیت فتوح الحرمین | فتوح الحرمین کو کئی لحاظ سے خاص اہمیت حاصل ہے جسکو ذیل میں بیان کیا جاتا ہے :-

۱۔ مشنوی فتوح الحرمین یثرب و بطحا کی مبارک سر زمین ، روحانی جذبات و وجدانات ، تاریخی واقعات ، قدیم مقامات

مقدمہ فتوح الحرمین

کعبتہ اللہ و مسجد نبوی، اور انکے ام تفصیلی حالات و نقشے
پیش کرتی ہے۔ (۱)

۲۔ ادبی اعتبار سے وہ ایک قدیم کتاب ہے جو ۱۵۰۵ء
۹۱۱ء میں لکھی گئی تھی جسکی حفاظت علم و ادب
کی حقیقی خدمت ہے۔

۳۔ اس لئے بھی اس کتاب کی اہمیت بڑھ جاتی ہے کہ
وہ ایک بڑی غلط فہمی کا ازالہ کرتی ہے جو عرصہ دراز
سے چلی آرہی تھی، یعنی یہ کہ فتوح الحرمین اکثر و بیشتر
ادبیاں اور ہندستانی فہرست نگاروں اور کاتبوں کے بہان
مولانا جامی کی تصنیف سمجھی جاتی رہی ہے۔ اور اسکا

(۱) فتوح الحرمین میں کعبتہ اللہ، مسجد نبوی اور دیگر مقامات
مقدسہ کے قدیم نقشے دیئے گئے ہیں۔ ہم نے بعض
دستواریوں کی وجہ سے ان کو حذف کر دیا ہے۔
اس لئے کہ وہ قدیم ہیں اور دست برد زمانہ سے ان
میں بڑی تبدیلیاں ہو گئی ہیں اور وہ نقشے اب سمجھ میں
بھی نہیں آسکتے۔ جن حضرات کو ان سے دلچسپی ہے
وہ کتاب کے اصل مخطوطوں سے رجوع کر سکتے ہیں۔

مقدمہ فتوح الحرمین

حقیقی اور غیر معروف مصنف محی الدین لاری ۲۷-۲۶
۵۱۵ | ۹۳۳ ہ پر وہ خفا میں پڑ گیا تھا، اصل حقیقت کا اظہار
اور ہ حق بحقدار رسیدہ کی خدمت انجام دینا علاوہ علمی
کارنامہ کے ایک غلط فہمی کا ازالہ کرنا بھی ہے۔

خارجی مواد | وہ غلط فہمی جسکی بناء پر فتوح الحرمین
مولانا جامی کی تصنیف سمجھی گئی حسب

ذیل اسباب پر مبنی تھی :-

- ۱۔ مولانا جامی بہت مشہور و مقبول شاعر، ادیب و بزرگ
ہستی تھے۔ اور فتوح الحرمین مکہ مکرمہ اور مدینہ منورہ
کی تعریف و توصیف اور تفصیلات مناسک حج وغیرہ پر
مشمول تھی، چونکہ جامی حج و زیارت حرمین شرفین سے
مشرف ہوئے تھے اور انکی علمی شہرت اور عوام کی ان
سے عقیدت کی وجہ سے فہرست نگاروں، کاتبوں اور
عقیدت مندوں نے یہ کتاب انکی طرف منسوب کر دی۔
- ۲۔ مولانا جامی نے بہت سی کتابیں مختلف علوم و فنون و
مضامین و مباحث پر تصنیف و تالیف کی تھیں اسلئے
فتوح الحرمین کو بھی جامی کی ایک تصنیف تصور کر لیا گیا۔

۳۔ ایک بڑی وجہ یہ ہے بھی ہے کہ محی الدین لاری نے مولانا جامی کی وفات ۱۴۹۲ء | ۱۸۹۸ء کے صرف ۱۳ سال بعد سنہ ۱۹۱۱ء میں فتوح الحرمین تصنیف کی ، لاری کی گمنامی اور جامی کی شہرت کے باعث یہ کتاب جامی کے نام سے منسوب ہو گئی۔

۴۔ چونکہ جامی اور محی کا وزن فملن بلحاظ عروض ایک ہی ہے اس لئے ایک تخلص کے عوض دوسرے تخلص کی تبدیلی کے بعد بھی مصرع کا وزن برقرار رہتا تھا لہذا مولانا جامی کے معتقد پڑھنے اور لکھنے والوں نے محی کے بجائے جامی کا نام رکھ دیا یا بدل دیا ہوگا۔

۵۔ ایک اہم وجہ یہ بھی ہے کہ کئی کتب خانوں کے محظوظات پر "فتوح الحرمین مولانا جامی" لکھا ہے اور بعض یورپی فہرست نگاروں نے بھی اسکو اسی طرح بلا تحقیق نقل کر دیا۔

۶۔ ہم نے اس شبہ کی بھی تحقیق کر لی ہے کہ آیا فتح الحرمین نام کی دو کتابیں تو نہیں ہیں جو جامی اور محی دونوں نے لکھی ہوں لیکن اس کا جواب اثبات میں نہیں ملا۔

داخلی شہادت | خارجی مواد اور اختلافات کے قطع نظر
ہم نے داخلی شہادت حتی الوسع فتوح -
الحرمین سے برآمد کی ہے جو یہ ہے :-

مولانا جامی کا تخلص فتوح الحرمین میں چند مقامات
پر مذکور ہوا ہے جو بادی النظر میں مصنف کا تخلص
معلوم ہوتا ہے ، لیکن اس کو غور و تعمق سے پڑھا
جائے تو یہ اشتباہ دور ہو جاتا ہے ، کیونکہ فتوح الحرمین کے
حقیقی مصنف محی لاری نے جس جوش عقیدت و والہانہ
انداز سے جامی کا تخلص اشعار میں لایا ہے وہ سیاق
و مباح عبارت سے واضح ہے ۔

ایسی مثال مولانا رومی کے دیوان شمس تبریز میں بھی
ملتی ہے ۔ جس میں مولانا نے کمال عقیدت سے شمس تبریز
کا تخلص ہر غزل کے مقطع میں استعمال کیا ہے ۔ جس
سے پڑھنے والے کو التباس ہوتا ہے کہ وہ دیوان
شمس تبریز نے لکھا ہے ، لیکن حقیقت یہ ہے کہ وہ
مولانا روم ہی کی تصنیف ہے ۔

فتوح الحرمین میں جن مقامات پر اور جس انداز سے

جامی کا تخلص وارد ہوا ہے ان کو ذیل میں پیش کیا جاتا ہے :

ایک جگہ تعریف حرم محترم کے بیان میں لاری لکھتے ہیں^۱
 در صفت این صنم حورزاد یک دوسہ بیتے ز عزیز^۲ است یاد
 کز اثر طبع لطیف قوی یافتہ در ملک سخن خسروی
 عارف جاہی کہ ز جام الست آمدہ از میکدہ عشق مست
 از پشے تعریف حرم آہ آہ کردہ ادائی کہ فوادى فداہ

ان اشعار سے مترشح ہوتا ہے کہ یہ مثنوی جاہی کی نہیں بلکہ کسی اور شخص (محمی الدین لاری) کی تصنیف ہے۔ اگر جامی کی ہوتی تو وہ خود کو 'عارف جامی' نہ لکھتے، علاوہ ازیں آخری شعر 'فوادى فداہ' میں فوادى کی یاے متکلم محمی کی طرف منسوب ہوتی ہے۔ اور فداہ کی ہاے ضمیر غائب کا مرجع جامی ہے۔

دوسری جگہ طواف کعبہ کے بیان میں لکھتے ہیں^۳
 شاہد این نکتہ پشے قبل وقال ہست مقالے بدلم ز اہل حال

(۱) فتوح الحرمین ورق ۱۳ ب (۲) عزیز سے مراد جاہی ہے۔

(۳) فتوح الحرمین ورق ۲۱ الف۔

مقدمہ فتوح الحرمین

کامدہ نور دل ازو ظاہرم روشن ازو آئینہ خاطر
فیض حضورش بدلم ریختہ بلکہ چو جان درتم آویختہ
اے دل اگر ہوش بجائے آوری بر سختم شمع رضائے آوری
ناظم^۱ این نکتہ بگویم کہ کیست ما حصل از گفتن این نکتہ چیست
جای از ارباب زمن اکملی بلکہ بر اصحاب سخن افضای
ان اشعار میں ضمائر کا مرجع لاری کا غیر یعنی جامی
ہے اور شعر مندرجہ بالا جس میں جامی کا تخلص آیا ہے
اس سے ظاہر ہے کہ جامی جیسی منکسر المزاج، پابند
شریعت اور بزرگ ہستی خود اپنی اس قدر تعلیٰ کیسے
کی ہوگی، بلکہ اوروں کی زبان سے بھی صفات و اکمل و
افضل، کا اپنے لئے استعمال بعید از قیاس معلوم ہونا
ہے تو مولانا جامی کا ان الفاظ کو استعمال کرنا کس
طرح ممکن ہو سکتا ہے۔

تیسری جگہ 'لاری نے تحفۃ الاحرار جامی سے
'ابو علی بن موفق اور ان کی مناجات بارگاہ جل شانہ،

(۱) تحفۃ الاحرار، طبع نولکشور، ص ۶۵، طبع نجر المطابع،

لوہارو، ص ۷۲، شعر 'پور موفق' سے شروع ہو کر جامی

اگر چند، پر ختم ہوتا ہے، فتوح الحرمین ورق ۲۱ ب۔

مقدمہ فتوح الحرمین

کے (۱۷) اشعار بجنسہ فتوح الحرمین میں نقل کر کے اس کا اقرار بھی کیا ہے۔ اس قصے کے اشعار سے مترشح ہوتا ہے کہ محی الدین لازمی کی مولانا جامی سے ملاقات بھی ہوئی تھی اور لاری ان سے بے حد عقیدت رکھتے تھے۔

اس قصہ کے آخری اشعار یہ ہیں :

یارب از آنجا کہ کرم آن تست چشم ہمہ بردر احسان تست
جامی اگر چند نہ صاحب دلست از تو بامید جنین حاصلست
لیکن یہ امر تعجب خیز ہے کہ فتوح الحرمین میں ایک
نعت درج ہے جو کلیات جامی میں بھی موجود ہے جس
کا مطلع یہ ہے :

یا شفیع المذنبین بارگاہ آوردہ ام بردرت این بار با پشت دوتا آوردہ ام
اس مناجات کے علاوہ ایک غزل بھی کلیات جامی میں
دستیاب ہوئی ہے جس کا مطلع یہ ہے :

حق آنانی کہ عمرے در ہوایت بودہ اند

وین زمان در ساحت قرب تو خوش آسودہ اند

اس غزل کے چہ-وتھے شعر میں جامی کا تخلص بھی موجود ہے

کز گدائی کے نوا جامی عنایت و امگیر

کش عنان دل زکف نفس ہوا بر بودہ اند

فتوح الحرمین میں مناجات و غزل کی موجودگی کسی ناقل کتاب کی عقیدت کا نتیجہ ہو سکتی ہے لیکن اغلب ہے کہ محی الدین لاری نے فتوح الحرمین میں جس طرح علی بن موفیق کا قصہ تحفة الاحرار سے نقل کیا نعت و غزل بھی پسند خاطر اور برکت کے مدنظر نقل کر لی ہوگی ورنہ یہ بعید از قیاس ہے کہ لاری کا کلام جامی کے دیوان میں الحاق کے طور پر آیا ہو۔ کیونکہ جامی کے پاس اس قسم کے کلام کی بہتات ہے اور لاری کا کلام اس مثنوی کے علاوہ بہت کم دستیاب ہوتا ہے۔ اگرچہ بعض تذکرہ نگاروں نے لکھا ہے کہ لاری نے قصیدے اور غزلیں بھی کہیں ہیں لیکن وہ اس وقت نایاب ہیں۔

اس امر کا اظہار بھی دلچسپی سے خالی نہوگا کہ فتوح الحرمین میں بعض جگہ محی لاری کا تخلص بھی وارد ہوا ہے جس سے گمان غالب ہوتا ہے کہ مثنوی مذکور کا مصنف وہی ہے۔ ذیل کے مقامات و اشعار سے اسکا داخلی ثبوت فراہم ہوتا

ہے۔ چنانچہ نعت کے ضمن میں مذکور^۱ ہے :

تو بہمہ لطف و عطا و کرم چشم رضا چوں نہی از ما بہم
 بھی از افسانہ اولب مہند کو دل تو بار رہاند زبند
 دوسری جگہ ، آمدن بطواف افاضہ ، کے بیان میں مندرجہ
 ذیل اشعار پر غور کیا جائے^۲ :

ہر کہ کہی کشتہ بہ پیرامنش دست تمنا زدہ در دامنش
 باہمہ شان روئے بچنت نهند ہر کس از ان نیست کہ منت نهند
 بھی از ان جملہ توی در شمار دامن گل را چہ غم از زخم خار
 آخر میں ، در ختم کتاب ، کے عنوان کے تحت ان
 اشعار پر مثنوی ختم ہوتی ہے^۳ :

کعبہ بود تو گل مشکین من تازہ ازو باغ دل و دین من
 تازہ زند سر زچمن نو گلے نغمہ سرائی نہ کند بلبلے
 زین ہمہ اسرار کہ شد گفتگو دم نہ زدم تا نشدم روبرو
 طوطی از آئینہ کند قیل قال کربنود آئینہ طوطیست لال
 این دو سخن موے بموگفتہ ام نیست غلط ہرچہ دروگفتہ ام

(۱) فتوح الحرمین ورق ۴ ب (۲) فتوح الحرمین ورق ۴۰ ب

(۳) فتوح الحرمین ورق ۵۰ الف .

محی اذین مردِ طلب کام خویش محو کن از لوح کسان نام خویش
مندرجہ بالا خارجی مواد اور داخلی شہادت کی بناء پر جو خود
کتاب فتوح الحرمین سے پیش کی گئی ہے یہ امر پایہ ثبوت
کو پہنچ جاتا ہے کہ کتاب فتوح الحرمین کا حقیقی مصنف
محی الدین لاری ۲۷-۱۵۲۶ / ۹۳۳ ھ ہے - مولانا نور الدین
عبد الرحمن جامی ۱۴۹۲ ھ ۸۹۸ ھ نہیں ہیں -

خصوصیات | فتوح الحرمین ایک مختصر و مفید مشنوی ہے
جو خاص طور پر زائرین ارض مقدس
حجاز کے لئے رہنمائی، مشعل راہ اور نور باطنی کا کام
دیتی ہے - فتوح الحرمین چونکہ لاری نے اپنے مشاہدہ،
خلوص عمل بے پناہ عقیدت اور نہایت ادب و احترام کے
ساتھ لکھی ہے اس لئے ہر چیز کی بجنسہ تصویر کھینچ
دی ہے، جوش عقیدت میں شاعر ایسا محو ہو جاتا ہے
کہ بے اختیار وہ بے تکلف اس کی زبان سے اشعار نکل
نے لگتے ہیں جو اس کے جذبات و احساسات کے
آئینہ دار ہیں - اور پڑھنے والوں کو مسحور و مبہوت
کر دیتے ہیں -

مقدمہ فتوح الحرمین

مثنوی کے اشعار میں بے انتہا سلاست و روانی پائی جاتی ہے، شیرینی کلام اس کی جان اور سادگی اس کا طرہ امتیاز ہے، غرض کہ فتوح الحرمین ایک بہترین تحفہ اور ایک بیش بہا دستور العمل ہے جو عاشقانِ اللہ و رسول و مسافرانِ یثرب و بطحا کے لیے محی الدین لاری کی جانب سے پیش کیا گیا ہے، وہ لکھتے ہیں: قاعدہ کی بات ہے کہ جب تک کوئی شخص کسی کو اپنے گھر مدعو نہیں کرتا وہ اس کے یہاں نہیں جا سکتا، حرمین شریفین کی زیارت نصیب ہونا گویا اللہ تعالیٰ کا اپنے بندوں کو یاد فرمانا ہے، ہم میہمان اور خدایے عزوجل و رسول اکرم ﷺ میزبان، اس لئے میہمان کو چاہئے کہ نہایت ادب و احترام کے ساتھ میزبان کے حضور میں رہا کرے کوئی بے ادبی، بیہودگی اور گستاخی نہ ہونے پائے، ورنہ میزبان کی ناخوشی کا اندیشہ ہے، چونکہ خدایے عزوجل نے محض اپنے فضل کرم سے ہم ناچیز بندوں کو یاد فرمایا ہے جس سے اس کی ہم سے محبت اور اس کو ہمارا خیال ظاہر ہوتا ہے، لہذا ہم بھی

اس کی محبت و عنایت کا جس قدر شکر ادا کریں اور اس سے جتنی بھی محبت کریں کم ہے، لاری کہتے ہیں :
 ما ہمہ میہمان و خدا میزبان بہ کہ فضولی نہ کنند میہمان
 چونکہ نیم محرم دیدار تو می نکرم بر درو دیوار تو
 محی لاری نے حمد و نعت کے بعد خلفائے راشدین کی عنقیت
 کو نہایت فصیح و بلیغ پیرایہ میں اور خاص انداز میں بیان
 کیا ہے، کہتے ہیں : جس طرح کائنات عناصر اربعہ ہوا۔
 آتش۔ آب و خاک کے باہمی توافق، امتزاج و اتصال کی وجہ
 سے قائم ہے اسی طرح دین اسلام خلفائے راشدین کی وجہ
 سے قائم و مستحکم ہے۔ چنانچہ مصنف نہایت لطیف پیرایہ
 میں ہر خلیفہ کو ایک عنصر سے تشبیہ دی ہے اور اسکی دلیل
 بھی پیش کی ہے۔ خلیفہ اول حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ کو
 بلحاظ لطافت، صفائی، خلوص و صدق ہوا سے تشبیہ دی
 ہے، اسوجہ سے کہ سب سے پہلے اپنے آنحضرت ﷺ
 کی نبوت کی تصدیق کی تھی، آپکے ہوا خواہ تھے۔ اور
 اپنے نضائی ہوا و ہوس کو خدا کی راہ میں بالکل محو اور

مقدمہ فتوح الحرمین

سب کچھ اس کے لئے قربان کر دیا تھا اس لئے وہ بمنزلہ
 ہوا کے ہیں، اس مطلب کو اشعار ذیل میں ادا کیا ہے:
 آنکہ ازو سکہ دین شد درست داد گواہی بہ نبوت نخست
 سکہ زجان بود ہوا خواہ یار آمد از ارکان بہ ہوا در شمار
 محو شد از خویش نشان ہوا فاق (عَلَى) الكل بعز الوفاء
 حضرت عمر رض کو آتش سے تشبیہ دی ہے اس لئے کہ وہ
 دشمنان اسلام کے لئے اشد تھے اور انکے خرمین عمل
 کو آگ لگا دیتے تھے، اسلام کے لئے چراغ ہدایت
 اور جنتیوں کے لئے شمع تھے چنانچہ حدیث شریف کا
 مضمون ان اشعار میں باندھا ہے:

آنکہ ازو خرمین اجساد سوخت گرمثل خوانمش آتش نکوست
 قول نبی داد ہمین را رواج جنتیان را عمر آمد سراج
 حضرت عثمان غنی رض کی شان میں کہا گیا ہے کہ وہ کامل
 الحیا و الایمان تھے اور حیا و شرمندگی سے آب آب ہو
 جاتے تھے اس لئے انہیں آب سے تشبیہ دی ہے کہتے ہیں:

(۱) فتوح الحرمین ورق ۵ الف - (۲) فتوح الحرمین ورق ۵ الف

(۳) عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة - جامع الصغیر .

آنکہ حیا گشت بر ویش نقاب از عرق شرم شدی عین آب
تازہ ازو گشتہ گلستان دین صافی و پاکیزہ جو ماء معین
چونکہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ کی کنیت ابو تواب تھی اس
لئے عنصر خاک سے اپکو تشبیہ دی ہے اور زمین کی اہمیت
و عظمت ظاہر کی ہے ، کیونکہ اس میں اسرار الہی کے
خزانے مدفون ہیں :

مخزن اسرار الہی ست خاک سر زمیںک برزد و شد تاسماک
چونکہ علی داشت بخاک اتساب کنیت او کرد بنی و بو تراب و
منقبت کے بعد حرمین شریفین کی تعریف ، پھر مناسک حج کی
تفصیل بیان کی ہے ادعیہ جا بجا درج کئے ہیں اور معابد
و مقابر اور مقامات مقدسہ کے خوشنما و رنگین نقشے اور
انکی تفصیل لکھی ہے ۔

حالات مصنف | محی الدین لاری کی زندگی کے واقعات کا
اظہار بھی ضروری ہے ، محی الدین لاری

مصنف فتوح الحرمین جزیرہ لار واقع خلیج فارس کے باشندے
تھے ۔ اور بمطابق تحفہ سامی ، آتشکدہ آذر ، ہفت اقلیم

(۱) فتوح الحرمین ورق ۵ ب ۔

مقدمہ فتوح الحرمین

مولانا جلا الدین دوانی (۱۵۰۲/۹۰۸) کے مرید تھے۔
تقی اوحدی نے عرفات العارفین و عرفات العاشقین میں
بحوالہ مجالس النفایس مصنفہ علی شیرنوائی (۱۵۰۰/۹۰۶)
مشہور وزیر سلطان حسین بایقراہ تیموری، لکھا ہے کہ محی
لاری سلطان یعقوب (۹۰-۱۴۷۸/۹۶-۸۸۴) کے عہد میں
زندہ تھے، اور بقول والہ داغستانی شاہ ظہبا سب صفوی (۸۶-
۷۲-۱۵۲۴-۹۳۰) کے عہد میں حین حیات تھے۔ محی لاری
ایک اچھے مثنوی نگار ہونے کے علاوہ قصیدہ اور غزل
گو بھی تھے، لیکن انکا کلام تذکرون وغیرہ میں چیدہ
چیدہ دستیاب ہوتا ہے۔ تحفہ سامی میں انکی غزلوں کے
منتخب اشعار دئے ہیں جو خاص اہمیت کے حامل نہیں
ہیں، کہا جاتا ہے کہ لاری نے قصیدہ تائبہ ابن الفارض کی
شرح بھی لکھی تھی جسکو اس زمانے کے علماء و ادباء
نے بہت پسند کیا تھا۔ جو اب ناپید ہے۔

مثنوی فتوح الحرمین کو لاری نے غالباً سفر حجاز کے
زمانے میں ہی لکھنا شروع کیا تھا کیونکہ اس میں حرمین
شریفین کے مقامات مقدسہ کے جو تفصیل وار نقشے

مقدمہ فتوح الحرمین

دیئے گئے ہیں انہیں برسرِ موقع ہی تیار کیا جاسکتا تھا۔ اور یہ بھی پتہ چلتا ہے کہ انہوں نے اسکا کوئی نسخہ مکہ مکرمہ و مدینہ منورہ میں بھی چھوڑا تھا۔ چنانچہ کتب خانہ آصفیہ کے ایک نسخہ فتوح الحرمین پر لکھا ہے کہ اویس الہرزی نے اسکو مکہ مشرفہ میں سنہ ۵۹۷۳ء میں نقل کیا تھا اور امپیریل لائبریری کلکتہ کا نسخہ مدینہ منورہ میں ۵۹۶۲ء میں نقل کیا تھا۔ اسی نے سفر حج و زیارت سے لوٹنے کے بعد فتوح الحرمین کو شاہ مظفر بن محمدؒ والی گجرات (۳۵-۱۵۱۱-۳۳۵) کی خدمت میں بطور تحفہ پیش کیا تھا، کہا جاتا ہے کہ بادشاہ نے اس کا خاطر خواہ صلہ بھی دیا تھا۔

فتوح الحرمین کا سنہ تصنیف تو (۱۵۰۵-۵۹۱۱ء) ہے

(۱) فہرست کتب خانہ آصفیہ حال موسوم اسٹیٹ لائبریری، حیدرآباد، عربی فارسی و اردو کتب، جلد چہارم، ص ۱۰۲ فن تاریخ نویسی (۲۰۱۲) (۲) امپیریل لائبریری کلکتہ سنہ ۱۹۲۱ء صفحہ ۲۶۰، نمبر ۲۵۰ (۳) یونے برٹش میوزیم کیٹلاگ مخطوطات فارسی، جلد ۲، ص ۶۵۵ پر مظفر بن محمود، لکھا ہے جو صحیح نہیں ہے۔

مقدمہ فتوح الحرمین

فتوح الحرمین کا سنہ تصنیف تو (۱۵۰۵/۵۹۱۱) ہے لیکن یہ نہ معلوم ہوسکا کہ لاری نے حج کس سنہ میں کیا تھا البتہ یہ بات تو یقینی معلوم ہوتی ہے کہ سنہ ۵۹۱۱ میں یا اس سے عین قبل کیا ہوگا، ورنہ حج و زیارت سے واپسی کے ایک عرصہ بعد تک کتاب کو والی ریاست گجرات کی خدمت میں پیش نہ کرنا بعید از قیاس ہے۔

مخطوطات فتوح الحرمین | ذیل میں ہم فتوح الحرمین کے قدیم و جدید مخطوطات پر ایک نظر ڈالتے ہیں:

فتوح الحرمین کے متعدد قدیم و جدید مخطوطات ہندوستانی اور یورپی کتب خانوں میں موجود ہیں، جن نسخوں کے متعلق ہمیں معلومات حاصل ہیں ان میں سب سے قدیم نسخہ امپیریل لائبریری کلکتہ میں محفوظ ہے جو بمقام مدینہ منورہ سنہ ۱۹۶۲ء میں نقل کیا گیا تھا اس مخطوطہ کی ابتداء شعر مندرجہ ذیل سے ہوتی ہے:

اے دو جہان غرقۃ الائی تو کون و مکان قطرۃ دریای تو

(۱) امپیریل لائبریری کلکتہ سنہ ۱۹۲۱ء فہرست صفحہ ۲۶۰

نمبر ۲۵۰

حیدرآباد دکن میں فتوح الحرمین کے جو قلمی نسخے ہمیں دستیاب ہوئے ہیں ان میں ہر نسخہ دوسرے سے کہیں نہ کہیں مختلف ہے اور ترتیب و عنوانات میں بھی یکسانیت نہیں پائی جاتی۔ اس وجہ سے اصل متن اور دیگر متون میں ترتیب و یکسانیت عنوانات کو ملحوظ رکھنا بہت دشوار ہے۔ اور اس سے کوئی زیادہ مفید و اہم نتیجہ بھی برآمد نہیں ہو سکتا۔ اس لئے ان امور میں یکسانیت کا خیال ترک کر کے ہمارے تیار کردہ متن کی تصحیح اور جامعیت میں جہاں تک مدد مل سکی دیگر نسخوں سے مدد لی گئی ہے۔

حیدرآباد دکن کے کتب خانوں کے جن نسخہ جات فتوح الحرمین سے استفادہ کیا گیا انکی تفصیل ذیل میں درج کی جاتی ہے :

کتب خانہ آصفیہ حال موسومہ اسٹیٹ لائبریری حیدرآباد میں (۲) مخطوطات محفوظ ہیں جن میں سے ایک مختصر اور نامکمل ہے دوسرے نسخہ میں جلد بندی

(۱) فہرست کتب خانہ آصفیہ اسٹیٹ لائبریری حیدرآباد، جلد

۱، فن تاریخ فارسی (۴۸۳)۔

مقدمہ فتوح الحرمین

کے وقت اوراق میں تقدیم و تاخیر ہو گئی ہے۔ عنوانات بھی مختلف اور اشعار بھی کم ہیں۔ لیکن یہ نسخہ بہت اہتمام سے لکھا گیا ہے، اس کے عنوانات سرخی اور اودی روشنائی سے لکھے گئے ہیں، متن کی تحریر پر سنہری افشان ہے۔ کاغذ گندہ، منقش، حاشیہ اور بین السطور مٹلا ہے۔

مقامات مقدسہ کے خوبصورت و رنگین نقشے بھی دیکھے گئے ہیں، مخطوطہ کی ابتدا اس شعر سے رہتی ہے:

اے ہمہ کس رابدرت التجا کہ بہ دل را ز تو نور و صفا
کتبہ العبد اریس الہروی بمکہ مشرفہ سنہ ۹۷۴ھ

کتب خانہ آصفیہ میں ایک تیسرا نسخہ بھی موجود ہے جو مکمل اور خوش خط ہے جس سے ہم نے اپنے متن کے مقابلہ اور تصحیح میں مدد لی ہے۔ اس کی ابتداء بھی مذکورہ بالا شعر سے ہوتی ہے۔

(۱) فہرست کتب خانہ آصفیہ، جلد ۴، فن تاریخ فارسی (۲۰۱۲)

(۲) فہرست کتب عربی فارسی و اردو، کتب خانہ آصفیہ، جلد

چہارم، ص ۱۰۲، فن تاریخ فارسی نمبر ۲۰۱۲، ورق ۷۶۔

مقدمہ فتوح الحرمین

کتب خانہ سالار جنگ میں فتوح الحرمین کے (۸)

نسخے موجود ہیں جو فہرست کتب فارسی، فن ادب، میں
نمبرات ۶۴۲ تا ۶۴۹ پر درج ہیں۔

ایک نسخہ سنہ ۱۰۷۷ھ میں نقل شدہ ہے جو ابتداء میں

ناقص لیکن خوش خط ہے۔

دوسرے نسخہ پر بتاریخ چہارم شہر شوال سنہ ۱۰۷۰ھ سبعین
و الف باتمام رسید نقیہ حاجی محمد طاہر بریری، لکھا ہے،
یہ نسخہ بھی نامکمل ہے۔

۵۱۰۸ھ سے ۱۰۰۸ھ

سے سنہ ۱۱۸۳ھ تک ہے۔ ان میں کوئی نسخہ ۱۰۰۰ھ

سے پہلے کا نہیں ہے۔ اور نہ ان میں کوئی اہم مخطوطہ

ہے، بلکہ بعض ناقص الاول والاخر، گرم خوردہ اور طغیانی

ردہ ہیں۔ کئی نسخوں پر کاتب یا مصنف کا نام بھی درج

نہیں ہے، نسخہ ۶۴۵ اور ۶۴۸ پر تصنیف مولانا عبد الرحمن

جامی قدس اللہ اسرارہم، لکھا ہے۔ اور نسخے یعنی ۶۴۲

(۱) فہرست کتب خانہ سالار جنگ، ادب فارسی ۶۴۶

(۲) ایضا ایضا ایضا ۶۴۴

و ۶۴۹ جو خوش خط اور تقریباً مکمل ہیں ان سے ہمارے نسخہ کے متن کا مقابلہ کیا گیا ہے۔

کتب خانہ جامعہ عثمانیہ میں فتوح الحرمین کا ایک ناقص مختصر اور جدید نسخہ ہے جو ناقابل اعتنا ہے۔ سنٹرل ریکارڈ آفس حیدرآباد میں اس کتاب کا کوئی نسخہ موجود نہیں ہے۔

کتب خانہ جامعہ نظامیہ میں فتوح الحرمین کا ایک اور ناقص اور مختصر مخطوطہ ہے جس کے ناصیہ پرہ فتوح الحرمین مولانا جامی، لکھا ہے اس کو کوئی خاص اہمیت حاصل نہیں ہے۔

جو نسخہ جات فتوح الحرمین حیدرآباد میں دستیاب ہوئے ہیں ان میں سب سے قدیم، مکمل، خوش خط، صحیح اور ہر لحاظ سے بہترین نسخہ موجودہ کتب خانہ جامعہ نظامیہ ہے۔

یہ نسخہ جناب مولانا عبد الحمید صاحب شیخ جامعہ نظامیہ

(۱) فہرست کتب خانہ جامعہ نظامیہ، سیر فارسی، ۳۶۱۔

(۲) کتب خانہ جامعہ نظامیہ، سیر فارسی، ۳۵۸۔

مقدمہ فتوح الحرمین

کے لطف و کرم سے ہماری دسترس میں دیدیا گیا تھا جس کا شکریہ ادا کیا جاتا ہے، اس سہولت کے باعث اور نسخہ کی اہمیت کے مد نظر ہم نے اس کو اصل قرار دیا اور طباعت کے لئے انتخاب کیا۔ اور دیگر تمام صحیح و مکمل نسخوں سے اسکی تصحیح میں مدد لی ہے۔ البتہ تصحیح کے عمل میں ہم نے اس بات کو ملحوظ رکھا ہے کہ جس نسخہ کا اختلاف زیادہ صحیح اور مناسب محل تھا اس کو متن میں جگہ دی ہے تاکہ متن کے قاری کو صحیح الفاظ معلوم ہو جائیں اور بار بار حاشیہ کی طرف رجوع ہونا نہ پڑے اور اصل نسخہ کے اختلاف کو حاشیہ میں درج کر دیا ہے۔

مخطوطہ جامعہ نظامیہ پر یہ عبارت درج ہے "فتوح الحرمین فی مناسک حج، از مولانا عبدالرحمن جامی، تاریخ تحریر سنہ ۹۷۲ھ، اس نسخہ کی ابتداء ذیل کے شعر سے ہوتی ہے:

اے درجہان غرقہ الائی تو کون و مکان قطرة دریائی تو

نسخہ مذکورہ کی نقل ۱۲ / شوال سنہ ۹۷۲ھ کو حبیب اللہ ابن حاجی ولی شیرازی نے کی تھی۔

یورپی فہارس | یورپی کتب خانے جن میں فتوح الحرمین کے

مقدمہ فتوح الحرمین

مخطوطات موجود ہیں اب ان کا جائزہ لیا جاتا ہے۔
انڈیا آفس لائبریری کی اٹلاک مخطوطات فارسی میں اس کے
کیا اٹلاگر Hermann Ethe نے لکھا ہے کہ اس کتب خانہ کے
مخطوطہ پر "فتوح الحرمین جامی" لکھا ہوا ہے۔ نسخہ
کی ابتداء اس شہر سے ہوتی ہے ' :
اے ہمہ کس را بدرت التجا کعبہ دل را ز تو نور و صفا
ذیل فہرست مخطوطات اسلامی کہ برج میں فتوح الحرمین
کو "تصنیف جامی" تحریر کیا ہے '۔

فہرست مخطوطات فارسی برٹش میوزیم کے فہرست نگار
(چارلس ریو) نے میوزیم کے نسخہ فتوح الحرمین کو نسخہ
لکھنؤ کے مطابق بتایا ہے '۔

ایڈنبرا لائبریری کی اٹلاک عربی، فارسی مخطوطات مرتبہ

(۱) انڈیا آفس لائبریری کی اٹلاک، مخطوطات فارسی، صفحہ ۲۶۲۔

(۲) ذیل مخطوطات اسلامی در کیم برج، صفحہ ۱۴۸ نمبر ۸۸۸ (بی)

کارپس نمبر ۲۳۵۔

(۳) فہرست مخطوطات فارسی، برٹش میوزیم، جلد ۲، صفحہ

۶۵۵، سی آر ۳۴۳۔

ایتھے اور رابرٹس میں فتوح الحرمین کو تصنیفات جامی میں شمار کیا ہے ' اسٹیوارٹ نے بھی فتوح کو جامی کی تصنیف بتایا ہے ' برلن اسٹیٹ لائبریری کی اٹلاک مخطوطات فارسی ' میں ڈیلیو، پرتس نے اور کشف الظنون فی اسامی الکتب والفنون ' میں حاجی خلیفہ ترکی فہرست نگار نے فتوح الحرمین کے صرف موجود ہونے کا ذکر کیا ہے ، انسائیکلو پیڈیا آف اسلام میں جامی کے تصانیف میں فتوح الحرمین شریک نہیں ہے ۔ فہرست مخطوطات فارسی اودہ لائبریری ' میں اسپرنگر نے بھی فتوح کو جامی کی تصنیف لکھا ہے اور چوتھا شعر جس میں جامی کا تخلص آیا ہے ثبوت میں پیش کیا ہے جو درج ذیل کیا جاتا ہے :

- (۱) فہرست مخطوطات عربی ، فارسی ، ایڈانبر لائبریری ۔
- (۲) اسٹیوارٹس کی اٹلاک ، صفحہ ۶۶ ۔
- (۳) برلن اسٹیٹ لائبریری کی اٹلاک مخطوطات فارسی ، نمبر ۔
- (۴) کشف الظنون ، مطبوعہ فلورگل ، جلد ۴ ، صفحہ ۳۸۵ ، نمبر ۸۹۲۲ ۔
- (۵) فہرست مخطوطات فارسی ، کوڈ ، جلد ۱ ، صفحہ ۴۵۱ ۔

گر بودت از سخن من ملال

گوش کن از عارف جام این مقال

کتاب سبحة الابرار جامی جو محکمہ معارف و اوقاف

ایران کی جانب سے سنہ ۱۳۵۳ھ میں مطبع علی طہران^۱

میں شائع ہوئی ہے اسکی عبارت ملاحظہ کیجئے :

• از آنجملہ مضافات مولانا عبدالرحمن جامی دیوان (۴)

فتوح الحرمین است در ابتدائے این کتاب مبارک بعد از توحید

و نعت حضرت خاتم الانبیاء صلعم بمدح ائمہ ہدی سلام اللہ

علیہم شروع می کند۔ چون قسمت اخیر مورد حاجت بود

حسب الامر از روئے نسخہ خطی نوشتہ شد۔

بعد ازان حضرت علی کرم اللہ وجہہ کی منقبت میں

فتوح الحرمین کے (۳۷) اشعار نقل کئے ہیں۔

اختتام منقبت اس شعر پر ہوا ہے :

نکبت آن عطر کفن بس مرا خار و خس سرو و سمن بس مرا

قطع نظر ان حوالوں کے بعض نسخوں کے ناصیہ پر

جامی کا تخلص اور بعض پر محی تحریر ہے۔ لیکن اب تک

(۱) سبحة الابرار جامی، مطبع علی طہران، مقدمہ صفحہ ۸۰

کسی ادیب نے اس بات کو خارجی مواد اور داخلی شہادت سے محققانہ طور پر ثابت نہیں کیا تھا کہ فتوح الحرمین کا حقیقی مصنف کون ہے؟ اس لئے اسکو قطعی طور پر ثابت کرنے کی ضرورت داعی ہوئی اور ہم بعد تحقیق و تدقیق نسخہ جات فتوح الحرمین و خارجی مواد و داخلی شہادت کی بناء پر اس نتیجے پر پہنچے ہیں کہ فتوح الحرمین کا حقیقی مصنف محی الدین لاری ہے عبد الرحمن جامی نہیں ہیں۔

مزید یہ کہ مخطوطات فتوح الحرمین کی تنقیح و تنقید کے بعد یہ ثابت ہوا ہے کہ ہمارے معلومات و دسترس کی حد تک اس کتاب کا بہترین نسخہ کتب خانہ جامعہ نظامیہ حیدرآباد دکن کا نسخہ ہے جسکو اس متن کی شکل میں شائع کیا گیا ہے۔



رموز نسخه‌جات در حاشیه فتوح الحرمین

اصل متن : نقل نسخه مخزونه کتب خانه جامعه نظامیه ،

سیر فارسی ، نمبر ۳۵۸

۱ : نسخه کتب خانه آصفیه (اسٹیٹ لائبریری) تاریخ فارسی

نمبر ۲۰۱۲

فارسی نمبر ۲۸۸۴

ب :

نمبر ۴۸۳

ج :

د : نسخه کتب خانه سالار جنگ میوزیم ، ادب فارسی ، نمبر ۶۴۲

نمبر ۶۴۹

ه :

نمبر ۴۴۳

و :

نمبر ۶۴۴

ز :

نمبر ۶۴۵

ح :



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱۱	اے ہمہ کس را بدرت التجا	کعبہ دل راز تو نور و صفا
۱۲	از حشمت کعبہ سبہ خانہ ^۱ است	وز حرم پاک تو کا شانہ است
۱۳	نام یمین بر حجر الاسودش	داغ یمین تو بود بر یدش
۱۴	ای کرمت واسطہ بود ما	خانہ تو کعبہ مقصود ما
۱۵	شد حرمت زینت باغ جہاں ^۲	خانہ تو چشم و چراغ جہاں
۱۶	کیست کہ پروانہ این خانہ نیست	والہ و سرکشته و ^۳ دیوانہ نیست
۱۷	خانہ تو دیدہ ہر معبدست	مردم دیدہ حجر الاسودست
۱۸	چشمہ زمزم کہ ترا در حرم	ہست ز سر چشمہ بحر کرم
۱۹	آئینہ سان صاف دل و طاہر ^۴ ست	نست درین ہیج خفا ظاہر ^۵ ست
۲۰	سوی تو باشد ہمکی سعی ما	غیر تو ما را نبود مدعا
۲۱	شاہد حسن تو ز روز ازل	بود بہی مثل خود بے بدل
۲۲	خواست کہ ظاہر شود از ہر لباس	جلوہ ییجد کند و بے قیاس

(۱) اشعار ابتدائی تعداد (۲۲) از «اے ہمہ کس» تا «جز تو کسی»
 در نسخہ اصل نیست برائے جامعیت اصل نسخہ آن را شامل متن
 کردہ ایم (۲) در نسخہ «د» خامہ (۳) جنان (۴) : این
 خانہ (۵) : ظاہر (۶) : ہیج خفانیت درین ظاہر ست .

فتوح الحرمین

<p>چشم کشادند نبات و^۱ نبات باغچه صنع پر آوازه شد هر چه درین معرکه می خواست کرد بلبل جان حمد تو گفتن گرفت نیست شود باز بجای که بود شاهی آن نیز مسلم تراست نیست کن و هست کن هر چه هست وز^۲ که را بر زواهر فشان قند به شی^۳، رنگ بکل، بر بمشک جمله توفی در دو جهان غیر نیست کون و مکان قطره^۴ دریای تو عین وجود آمده ماهیتت</p>	<p>غنچه صفت چون ز نسیم حیات طرح گلستان جهان تازه شد^۱ معرکه عالم از آن راست کرد کلب امکان جو شگفتن گرفت نیست ز تو یافت نشان^۲ وجود چون زازل ملک دو عالم تراست عزت و خواری ده هر^۳ که هست بر کمر گوه جواهر نشان میوه مرطوب ده از چوب خشک جز تو کسی ساکن این دیر نیست ای در جهان غرقه^۴ آلالی تو مبدع اشیا ست^۵ الهیتت</p>
--	---

الف ۱

(۱) ه: کشایند (۲) ه: نبات و نبات، در اصل نبات نبات (۳) ه:
 کشت، هر دو جا، (۴) ه: نشانه (۵) ه: روز (۶) ه: هر کس (۷)
 ه: واز، ا: وز (۸) ه: نیرنگ (۹) از اینجا نسخه اصل ه: تن، یعنی
 نسخه جامعه نظامیه فن سیر فارسی نمره (۳۵۸) آغاز می شود، و برخی
 نسخه هام از اینجا هم از اینجا آغاز می شود (۱۰) ج: غرقه (۱۱) ه:
 مبدع اشیاست و در اصل شده.

فتوح الحرمین

<p>جملة ذرات نمود تو اند هستی هر نیست شد از هست تو آنچه نبود آن بظهور تو بود تو قدم خود نهاده برون مرتبه ذات تو بش است از ان حمد تو از حیطة لفظت بیش وه چه عبارت که بفهم کسی عقل فرو مانده پیای دلیل گر بقدم بانگ زند مور لنگ در کل ما چهره کشائی تو پیش جلال تو زمین و زمان در صدد تابش خورشید و ماه</p>	<p>پر تو خورشید وجود تو اند بود وجود همه در دست تو هست توئی غیر تو جمله نمود برز تو آفاق، برون و درون کاوردش نطق بسلك بیان ناطقه افکنده سرعجز بیش هم نرسد کر بدهد جان بسی کی رسد آنجا که نشد جبرئیل کی بمسحا رسد اوبی درنگ داد کواهی بخدائی تو ذره صفت درته نه آسمان چیست درخشدگی برگ گاه</p>
--	--

(۱) ب: نمود (۲) ه: از تو (۳) ب: نمود ه: در غیر تو جمله نمود و در
 اصل بود تو و غیر تو جمله نبود (۴) ب، ج: از خود (۵) ا، ه: لفظ،
 اصل نطق (۶) ه: ماشطه (۷) در اصل نسخه محو شده از دیگر
 نسخه ها نقل شد (۸) ب، ه: کر بدهد و در اصل کر چه دهد (۹)
 ب: ذلیل (۱۰) ه: داد در اصل داده (۱۱) ه: بالش (۱۲) ه، ج
 چیست و در اصل نیست:

فتوح الحرمین

<p>حسن ما هم به ذر الهمم چون نعم اوست برون از خیال ممت او بیشتر از شکر ماست گرچه زبان صد بودم بیشکی بس توان شکر گذاری او گوهر جان در صدف تن نهاد زوست توانا دل و جان و تنم داد مرا نعمت توفیق حج در حرم خویش مراره نمود داد مرا در حرم خود مقام داد مرا دولت دیدار او ظل ظلیلش بر من فکند این بود از فرط عطا و کرم بر در ارباب کرم منع نیست</p>	<p>ذکر جمیل تو ولی نعم کیف یؤدیه^۱ اسان^۲ المقال شکر هم^۳ از نعمتانی خداست شکر وی^۴ از صد توانم یکی گرچه کم^۵ شکر یاری او نور خرد^۶ در دل روشن نهاد شکر کداهین^۷ نعم^۸ او کنم امن^۹ قرع الباب ولج^{۱۰} و لج زنک ظلام از دل کمره زدود ساخت مرا طائف بیت الحرام دست من^{۱۱} او بخت در آثار او داد رهائی دل و جانم ز بند گر چو^{۱۲} منی بار دهد در حرم خواه در آ، خواه^{۱۳} نشین، خواه ایست</p>
---	--

۳ الف

(۱) ج، ه، و: یؤدیه اصل: یوادیه (۲) ب: شکر ذکر نعمت خاص
خداست (۳) ج: تو (۴) ب، ه: بود، ج: زانکه بود (۵) ب، ج:
خدا (۶) ج، ه: دین (۷) د: کد امین و در اصل کد امی (۸) ج، ه: کرم
(۹) ه: چه (۱۰) ه: از در و خواهی بایست .

فتوح الحرمین

<p>کانست کبھی بسته و گاهست باز^۱ مخزن^۲ خلوت که خاص خداست گر همه آفاق در آیند^۳ پاک چه در درویش چه ایوان شاه کس بدرون^۴ ره نبرد بے طلب بے طلب^۵ این راه^۶ نه پیموده ایم بوده درین بادیه مارا دلیل باز نیاید بر دست باز مرغ نیاید بچمن در خروش منظر خود کرده^۷ نظر گاه ما به که فضولی نه کند مہمان</p>	<p>ابن نبود خانہ اهل مجاز این حرم محترم کبریاست از در^۲ درگاه کریمان چه پاک لیک بود زاد ادب شرط راه ره ندهند^۴ آنکه ندارد ادب ما قدم خود نه بخود سوده ایم زمزمه صیت اذان^۵ خلیل میرشکا راره ز ند طبل باز تا نرسد بانک صفیری بکوش داعی ما داده^۷ بخود راه ما ما همه مہمان و خدا میزبان</p>
---	---

(۱) ه: فراز (۲) ه، د: مخزن خلوت که خاص خداست، و در اصل: مخزن از خلوت خاص خداست، و: مخزن آن خلوت خاص از خداست (۳) ج، ه، د: بحدف واو و در اصل: و (۴) ه: درآمد (۵) ه: دهند (۶) ه: در نرود (۷) د، ه: طلب، و در اصل طلبی (۸) د: این راه، و در اصل: راه (۹) ج، ه: اذان، ا: ازان (۱۰) د، ه: داد (۱۱) د: کرده، و در اصل کرد.

آنکه برین^۱ خوان کرم تاخته^۲ قوت دل از خون جگر ساخته
 ب ۳ دل که نیرو ده بخون^۳ جگر به که شود خاک، جو عضوی^۴ دگر
 آنکه ترا کوهر کنجه ساخت کعبه جان در حرم سینه ساخت
 هر که بعالم همه عشاق او از دل و از جان همه مشتاق او
 آه که هر ذره رقیب منند در طلب وصل حبیب منند
 آنکه رقیب^۵ دهدش خار خار شهر بتنگ آرد از افغان و زار^۶
 من که ندارم بجهان جز رقیب چون نشوم سوخته چون عندلیب
 هر دو جهان پر کنم^۷ از دود آه^۸ تا نکند کس برخ او نگاه
 بر^۹ سر هر کوی غباری شوم از پی دیدار نکاری شوم^{۱۰}
 چون سک دیوانه دوم کوبکو عربده با خلق کنم روبرو^{۱۱}
 کر بکشیدم^{۱۲} همه قصد هلاک چون توشوی یارم ازیشان چه باک
 تا کی و تا چند ازین گفت و کوی^{۱۳} صورت غیر از نظر من بشوی

- (۱) د، ه: درین (۲) ه: باخته (۳) د: زخون (۴) د: عضو
 (۵) د: رقیب (۶) ه: شهر بتنگ آروز افغان زار (۷) ا: برکم
 (۸) ا: از در دو آه ه: از دود آه (۹) د: بر در اصل در (۱۰) د:
 از پی دیدار نکاری شوم، ا: هر دیده بکاری شوم (۱۱) ه: زو
 (۱۲) د: کریکندم، ج: کرچه کندم (۱۳) ه: کو، بشو: باشی بمن من.

فتوح الحرمین

گفت تو باشد بمن و من بتو	باز کنم دیده زوشن بتو
هر چه بجز تو همه مستور ساز	بلکه خودی هم زخودم دور ساز
تا نکرم هم بتو دیدار تو	سیر کنم در همه اطوار تو
تا نشود پرده هستی جسد	کس نشناسد بخدا ای خدا
آه که این پرده مرا کور کر	زخم بچشم زد و ناسور کرد
چون که نیم محرم دیدار تو	می نکرم بر در و دیوار تو
خانه تو خانه چشم منست	زانکه جهان بر من از ان روشنست

در نعت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

وقی ازین پیش درین کو مقیم	بے بدلی بود جو در یتیم
این جه زمینست که هوش برین	رشک برد با همه رفعت برین
نخل بسی سرزده زین آب و گل	کش ثمره بوده همه جان و دل

- (۱) ب، د، ه: تا نکرم هم بتو دیدار تو، و در اصل می نکرم
 بر در و دیوار تو (۲) ا: حق، ب، د: هستی (۳) د، ه: ناصور.
 (۴) ه، د: جهانی به همین (۵) د: فی نعمت سرور کائنات و خلاصه
 موجودات علیه السلام (۶) ج: بدل (۷) ا: بود و در اصل بوده
 (۸) ه: چنین (۹) ه: هست.

فتوح الحرمین

<p>کس بدہ جبریل امین عندلیب^۱ سایہ بفرق^۲ فلک انداختہ آمدہ با روح قدس در سخن سرور اولاد نبی آدم اوست رابطہ بود و نبود همه هر دو جهان قیمت یکوی او بر خط پیشینہ کشیدہ^۳ قلم وی کهر و فقر و قنازین تو کہ نہ زبان بود نہ گفت و شنود سکہ تو بود بعالم عیان کنت نیا^۴ از تو مشعر برانست کرد^۵ ظهوری و سر آمدد کر</p>	<p>رستہ ازین باغ بسی گل عجیب سر و قدی^۶ سر بفلک آختہ لال^۷ ازان طوطی شکر شکن علت غایب^۸ همه عالم اوست واسطہ فیض وجود همه ماندہ^۹ همه جا اثر روی او نازدہ^{۱۰} بر نختہ مکتب^{۱۱} رقم ای شرف عرش بنعلین تو خطبہ در آن روز بنام تو بود پیشتر از آمدن زر زکات^{۱۲} این^{۱۳} همه براهل بصیرت عیانست دولت پیشینہ همه سر بسر</p>
--	--

(۱) ا، ج: کامدہ روح القدس عندلیب (۲) ه: قدس (۳) ا، ج، ه: بفرق ملک و در اصل سایہ بخیل فلک (۴) ه، ا: لال ازو، ه: لاله (۵) ا، ج: ماندہ، ه: ماند (۶) ه: تا (۷) ج: در . (۸) ه: مکنت (۹) ا، ج: گر (۱۰) ه: مکان (۱۱) ب: ای . (۱۲) حدیث شریف: کنت نیا و آدم بین الروح والجسد جامع الصغیر و غیرہ (۱۳) ب: کردہ .

فتوح الحرمین

<p>نوبتی دولت تو، ما ابد هر نبی از دهر که دامن فشاند معجز تو تا به ابد چون که هست آنکه شرف یافت بدیدار تو ما نه تو دیدیم نه از کو بدید خود بخورد از تو بخیالی خوشیم محنت مجنون و غم کوه کن ماز تو محروم و ز آواز تو تو همه لطف و عطا و کرم می از افسانه او لب میند آنکه با آواز دل از، ربود</p>	<p>نوبت پیغمبری تو زند دامن او آتش معجز نشاند رونق کار تو نیابد شکست جان چه بود تا کند ایثار تو نه دگری هم که به آنکس رسید پیش نظر از تو مثالی کشیم این ز نظر خواسته آن از سخن کشته چنین عاشق جانباز تو چشم رضا چون نهی از ما بهم کودل تو بار رهاوند ز بند رویتو ز آواز تو خواهد نمود</p>
---	---

- (۱) این شعر در نسخه اصل، موجوده نیست، و از ب نوشته شد (۲) ا، ج: آنکو بدید، ه: آنکو به دیده، ب: و آنکه تو دید (۳) ا، ج: نی دگری (۴) ه: بد آنکس (۵) ه: تو مثالی (۶) ا، ج: آن بنظر خواسته دین از سخن (۷) ه: ماشده محروم ز دیدار تو، ا: ماشده محروم ز آواز تو (۸) ه: عاشق و غمخوار تو (۹) ا، ج: تو کی همه (۱۰) ه: دل (۱۱) ه: کو دل ما باز رهاوند (۱۲) ه: دل از ما ربود و در اصل با آواز دل از تو.

در منقبت خلفای راشدین و ائمه معصومین

رضوان الله علیهم و علی من تابعهم اجمعین

مخترع عالم کون و فساد	چار کهر در کف کیتی نهاد
خاک نشینان جو شدند استوار	داد قوام همه شان زین چهار
جون که بنا شد همه زین جار چیز	خانه دین آمد ازین وضع نیز ^۱
عنصر هر چیز چو باشد چهار	عنصر دین آمد ازین جار یار
رشته جانرا شده هر یک در می	هر یک ازیشان بمثل عنصری
انکه ازو سکه دین شد درست	داد گواهی نبوت نخست
بس که ز جان بود هواخواه یار	آمد از ارکان ^۲ بهوا در شمار
محو شد از خویش نشان ^۳ هوا	فاق ^۴ علی الکل ^۵ بجز الوفا
آنکه ازو خرمن اجساد ^۶ سوخت	گر بمثل خوانمش آتش نکوست
قول بنی داد همین را رواج	جنتیان را عمر آمد سراج ^۸

- (۱) ج: چو و در اصل که (۲) خانه دین گشت بدین وضع نیز .
 (۳) ج: آمده زرکان (۴) ا: بجان، ج: لسان (۵) ب: فاق، ا:
 فاف (۶) ب، ج: علی الکل، ه: الکل علی (۷) ا، ه: حساد .
 (۸) عمر ابن الخطاب سراج اهل الجنة - حدیث جامع الصغیر .

آنکه جای گشت برویش نقاب از هرق شرم شدی عین آب^۱
 تازه از و گشته گلستان دین صافی و پاکیزه جو ماء معین
 و آنکه جو خور بر فلک چارمیں تافت بر افاق بنور یقین
 مرتبه خاک از آن^۲ شد زیاد کرد رهش داد فلک را بیاد
 روی زمینش همه زیر نکین محور جرخ آمد و قطاب زهین^۳
 مخزن اسرار الهی است خاک سر زسماک بر زد^۴ و شد تاسماک
 جوی که علی داشت بخاک انتساب کنیت او کرد نبی بو تراب
 وه که ازین خاک چه کلمها دمید نکبت فردوس از آنها دو زید^۵
 گلشن کردون^۶ و ریاض بهشت در بر آن روضه نمایند زشت
 سنبل و گل را بچمن زیب وزین موی حسن داده^۷ و روی حسین
 کی مه و خورشید بجرخ کهن بوده بخوبی حسین و حسن
 آن دونهالند که در باغ دین^۸ بار و روند^۹ از کل و از یاسمین

- (۱) ا: وز عرق شرم شده غرق آب، ب: عرق خویش شده .
 (۲) ه: ازو (۳) ب، ج: برزده (۴) ا، ج: بعالم و زید در اصل
 درید (۵) ه، فردوس (۶) ب، ه: بجهان (۷) ا: روی حسن آمد
 و موی حسین (۸) ا، ج: در باغ دین در اصل تاروز دین (۹) ه:
 تاره رواند .

فتوح الحرمین

<p>هر دم از آن باغ بری می رسد تا که بائی عشر آن بسته شد آن ده و دو همچود بروج فلک باز از آن غنچه خونین آفمن گلشن دین یافت از وزیب و زین سر زداز و باز نهالی عجب شد صدف کوهر عالی فرش علم که در روی زمین و افرست</p>	<p>تازه ترا ز تازه تری می رسد و ه چه عجب بسته گداسته شد نظم جهان داده سمانا سمک رسته کلی تازه و تر چون سمن گلبن توحید علی و حسین داد مرهای معلوم ادب ساخته شهری که علی شد درش از دم عیسی نفسی باقرست</p>
<p>باز شکفته کلی از باغ او بسته دهان دکران را بگفت صادق و صدیق بصدقش خیر باز از آن کلبن عالی تبار</p>	<p>داد جلا دیده ما زاغ او غنچه شدند آن همه و او شکفت ناظر و منظور بحسنش نظر و ه چه رطب بود که آمد یار</p>

۶ الف

(۱) ه: هر دم از باغ (۲) ب: ج، ه: داده، اصل: داد.
 (۳) ه: علی و حسین، اصل: علی حسین (۴) ا، ه: سرزده ز آن باز
 نهالی عجب (۵) ج: داده (۶) ب: ج: ساخت (۷) ب، ج، ه: نفس،
 اصل: نفسی (۸) ج: داده (۹) ب، ه: بسته، اصل: بست (۱۰) ا،
 ج: د، و گفت (۱۱) ا، ج، بصدق و صفا (۱۲) ا، ج: بحسن و وفا.

کام ولایت شده شیرین ارو	یافته تمکین عجب دین ازو
آنکه بیورد از دل اختیار بیم	کاخیم غیبت بخلق کریم
یاژد میسد از جن ار کلی	کامده روح القدس بللی
خاک خراسان شد از مشکبو	خلق یان بو همه در جستجو
دم چه زخم از صفت یحش	داد پیغمبر خبر از مشمش
خلق محمد کرم مرتضی	هر دو عیان کرد، علی رضا
یاژ از آن طینت عبر سرشت	جلوه کری کرد کلی از بهشت
برد بتقوی کر و از ما بقی	شهرت از آن یافت بنام نقی
سر زده از و باره علی منقری	در صف شیران و غا صفدری
زنک ز دای دل هر متقی	کنیت او کشته از آن رو نقی
او بتفاوت شده آئینه	کوفکنند عکس بکنجینه ^ب
کنج وفا کان سخا و کرم	سایه ده طوبی و باغ ارم
زاده از وزیده پیغمبری	محسن واحسن، حسن عسکری

- (۱) * : برد (۲) ج، ا : شده زو (۳) ج، شده (۴) ا : داده ؛
 (۵) ا : برد و در اصل برده (۶) ج : سر زده زان باغ (۷) * :
 وفا (۸) ا : بنقاده، اصل بتفاوت والصحیح تفاوت پاکیزگی بمناسبت
 اسم نقی (۹) ا : بحر سخا کان سخا و کرم (۱۰) ا : طوبی باغ .

فتوح الحرمین

<p>وہ جب کشتی سے آمد پدید پر شد^۱ از و دامن آخر زمان باز بان^۲ سلسلہ پیوستہ شد کار بدایت به نہایت رسید خلق جهان یافتہ از وی امان روی زمین پر کند از عدل [و] داد با دم عیسی نفس او قرین^۳ دادہ بشب روشنی^۴ نیم روز روز قیامت ز بلا رستہ شد^۵ زان کل و کلزار بیوی خوشم خار و خس سر و سمن بس مرا مشک تو^۶ افشانند بروی سمن</p>	<p>باز جکوبیم جہ کلی زودمید نکہت او برد^۱ زدلبہا گمان رشتہ کہ از حق بہ نبی بستہ شد نقطہ اول چوبہ آخر رسید^۲ ہادی دین مہدی آخر زمان گفت نبی کرپی ظلم و فساد قاتل دجال بہ شمشیر کین ہر یک از ان^۳ کوہر کیتی فروز ہر کہ بان^۴ سلسلہ پیوستہ شد من کہ درین روضہ ریاضت کشم نکہت آن عطر کفن بس مرا غالبہ ما کشت از آن کلک من</p>
--	--

- (۱) ا، ب: برده (۲) ا، ج، ہ: پر شدہ زو (۳) ب: بان .
 (۴) ا، ج، ہ: اول چوبہ آخر در اصل آخر جو باول رسید .
 (۵) ب: نفس ہم قرین (۶) ب: ہر کہ بان (۷) ا، ج: ہر کہ
 بان (۸) ا: ج: از ستم حادثہ و ارستہ شد (۹) ب، ج، د: تر؛
 ا: تو .

ریخت بر اوراق سخن مشکتاب کرد رقم باعث^۱ نظم کتاب^۲ ۷ الف
 پسیر خورد را چو ازین مختصر فهم شد از یثرب و بطحا خبر
 ز آن خبرش فیض ازل رو نمود بردل و جانش در راحت کشود
 چون بفتوح دل و جان شد سبب کرده فتوح الحرمینش لقب

آغاز کتاب در تهنیت و عزیمت این سفر نجسته

ای که درین راه قدم می نهی دان که قدم بر سر جم می نهی
 دست زد امان غرض باز کش پایه تردد زره از کش
 مال کسان را بکسان بازده راه وصیت بزبان سازده
 حامل اموال مظالم مشو در ره دین طاغی و ظالم^۳ مشو^۴
 گر همه یک جبه بود مال شان تا بتوانیش به صاحب رسان
 نقد طبیعت بظیعت سپار^۵ سالک ره را بودیعت چه کار
 نفس بتقویش وصیت نمای راحله را ننده زینت نمای^۶
 عزم تو بس مرکب رهوار تو کونرسانند بره آزار تو

(۱) و: ناظم (۲) ج: الکتاب (۳) ج: ره (۴) ا، ج، ه: کوی
 (۵) د: طاغی و ظالم؛ ا: ظالمی ظالم؛ و: داعی و ظالم (۶) د:
 میاش دو جا (۷) د: رسان (۸) ب: راحله راسد برنیت نمای.

گرنبری ره بقطار و مہار قطرة اشك آو روان در قطار
 محمل خود ساز کنی از دود آہ تا گشت سایہ بکرمای راه
 زاد تو تھو ایست کہ آن از تو زاد هست بقرآن صفتش خیر زاد
 آبلہ زین رہ جو براری بیای پای تو کرد دہمہ جلا بدہسای
 آبلہ پایہ از آن چشم سر کونکشودست دور آن کو نظر
 نشودار گوش تو بانگ جرس بانگ جرس فالہ زار تو بس
 جون بحر خان حرم کہ ہواست تیز زبانی جو مہیلان بکاست
 گر برسد زخم مہیلان چہ بانگ سینہ کل ہم بود از خار چاک
 و رکندت غار جو گلزار تن غنچہ از آن غار شود دم مزین
 رنجہ مشو از ستم غار راه کان کل مشکین شودت ہنر خواہ

در حسب حال مصنف رسیدن با حرام گاہ

سالی ازین پیش ز دیر خراب^۱ دیدم افتاد بسکی اضطراب

- (۱) ب: برون از قطار (۲) و: راست کن (۳) ج: خیر باد،
 قرآن و ان خیر زاد التقوی پ ۲ ع ۹ (۴) ا، ج، د: و در اصل
 و، ب: با (۵) ا، ج: حروف تھو است (۶) ج، ب: از آن؛
 در اصل آن (۷) ا: روزی ازین پیش بعد شباب .

فتوح الحرمین

<p>مرغ دلم سوچه حرم ساز کرد خضر زخم تخته بدریا فکند چونکه رسیدم بزمین حجاز شوق حرم در دلم من جوش زد مرغ مهر از پس صد انتظار چون اثر قرب مصور شود نکبت کل بر سرش از باد ریخت بوی گلش برد شکیب و فرار شوق کلی برد دلم را زد دست ز آن کل مشکین نفسم مشکبوست عالم او یک کل و صد گونه غار من ز جفایه^۱ روش چرخ پیر هر که جدا ماند ز کوی حبیب بهر خدا مطرب عاشق نواز^۲</p>	<p>بال بهم بر زد و پرواز کرد موج زد و ریخت بیطعاف کند بوسه زدم از سر صدق و نیاز کوکبه عشق ره هوش زد یافت جو بر جانب کلشن گزار جاذبه عشق قزون تر شور ۸ الف خانه مستیش ز بنیاد ریخت نغمه سرا گشت بافتان و زار کرد مرا یخود و بجنون و مست طائر جان مرغ خوش الحان اوست هر طرفی بلبل او صد هزار کشته بصحرای جدلی اسیر در همه جاهست اسیر و غریب ساز کن آهنگ مقام حجاز^۳</p>
---	--

(۱) ب، ج، ه، مرغ؛ ۱؛ طیر (۲) د: گشت؛ اصل: گفت.

(۳) د: را؛ ۱؛ د: لم جان (۴) د: کرد؛ ۱؛ کرده (۵) ب: ز جفا

های؛ ج: بجفایه فلك (۶) ه: عاشق مطرب نواز (۷) ب،

ج، ه: راست کن آهنگ نوای حجاز.

فتوح الحرمین

<p>حال غربی و اسیریم بسین از پی تسکین دل بے دلان نعمه نو روز عرب باز گوی مت من الحزن ارحنی بلال سازکن آن پرده که عاشق کش است یادکن آن ناله که شب های تار نامده مضراب هنوزش برود^۸</p>	<p>ز آتش دل غم ضریریم بن یک دوسه یقی ز فراقم بخوان هم بزبان عربی راز گوی عن لدی^۱ الهجر حدیث الوصال هوش ربا، روح فزا، دلکش است خیزدم از جان^۲ بتمنائی یار کآمده از دیده ما زود رود و زالم غربت و درد فراق ذکر حرم بود چو دم میزدم پای چو شد سوده، برومی شدم ساخته با چشم و لب خشک تر بادیه پجای هوای حرم</p>
---	---

- (۱) غم ضریریم و در اصل رنگ زیر ویر بین (۲) د: فراقی .
(۳) د: نوزد (۴) ج: الدی؛ ج، ه: لدن (۵) ه: جای .
(۶) ه: بزود (۷) در اصل می زدیم صیغه جمع متکلم و در اشعار
انتهای مسلسل صیغه واحد متکلم آورده اغلب که این هم صیغه
واحد متکلم بوده باشد (۸) در اصل چشم لب، ه: چشم و لب .

فتوح الحرمین

<p>نعره زنان جامه^۱ دران می شدند رنج سفر برده و تشویش راه رفته قرشان همه درمیخ^۲ کرد دست شده کوتاه و ناخن دراز ز آتش دل شعله فروز آمدند^۳ پیر خرد گفت در آن مرحله سنت را هست که در این مقام آئه خویش جلالی دهند غسل نمایند^۴ در آب از نخت کرد غباریست که بر خاطرست مویسرت هست^۵ 'علاقات دل يك بيك آنها همه را دورساز اول از^{۱۱} آه یش تن پاك شو</p>	<p>جمله بفریاد و فغان می شدند تا که رسیدند با حرامگاه کونه دگر کون شده^۶ از کرم و سرد سینه پر از آتش و دل در گذار جمله در آن عرصه فروز آمدند^۷ از پی^۸ 'تعلیم^۹ که ای^{۱۰} قافله پاك نمايند يكايك تمام زنگ زدایند و صفائی دهند تا شود احرام بریشان درست همه آن کرد که بر ظاهرست کانت به اسباب جهان متصل کعبه صفت خانه پر از نورساز پس به حرم در او خاک شو</p>
--	---

- (۱) : جامه دران نعره زنان (۲) : منع (۳) : ار (۴) : آمده (۵) : ب : لخته چود و آمده (۶) : ج : ا : پی و در اصل ره (۷) : تعلیم (۸) : ج : آن (۹) : نمایند؛ دراصل برارند (۱۰) : هست دراصل جمله (۱۱) : ز .

فتوح الحرمین

بر سر آن خاک بریز آب رو نیت غسل آور و کن شست و شو
جان به نیاز آرو بدن در نماز سجده کن آنکه بره بے نیاز
بعد نماز از سر صدق و یقین نیت احرام نما اینچنین

اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی

ای شده در جستن حج ره نورد هست درین نیت حج تو فرد
و ربودت میل بحج قرآن نیت ازین شان گذران بر زبان
اللهم انی ارید الحج و العمره فیسرها لی و تقبلهما منی
و رزپی. عمره کهد دل ترا به که باین لفظ کنی ابتدا

(۱) ۵: آرو بدن را بشوی؛ ب: روی شوی (۲) ۵: آنگاه بر
بے نیاز (۳) این نیت حج افراد است - حج بر سه اقسام منقسم
می شود، حج افراد، که حاجی بر میقات حج رسیده فقط نیت
حج این طور بکند، دوم قرآن یعنی بر میقات نیت حج و عمره
هر دو بکند، سوم تمتع، بر میقات فقط نیت عمره بکند، میقات،
مقامی است که بر آن رسیده حجاج احرام می پوشند - در احرام
دو چادر استعمال می کنند يك را از بالا بے ناف پائین می بندند،
و چادر دیگر را از دوش پائین می کشند، لازم است که سر
برهنه باشد، برائے هندیان میقات بللم است (۴) ا، ب، ج:
هست ۵: نیست (۵) این نیت قرآن است .

اللهم انى اريد التمتع فيسره لي و تقبله منى

حج تمتع بود ارکام ^۱ تو	بلکه در اشهر بود احرام تو
ای ^۲ ز تمتع شده احرام بند	سازفت از اشهر حج بهره مند
غره شولال بود ابتداش	هشتم ذی حجه ^۳ بود انتهایش ۹ ب
نیت احرام پی ^۴ عمره گیر	لیک در اشهر بودت ناگزیر
حج تو عمره بود آن ابتدا	نیت آن لیک در اشهر نما
هم بهمین سال هنگام حج	عزم نما از پی ^۵ احرام حج
نیت حجت چو بموسم شود	حج تمتع بتو لازم شود
از پی ^۶ رحمت ^۷ جو بود دست رس	دم شودت لازم این ملتمس
گر نبود دست رس دم ترا	روزه بود در عوض آن دم ترا ^۸
روزة دو روز بود بر تو دین	تا که بود حج تو بازیب و زین
ساز در ایام حج اول ادا	با حروفه ترویبه و نحر را
این سه بود وقت شروع حجت	هفت دگر ^۹ بعد رجوع حجت

(۱) ب، ج، ه، ارکام؛ اصل: ارکان (۲) ج: چون (۳) ا: ذوالحجه؛ ج، ه: ذی حجه شود (۴) د: نیت (۵) د: در عوض
روزه بود آن دم در ترا (۶) د: هفت روزه دیگر پس از مراجعت
وطن، تلك عشرة كاملة .

طریق احرام بستن و تلبیه گفتن

چون که باحرام نمائی قیام بر تو شود فعل طبیعت حرام
 از پی احرام ازار و ردا به بود ارسازیش از هم جدا
 بر صفت مرده در آدر کفن جامه احرام پوشان بدن
 زندگی آزاد کیست از همه میل بجمع مردکیست از همه
 ۱۰ الف مرده او با کفن پاره به عاجز و افتاده و بیچاره به
 سرو و کل و یاسمین و نسترن با کفن پاره روند از چمن
 روبره آنان که کراینده اند نعره لیسک سراینده اند
 تلبیه را ساز به نیت قرین زانکه حدیست موافق برین
 تانه کنی تلبیه محرم نه کسب کن ار واقف عالم نه
 تلبیه اینست نکو گوش دار نعره پی تلبیه گفتن بر آر
 لیک اللهم لیک لا شریک لک لیک ، إن الحمد
 والنعمة لک و الملک ، لا شریک لک لیک
 نعره لبیک بیانگ بلند هست بر اهل بصیرت پسند

- (۱) د: احرام بستن و در اصل بستن احرام (۲) ج: بتن (۳) ج:
 مردگی افسردگیست از همه (۴) ب، ج، ه: از؛ اصل: آه .
 (۵) ه: اهل بصیرت در اصل اهل بصارت .

فتوح الحرمین

تلیه بانیت تو کشته یار ^۱	دست ز افعال طبیعت بیدار ^۲
گر سر موئی کنی از خود جدا	بر تو شود واجب و لازم فدا
زانکه تو از خویش نه آنزمان	از چه بری ^۳ دست بمال ^۴ کسان
مال کسان به که صیانت کنی	جرم کنندت چو خیانت کنی
آنچه در احرام حرامست از آن	دور شو و میل مکن سوی آن
آذن فی الناس ^۵ ندائیمت هام	تو بجاوب آمده بین الانام
دعوه عاصی کنی و امتیاز	خاص نباشد همه کس چون ^۶ ایاز ^۷ بر
بهر همین شد دل خاصان دو نیم	حالت لیک ز امید و بیم

حکایت

میخود^۲ شدن امام زین العابدین رضی الله عنه در حالت
تلیه گفتن و لالی سر شک را بالماس آبدار مزگان سفتن
سر و بن روضه صدق و صفا تازه نهال چمن مصطفی^۱

- (۱) ا، ه: بانیت تو کشته یار و در اصل نیت چون گشت .
(۲) ب، ه: دست ز افعال طبیعت بر آر (۳) ا: نهی (۴) ب،
ج، ه: بمال؛ اصل: بخاک (۵) قرآن مجید ۲۷-۱۱ (۶) ا، ب،
ه: چون؛ ج: جز (۷) عنوان بمطابق نسخه ب: اصل: ه: ه:

فتوح الحرمین

<p>قوت عین نبی و ولی داد جمالش دل و دین زینب و زین در ره حج قافله سالار بود رفته در احرام چو ماه تمام گشته رفیقان همه لیک گو غنچه اش از باد کسان وانشد لوزه بشمشاد فتادش چو بید جمد مطراش در آمد بهم خلق در آن فکر که این حال چیست گفت که لیک بجای خود است</p>	<p>میوه بستن بتول و علی کعبه آمال علی بن حسین چون که بیعت خدایش ورود رهبر از و قافله مصر و شام او شده در بحر تحیر فرو از جهت تلبیه کویا نشد زرد شده لاله و ترکس سفید شاخ گلش گشت ز اندیشه خم شد متکلم چو زمانی کریست لیک مرا گریه زیم رداست</p>
--	---

== حکایت امام مطهر امام زین العابدین رضی الله عنه ، حکایت
بیخودی علی بن الحسین رضی الله عنها گفتن در حال تلبیه .
(۸) ب ، ه : مصطفی ؛ ا : اصطلا .

(۱) ج : داده (۳) بی ، ج : ه : بن ؛ اصل : علی حسین (۳) ج :
رفته ؛ ا ، ه : رفت (۴) ه : گشت (۵) ه : شده و در اصل شدش .
(۶) ه : چو (۷) ا ، ج ، ه : بر آمد (۸) ج ، ه : درین (۹) ه ؛
لیک مرا بیم ز خوف خود است .

فتوح الحرمین

<p>مانده درین خوف و رجایم ملول یخودی صعب بر آن^۱ وونوز کرد زمین را فلک چارمین ۱۱ الف نورفتد نیز ز کردون بخاک جامه احرام کند کرد راه زان^۲ نشد آن رعشه و آن^۳ یخودی سوخته آتش همتیست^۴ او هر یک^۵ ازیشان عجب من عجب از ستم حادثه وارسته شد وقت عبادت بود احوالش^۶ این خود نه شناسیم که ما چیستیم تکیه زده بر کرم ذوالمین</p>	<p>خوف مردم همتت و رجایم قبول چون که به لیک زبان بر کشود ناله اش افکند بروی زمین گرفتند از^۱ ناله بخاک او چه باک آنکه سپهرش بود آرام^۲ گاه تا که با تمام نه شد مهتدی^۳ آن که کریم ابن کریم است او سلسله شان سلسله من و هب هر که بآن سلسله پیوسته شد آن که بود آل رسول امین ما چه کیانیم و سگ کیستیم غره شده بر عمل خویشان</p>
--	--

- (۱) ه: بجای (ب) ب: ج، ه: پرو؛ ا: بر آنت (۲) ه: ج؛
 زانکه یفتاد (۳) ه: آرام و در اصل احرام گاه (۴) ب: آنکه
 با تمام شد مهتدی (۵) د: زان، اصل زو (۶) د: رعشه و آن ا:
 رعشه آن (۷) ا، ه، د: بیم است (۸) د: هر که (۹) د: احوال.

بار خدایا بحق بیم او کآوری آن بیم بمام فرو
 کانچه بجزتست یکسونیم سوی حریم حرمت رو نسیم
 در تعریف حرم محترم

شعله زد از دور چراغ حرم همچو گل سرخ ز باغ ارم
 آتش موسی زدلم بر فروخت شعله زد و خرمن هستی بسوخت
 من جهان نورشدم سوی طور چون که رسیدم بحوالی نور
 بسکه هتبات بدلم رو نمود چشم نیا رستم از اول کشود
 بر صفت مرغ بصر دوخته بال و پر از گرمی زه سوخته
 زمزمه زمزم آمد بگوش تازه شد از شوق بیم عقل و هوش
 سیل سر شك از مزه اشکبار سر زده جیحون شد از اتم کنار
 در بدتم روح پر و از شد دیده ام از شوق رخس باز شد

(۱) ب، ج، د، ه: بمام فرو، اصل بمام (۲) ا، ج، ه: کانچه
 بود غیر تو یکسونیم (۳) ب: رسیدن بیکه مشرفه و دیدن کعبه
 معظمه زاده اشرفا (۴) ب، د: دور و دراصل دود (۵) د: شدم
 اصل: شده (۶) د: حور (۷) ب: دیک دل از شوق در آمد
 بجوش.

دیند ^۱ پرپر و صنمی در قیام	کرده بر پیر هفتش مشک قام
نخل قدش را که بود شمع نور	سایه نشین ^۲ سدره و طوبی [و] حور
شد متحرک ز نسیمش نقاب	گشت منور ز رخس آفتاب ^۳
برقع مشکین ز رخس بر شکست	یافت فروغ گل و عنبر سرشت
مهر جمالش چو مرا رو نمود	روی نهادم ^۴ بر زمین سجود
چشم کشادم بیکل روی او ^۵	قوت ^۶ دل یافتم از بوی او
خال سیاهش ^۷ که بود مشکناپ	مردمک دیده از و نور یاب ^۸
سرمه کش ^۹ چشم غزالان جبین	داده سیاهیش گواهی برین
قطعه نه دایره آسمان	نقطه صفت هست سیاهش از ان ^{۱۰}
گر بصفت جامه سیاه آید	نورده طلعت ماه آمده
کسوتش آمد ز ازل مشکسای	وز ^{۱۱} ظلمات آب خضر کرده جای
آمده با خلعت ^{۱۲} عنبر سرشت	خنجره مشکین ز ریاض بهشت

(۱) ب: دیدگی خانه افتاد طاق کرد برگردش همه طاق در رواق

(۲) د: سایه طوبی و حور (۳) د: رخس از آفتاب (۴) د: نهادم،

اصل نمودم (۵) د: بار هر دو جا (۶) ب: قوت (۷) ج: سیاهی،

د: سیاهت (۸) ج: یافت (۹) ج: کشی (۱۰) ج: دران

(۱۱) ه: در (۱۲) ج: طلعت

تازه گلے رسته ز باغ خلیل روشن از چشم و چراغ خلیل
 نکبتش آفاق گرفته فرو عرصه عالم شهید از و مشکبوی
 گشته ملقت بر کوی دوست پر شده سر تا سر از بوی دوست
 تاقیه اتوار الهی پرو فیض ازل تا منتهای درو
 یافته رضوان بطوافش حضور خاک درش رفته بگیسوی حور
 طوق نه کردن جان موی او نورده چشم جهان روی او
 سایه و طوبی و باغ ازم خلوتی پرده سرای قدم
 برده بظل گرمش خلق راه مشعله دار حرمش مهر و ماه
 که بشرف مهر و ماه افسانه اند حلقه بگوش در این خانه اند
 قصر فلک مشعله افروز ازو کون و مکان بر همه چون روز ازو
 وضع قنادیل و می از هر طرف اختر جان را شده بیت الشرف
 خیالی کبوتر بهوا پر بند در طیران همچو ملک کرد و سر
 بردر و بامش ز کمال و داد طوف کنان بر صفت گرد باد
 ز آتش شمع رخ جان پرورش سوخته پروانه صفت بر سرش

۱۲ ب

(۱) ب، ج: از بوی با: سر تا سر بوی دوست (۲) ج: پرو .

(۳) ج: خلق اصل حرش (۴) ب: ج: ملکش، خلق همچو بلحاظ

وزن مصرع (۵) در نسخه ب سه شعر ذیل از بردر و بامش .

موجود نیست .

نیست دیمے ز آتش مهرش بری	ارنگ رخس زان شده خاکستری
در صفت طول قد هر مینار	طعنه زده بر فلک ز رنگار
پایه زاوج فلکش مرتفع	با شجر سدره شده مجتمع
سایه اش از غایت اعلای جرخ	غاشبه افکنده بیالای جرخ
آمده از سدره بوقت نماز	روح قدس بر سر او نغمه ساز
برزده از رفعت عالی فرش	مرغ صحر نغمه سرا بر سرش
زمزمش از غایت صافی لطیف	منبر با رفعت بیت شریف
گشته نمایان بکمال سرور	بر صفت کوثر و طوبی و حور
چتر مقامات رباعی دران	بر سر هر قوم شده ساتبان
هر طرفش منزل عالی فری	گشته عیان خوبتر از دیگری
جملگی از سیم و زر آراسته	خوبتر از یکدیگر آراسته
عقل کهن را بکمال سخن	در صفتش نیست مجال سخن
ای دل اگر بهر زبان آوری	برتنت از روی سخن پروری
صورت هر موی زبانی شود	در صدد شرح و بیانی شود

۱۳ الف

- (۱) ج: رنگش از آن رو شده خاکستری (۲) ج: پرنگار .
 (۲) ج: مرتفع (۴) ج: جرخ، ب: چرخ اصل خرج (۵) ازه برزده،
 تا در صفت ابن صنم، نسخه ب، ندارد (۶) در اصل کمال .

در صفت این حرم ذوالجلال نکته گداوی بودش ماه وصال
 نیست مجال این کهز او صاف آن يك سر مو شرح نمودن توان^۱
 هست چو توصیف محالش محاک به که درین قصه شوم کنک رلال
 يك ز گفتار و شمار سلف بلکه ز اسرار کبار سلف
 در صفت این صنم حور زاد یکدوسه یتی ز عزیزست یاد
 کز اثر طبع لطیف قوی یافته در ملک سخن خسروی
 عارف جامی که ز جام است آمده از میکده عشق مست
 نشاء می در سرش آورده جوش آمده زان نشاء دلش در خروش
 روح برقص و زبان در سرود خون دل از دیده روان رو درود
 چشم تر^۲ افکنده بسوی سخن پرده بر افکنده ز روی سخن
 کشته دران برده سرا نغمه ساز بسته نوای بمقام حجاز
 آمده گویا بزبان مقال^۳ داد سخن دله^۴ بسحر حلال
 از پی تعریف حرم آه آه کرده ادائی که فوادی فداه
 ۱۳ ب رویه حرم کن^۵ که در آن خوش حرم هست^۶ بیه پوش نکاری حرم

(۱) د: ذ: (۳) د: ازان (۳) د: لطیف اصل لطیف (۴) از روح
 برقص، تا آمده گویا، اشعار نسخه ب ندارد (۵) د: بر (۶) د:
 بروی (۷) د: داده در اصل داد (۸) د: کن، اصل نه (۹) د:
 هست، اصل: شت.

فوح الحرمین

<p>صحن حرم روضه خلد بزین قبله خوبان عرب روی او بادجو در دلمنش آویخته تا شکنی شیشه ناموس و زنگ باز! شکن طره شبرنگ او سنگ سیاهش که از آن کوتاهست چون تو از آن سنگ شوی بوسه چین ای دل! از الطاف عمیم آله چشم کشا صنع الهی بچین خانه پر از نور و حرم پر صفا آمده این خانه در آفاق طاق خانه جگویم که یکسره کوه نور</p>	<p>او بچنان صحن مربع تمین سجده شوخان عجم سوی او غایب در حینیب جهان ریخته کرد! نهان در ته دامانش سنگ دیده جان سرمه کش از سنگ او دست تمنای بمین الله ست بوسه زن و دست کش و به بین یافتی در حرم قرب راه حسن! ازل تا منهای به بین هر یک از آن کوه چو کوه وفا کرد بگردش همه طاق و رواق سایه آن پرده عفو غفور</p>
--	--

(۱) د: کرد اصل کرده (۲) د: تا (۳) د: بوسه زن و دست که
 کشتی به بین و در اصل بوسه زن دست کشتی به بین، ظنی: بوسه
 زن و دست کشتی و به بین (۴) ج: ای که (۵) ر: فیض (۶) د:
 کوه، اصل ریک (۷) د: طاق رواق (۸) ج، د: سائر آن پرده
 عفو غفور، در اصل عفو و غفور.

دیده جان نوره از روی او طوف نما کرد سر کوی او
این کهر چند که بودند بکر سفت بدمسازى الماس فکر
در ترتیب این بنای عالی که از عرش متعالی است

۱۴ الف

حرف شناسان خط شوق و بیم^۱ راز کشایان کلام قدیم
نکته گذاران فروع و اصول سلسله داران حدیث رسول
هر يك ازیشان زده رانی دگر بسته درین پرده نوائی دگر
رشته اگر یش و اگر اندکیست چون بر رشته رسیدی یکسبت
طائفه کز سخنان آگهند عقده^۲ کشایان کلام اللهند^۳
چون کهر بحر یقین سفته اند^۴ در صفت^۵ کعبه چنین گفته اند
بیت نخستین که بنا کرده اند کعبه بود کز پئے ما کرده اند^۶

(۱) ب: در تعریف بنائے کعبه که عمارت کرده خلیل است
بفرمان جبار جلیل ، ه: در ترتیب این بناهای عالی که تمثال عرش
متعالی است ، اصل ترتیب (۲) ج: شوق بیم (۳) ه: ج: راز ،
ب: عقده اصل عقد (۴) ب: کلام اقله اند (۵) ه: شد ، گفته
شد (۶) ج: ه: در صفت کعبه ، اصل کهر (۷) ب: وضع بمقام
پئے کرده اند .

فتوح الحرمین

<p>بود اساسی متمکن بر آب^۱ ظروف کنان^۲ برصفت ماهیان منبسط از پایه او شد زمین بود دگر جمله عدم کوه و دشت هیچ اثری ز جهان خراب مفضل عشرت شد^۳ و بزم نشاط کار فلک کشت از و ساخته ۱۴ ب</p>	<p>بیشتر از خلق زمین چون حباب^۱ کردوی از هر طرف اللهیان^۲ سال چوبگذشت هزاران برین مکه بران سطح زمین خلق کشت داشت همین مکه تمکن بر آب^۳ آنکه از آن^۴ یافت زمین انبساط فرش زمین چونکه شد انداخته کشت مکان^۵ حرم کبریا از^۶ بی تمکن زمین ذو الجلال کوه نخستین که بر روی زمین بود مسمی جبل بو قییس اصل بنا چون که شد اول بر آب</p>
--	---

- (۱) ج: حساب (۲) ج: بود اساسی متمکن در آب (۳) ج: ه:
 اللهیان و در اصل گاهیان (۴) ه: زبان (۵) ب، ه: در (۶) ج:
 ه (۷) ا، ج: آنکه از آن؛ ه: آنکه از و (۸) ج: شده .
 (۹) ب، ج، ه: از آن (۱۰) ج: مبارک (۱۱) ج: کرده (۱۲) ا،
 ج، ه: از، و در اصل وز (۱۳) ب، ج، ه: جبال، اصل خیال .

فتوح الحرمین

<p>نقش بر آب است سراسر جهان خواه زمین کوئی و خواه آسمان</p> <p>کشت^۱ چو بر آب زمین را مکان آدم خاکی بسرشتند از آن</p> <p>طینتش از روح روان^۲ ساختند سایر گلزار جنان^۳ ساختند</p> <p>در حرم خلد بسی ماه و سال بود بذکر احمد ذو الجلال</p> <p>عاقبت از خلد برین دور ماند غمزده و واله و مهجور ماند</p> <p>بهر تسلی وی آمد فرود گنبد یاقوت ز چرخ کبود</p> <p>یافت بر آن هر صفت تمکین^۴ که آن کعبه مارا بود اکنون مکان</p> <p>گردوی از غایت شوق و نیاز طوف کنان کشتی و کردی نماز</p> <p>کرچه^۵ بهشت از هوس دل بهشت باز هوس کرد بسوی^۶ بهشت</p> <p>۱۵ الف برحمتک^۷ الله که حین هلاک خاک رسانید در آخر بخاک</p> <p>بود ازان خاک تن خاکیش کرد همه^۸ پاک ز غناکیش</p> <p>کی رود^۹ القصه درین^{۱۰} آب و کل جز بوطن محنت غربت زدل</p>	
---	--

(۱) ه: گشته (۲) ه: روح و روان، ج: جهان (۳) ب، ه: برین،
اصل جنان (۴) ب، ه: تمکین (۵) ا، ج، ه: کرچه و در اصل
چونکه (۶) ا، ج، د: بسوی و در اصل به قصر (۷) ا، ج، ه:
برحمت الله (۸) ا، ج، ه: همان؛ ب: همه و در اصل سمو (۹) ه:
کی شود؛ ب، ج: کی رود، و در اصل رود (۱۰) ب، ج: ازین.

فتوح الحرمین

شسته چو گردید ز طوفان^۱ جهان باز شد آن خانه سوی آسمان
 چون که فرس راند^۲ بمیدان خلیل خانه بنا کرد بامر جلیل
 خود شده مشغول^۳ بکار بنا دست بکار هر بزبان ربا^۴
 شیره جان آب و گلش^۵ از دلست کار دلست این و نه کار گلست
 داد اسمعیل مسدد کاریش کرد خداوند جهان یاریش
 کعبه میندار کز آب و گلست در تن آفاق بجای دلست^۶
 تازه گلی رسته بیاغ^۷ جهان روشن از و گشته چراغ جهان^۸
 دیر نباید کل این^۹ مرغزار تازه شود باز^{۱۰} هر نو بهار
 در رعایت حرمت این بیت معظم^{۱۱} کردن
 ای که برین^{۱۲} خاک قدم می نهی پا بسر کوی حرم می نهی

- (۱) ه: بطوفان (۲) ا، ج، ه: راند اصل رانده (۳) ا، ج، ه: گشت جو مشغول (۴) ه: ثنا، ربا پ ا ع ۱۵ (۵) ا، ج: گل او (۶) ا، ج: که کار (۷) ج: این دو شعر ندارد (۸) ه، ج: ز باغ (۹) ه، ج: روشن از آن گشته چراغ جهان - ه: زباغ خلیل، روشن از و گشته چراغ خلیل، و در اصل روشن از و چشم و چراغ جنان (۱۰) ج: ازین (۱۱) ا، ج: لیک (۱۲) ب: با عظمت (۱۳) ب: برین، اصل درین .

فتوح الحرمین

<p>اول از آرایش تن پاک شو پابادب بر سر این خاک نه^۱ ۱۵ ب دولت اگر خواهی ازین در در آ پرده این در که از و غار جانست هان نبری زود در این پرده^۲ دست تانک در د پرده تو پرده دار بس که رخ زرد بران سوده شد قامت گردون شده زان خلقه سان دست برین خلقه^۳ بر سر سری مهر سلیمان که جهان در^۴ گرفت کردن جانها همه در طوق ان^۵ محو کن دائرة غم فلك رخنه کر^۶ حلقه ذکر ملك</p>	<p>بس بحریم در او خاک شو هر که ادب نیست در و خاک به نیست جز این در در دولت سرا خاشیه^۷ اش نه طبق آسمانست پرده دری در پس^۸ این پرده هست دست بحرست بر این پرده آ^۹ از زر رخسار ز رانده شده تابود از حلقه ان^{۱۰} در نشان کین نبود حلقه انکشتری سکه اش از حلقه این در گرفت جیب قر شق شده از شوق ان حلقه ذکر ملك</p>
---	---

- (۱) د: راه (۲) د: این، ب: ازو اصل راه (۳) د: حاشیه .
 (۴) د: پرده در که که (۵) ب: هر پرده، اصل در سکه که (۶) د:
 سوی این پرده آ در اصل دار (۷) د: این، ب: شد از ان .
 (۸) د: خامه (۹) د: بر (۱۰) ب، د: کردن جانها همه در طوق
 آن و در اصل کرد جهان همه در طوف ان (۱۱) د: کری .

فتوح الحرمین

دست برین حلقه زند جبرئیل	تا شنود بانگ زرب جلیل
حلقه برین ^۱ در چه زنی بے حجاب	هر که نه محرم نه دهندش جواب
بار خدایا مکن از خود ردم	محرمی ده بجزیم خودم
دور کنم از در اهل دینا	باردم در حرم کسریا
گوش دلم پر خیر خویش کن	تاج سرم خاک در خویش کن

در تکمیل این بناء خلیل با احترام و اجابت ندای خلیل^۱ ۱۶ الف

خانه جوشد راست بسنگ دگر	بهر نشان خواست ^۱ زرنک دگر
داد ندا ای جبل بو قیس	کزین آن نعره ^۲ شنیدی اویس
گفت که آن خانه جو ^۳ جبریل برد	سنکی ازین ^۴ خانه و دبعت سپرد
بازستانید و دبعت زمن	باز نهدش بحد خویشتن
ذره یضا است در اصل خودش ^۵	آنکه تو خوانی حجر الاسودش
قول رسول است کزین بیشتر	بود ^۶ درخشنده جو قرص قر

(۱) د: این (۲) د: با احترام و ندای خلیل علیه السلام، ب: جلیل
 (۳) ه: کرد (۴) ه: بانگ (۵) ج، ه: که (۶) ج، ه: ازان
 در کنف سپرد، د: ازانم بودبعت (۷) ه: است - است (۸) ه:
 این که (۹) ه: بود اصل بوده .

فتوح الحرمین

<p>یافت ز دلهائے میاه این سواد کامده با روح قدس از بهشت تاجه اثرها بدل ما رسید گفت پیمبر که یمین^۱ خداست دست نهاد است بدست خدا آذن فی الناس^۲ خطاب آمدش داد اذان^۳ تا شنود گوش دل زمزمه صیت اذانش^۴ شنود ساخته سر را قدم از^۵ بندگی روز و شب از سیر نیاسوده^۶ اند بانك خلیلش جرم ره بس است تازه شدش وضع بجهد قریش هفت فلک گشت ازاں^۷ رهنمون</p>	<p>پر تو دلها جو برویش فتاد^۱ کوهر پاکیزه عنبر سرشت بروی ازین کونه اثرها رسید این کهر از جمله کهرها جداست هر که بر آن دست نهاد از هدی کار جو بر وجه ثواب آمدش خانه دل جون نبود ز آب و گل هر که در اصلاب و در ارحام بود هر شنونده بشتا بندگی خلق از آن روز قدم سوده اند آنکه بره کم شده و بے کس است ماند بران وضع بجهد قریش شش کز ازاں ماند بجهر از برون^۸</p>
---	---

(۱) ب، ه: بر و او افتاد (۲) ه: امین (۳) قرآن مجید پ ۱۷ ع ۱۱

(۴) ه: اذان در اصل از آن (۵) ب، ه: اذ آتش در اصل اذانش

(۶) ه: ساخته از سر قدم بندگی (۷) ب، ه: بے سبب این راه

نه پیموده اند (۸) ه: مانده از آن وضع و بجهد قریش (۹) ه: از

درون (۱۰) ه: از و.

تا که زشش سوی باور و نهند هر چه ز آن اوست یگسونهند
 چون که ولی عهد شد این زیر کرده در امثال و در اقوال سیر
 ساخت احادیث^۱ نبی را دلیل خانه بنا کرد بوضع خلیل^۲
 باز جو حجاج در آمد بجیش قاعده بنهاد بجای قریش
 کرچه زده دست برو اجنبی عاد کما کان^۳ بعهد نبی
 ریخته و ساخته شد^۴ چند بار کیست که آ که شود از سر کار
 در بیان اظهار اسرار که بیرون از حد و بیان است

کیست قلم تا بزبان آوری شرح دهد مشهد پیغمبری
 رو بر افتاده و ره سنکلاخ چون رزمش سر نشود شاخ شاخ
 کرچه خضر در ظلماتش رهست کی جو خضر ز آب حیات اکست
 زمزمه اش کرچه علم بر کشید^۵ لال شد این جا و دم اندر کشید^۶ الف
 مشکل اگر آید از و این صدا کرچه کنی بند ز بندش جدا

- (۱) ب، ه: حدیث نبوی (۲) ب، ه: خلیل، در اصل جلیل .
 (۳) کرچه بزده دست بران (۴) یعنی بحالت سابقه باز گردید .
 (۵) ب، ه: شد، و اصل ساخته چند (۶) ه: بود (۷) د: کشید
 هر درجا و دو اصل کشد .

فتوح الحرمین

<p>تا که د کردم نزند این نمط</p> <p>سربدروں برد و بکنجی خزید</p> <p>هر دو زیلک پرده نواز نده اند</p> <p>مشکل این بربط ایشان شکست</p> <p>بی مدد دوده و سعی قلم</p> <p>تانه خورد زخم زبان تیر بار</p> <p>راه دو صد ساله سخن طے کنند</p> <p>کوید اگر زانکه رسد پیش یار</p> <p>میدهدش شرح و بیان دگر</p> <p>کی شود اظهار لطیف از کشف</p> <p>کرده قناعت بمجازی ازان</p> <p>بر ورق دل رقی می کشیم</p>	<p>داده قلم بر سر این بکار خط</p> <p>جون که زبان از قلم این حال دید</p> <p>آن دو هم آواز که سازنده اند</p> <p>نعمه این صوت زبانشان به پست</p> <p>به که زخم بر ورق دل رقم</p> <p>منطق طبری دگر آرام بکار</p> <p>عاشق و معشوق اکرمی کنند</p> <p>یار یک چشم زدن سر بکار</p> <p>هر منزله اوست زبان دگر</p> <p>لفظ کشف است و معانی لطیف</p> <p>جون نه بردپسے بحقیقت زبان</p> <p>ما ز حقیقت بمجازی خوشیم</p>
---	--

(۱) د: داد قلم (۲) د: این، در اصل این (۳) ب: چونکه و در
 اصل تا که (۴) د: زبان قلم (۵) د: طیر، ه: الطیری (۶) ب: تیز
 (۷) ب، د: نطق (۸) ب: معنی (۹) ب: کشف .

در بیان سر این بناء و آنکه خلیفه الهیست

کعبه بنا گشت ز روی^۱ نیاز سوی وی آیند کسان در نماز^{۱۷} ب
 سجده که آن باشد و مسجود حق معبد آن باشد و معبود حق
 نائب حق آمد و^۲ ظل خدا سایه نیابد ز صاحب جدا
 سایه صفت آنک سیاهی درو تاغیه انوار الهی برو^۳
 طاعت او^۴ نیست بغیر از شهود^۴ فارغ از ارکان رکوع و سجود
 دل که بود پردگی بزم خاص یافته از قید تعلق خلاص
 فی جهت روی وی و فی این قبله او^۵ در همه آفاق عین
 او جو ملائک بخدا مشغول بی جهت واسطه آب و گل
 در حرم کعبه و اطراف او هر که کند جای چه بدجه نکو

- (۱) ب : در بیان اسرار کعبه مشرفه که قبله ظاهرست و سجده گاه
 غائب و حاضر (۲) ب : ارکه (۳) ه، ز : روی و در اصل که روی
 (۴) ه : آیند کسان ، در اصل آرند و بدان (۵) ب ، ه : آمد و ظل
 و در اصل آمده ظل (۶) ب ، ه : برو در اصل درو (۷) ه : او
 در اصل آن (۸) ه : بغیر شهود (۹) ب ، ه : دل که بود پردگی
 بزم خاص ه یافته از قید تعلق خلاص ه و در اصل بخذف این شهر
 (۱۰) ه : همه .

در بیان آداب و شرائط این مقام با احترامی که قبله
انام و سجده گاه خواص و عوام است

گر همه خار بست بجای شجر کی خورد آنجا غم تیغ^۱ و تبر
کس نتواند که زند کل برو کر رود آن خار بدیده^۲ فرو
کعبه کز و در همه دلها رهست جزوی از اجزاش^۳ یمین اللہت
منشا روح بدنی^۴ در دلست منبع زمزم بجهان این گلست
آب حیات ست و دهد زندگی باک کند نفس زهر کندگی
جمع در و^۵ این همه حالات دل حاصل از و^۶ اصل کالات دل
همجو دل خلق که در هیچ حال نیست دران^۷ انجمن آن شمع نور
تا بخلافت^۸ علم افراخته کار دو عالم شد از و ساخته
هر که رسیده بوجود از عدم در ره^۹ او ساخته از سر قدم
هیچ نبی هیچ ولی هم نبود کونه برین در رخ امید سود

۱۸ الف

(۱) ج، ه، تیر (۲) ه: دویده (۳) ه: اعضا ش (۴) ه: او ییدنها
دلست و در اصل روح او بدنی (۵) ه: دران (۶) ه: از ان
(۷) نامده فارغ (۸) ه: درین (۹) ج، ه: بخلافت در اصل
بخلاف (۱۰) ه: از پیے او رفته قدم بر قدم .

در بیان طواف کردن^۱

ای که درین گوی^۲ قدم می نهی روی توجه به بحرم می نهی
 پای ز اول^۳ بسر خویش نه خویش رها کن قدمی پیش نه
 چون که نهی بر سر هر کام کام یابی ازان^۴ سیر بهر کام کام
 پای باندازه برین^۵ گوی نه پایت^۶ اگر سوده شود روی نه
 روی نهد هاشق حسن مجاز بر در معشوق بچندین نیاز
 پای ز سپر کرده بسویش رود آئینه سان روی برویش رود
 تا که بفیض نظر او رسد ظل ظلیلش^۷ بسر او رسد
 کر نه شود ناظر دیدار او روی نهد بر در و دیوار او
 این در معشوق حقیقت هان تانه نهی پای جسارت در آن
 شرط ره اینست که بی شست و شو روی توجه نه نهی سو می او
 غسل کن آن گاه بسویش کرای پای نه و [وز^۸] دکران بر سر آی ۱۸ ب
 آنچه نه پاکست ازان پاک شو بر در^۹ او بادل صد چاک شو

(۱) ه: فرماید (۲) ه: راه (۳) ه: نجرد (۴) ه: ج: ازین .

(۵) ه: ج: درین (۶) ه: ج: پایت، و در اصل پای (۸) ب:

ظلیلش و در اصل ظلیلی (۸) ه: از (۹) ج: بر دل .

فتوح الحرمین

<p>کین دور مل اهر دو بچستی کو است</p> <p>جلوه نما بر صفت هر شجاع</p> <p>خاصه بشغلی که بود بهر دوست</p> <p>جانب دل را سوی دلدار دار</p> <p>بادل خاشع جگر ریش رو</p> <p>جانب دیوار حرم کن نظر</p> <p>نیش آور بزبان اینجنین</p>	<p>طرف ردا دور کن ازدوش راست</p> <p>نیست بجز این روش اضطباع</p> <p>جرئت و اظهار تجلد نکوست</p> <p>پیش رو [و] کعبه گذار از یسار</p> <p>از پیه تقییل حجر پیش رو</p> <p>یکدو قدم سوی یسار از حجر</p> <p>طوف وی از بهر خدا دان یقین</p>
--	---

اللهم انی اطوف القدوم بهذا الیت سبعا کامله لله تعالی

از پیه نیت سه کرت طواف در تک و دو شونه بحد کزاف

(۱) رمل یعنی در رفتار حاجی بزور و بزودی قدم بردار دو قدم نزد

نزد بدارد و شانه را خوب بچیناند (۲) ا: اضطباع، ج: اضطباع،

و الصحیح اضطباع بمعنی نحصه راست چادر احرام را از زیر بغل

راست بر آورده بردوش بچپ بیندازد این هر دو در سه شوط (طواف)

اول مسنون است (۳) ا، ج: تجلد و در اصل بخلد (۴) ه: بسوی

دل سپار (۵) ب، ه: نوبت ان اطوف، ا: نوبت انی اطوف،

در بیان ادعیه کتابها می مناسک حج اختلاف الفاظ دهائیه =

فتوح الحرمین

<p>فتمسک نبی بود بجمع وداع چاره دگر زاحت و افکنندگی تابع دور نیست ز جرخ دگر در تک ازان چار دگر بیشتر به که هر دور نمائی ادا ۱۹ الف</p>	<p>زانکه بدینسان رمل و اضطباع این سه بود جرمت و فرخندگی هریک ازین دور زروی نظر زانکه بود زهره و شمس و قمر خوانده رو ادعیه ماثوره را طائف این خانه نباشد بفرش بازدگر از بس نیت کند باز جو کشتی ببحر روبروی دست بر آور بزبان این بگویی</p>
--	--

= دارد، ازین رو الفاظ فتوح الحرمین را نگاه داریم و هیچ تبدیل و تغیر دران روانه داشته ایم (۲) ۱: بهذا الیت العتیق .

- (۱) ۵: بدینها، ج: برسان (۲) ۵: اضطباع، و الصحیح: اضطباع
و در اصل اضطباع (۳) ۵: هر که (۴) ۵: دوره (۵) ۵: زروی
نظر (۶) ۵: ازین (۷) ۵: تیز تر (۸) ب، ج: خواندن ادعیه .
(۹) این شعر از نسخه د، نقل کرده شد و اصل نسخه ندارد .
(۱۰) ب، ج: پی، (۱۱) ب، ۵: کردی (۱۲) ۵: روبرو .
(۱۴) ۵: بگو .

بِسْمِ اللَّهِ الْكَبِيرِ وَ اللَّهِ الْحَمْدِ

دست رین ار هست بر آن بوسه ده ورنه با خلاص بر آن دست نه
 کثرت خلق ار بود و از دجام بکت نبود جای پیه استلام
 باش بانگشت اشارت نما سوی وی و ابن بزیاں کن ادا
 اللهم ايماناً بك و تصديقاً بكلماتك و وفاءً بعهدك و اتباعاً

لسنة نبيك [و حبيبك] محمد صلى الله عليه وسلم

جون بدر کعبه نمای گذر سوی مقام افکن از انجا نظر
 باش در آن حال روان در مطاف و ز سر اخلاص بخوان بی خلاف

اللهم ان هذا البيت بيتك و الحرم حرمك و الامن

امنك و العبد عبدك و انا عبدك و ابن عبدك و هذا مقام

العائد بك من النار اللهم ان بيتك العظيم و وجهك الكريم

وانت ارحم الراحمين اعذني من النار

(۱) ج، ه: ورنه با خلاص در اصل و ز سر اخلاص (۲) معنی

بوسه دادن بر حجر اسود (۳) دعای شوط اول (۴) ج، ه: روز

(۵) ج: طواف، ه: ج: مطاف معنی جای طواف و در اصل

مصاف (۶) ج: در ره اخلاص بخوان بی کزاف (۷) ه: ان در

اصل بحذف ان (۸) ه: وانا عبدك و ابن عبدك و هذا مقام العائد

(۹) ه: فعذني من الشيطان .

فتوح الحرمین

ومن الشيطان الرجيم، و حرم لحمی و دمی علی النار و أمتی

من احوال القیامة اكفی من الدنيا و الآخرة

شو بسوی ركن عراقی روان و زین کشتیج و ثنا ابن مخوان ۱۹ ب

اللهم انی اعوذ بك من الشرك و الشك و الشقاق و النفاق

[و المنقلب فی المال و الاهل و الولد] و سوء الاخلاق و سوء المنظر

جون کذر آری بحطیم از برون بادل خاشع جگر غرق خون

جانب دیوار حرم آر روی ناظر میزاب شو و این بکوی

اللهم اظنی تحت [ظل] عرشك يوم لا ظل الا [ظل] عرشك و لا

باقی الا وجهك] اللهم اسقنی من کاس محمد ﷺ شربة لا نظماً بعدها ابدا

(۱) ا: حرم (۲) ا: عظمی (۳) ج: احوال، اصل نوال (۴) ب:

سبحان الله الحمد لله ولا اله الا الله والله أكبر ولا حول ولا قوة

الا بالله العلی العظیم الغفور الرحیم، ا: و اکفی من مؤنته الدنيا

و الآخرة (۵) ج: عراق (۶) ه: بکوی (۷) ا: یحذف انی دعای

شوط ثالث (۸) ا: فی المال و الاهل و الولد، ب: فی الاهل و المال

و الولد و دراصل و لود (۹) دعای شوطه رابع و خامس مقدم

و وخر شده و این شوط خامس است (۱۰) ه: شربة لا اظها بعدها

ابدا، ا: شربة طيبة لا اظها بعدها ابدا و فی الاصل اطهار، و الاغلب

لا نظماً بعدها.

چون که ره آری بسوی رکن شام از سر تعظیم بخوان این کلام
 اللهم اجمعله جیا مبرورا و سعیا مشکورا [و ذنبا مغفورا
 و عیلا صالحا مقبولا] و تجارة لن تیر یا عزیز یا غفور
 و اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاکرم
 چون زره طوف نمائی قیام جانب رکنی که یمانیست نام
 بوسه بران داده رسول امین باش تو نیز از رخ او بوسه چین
 ورنه بتعظیم بر آن دست نه بوسه زدن از تو بران دست به
 در خیر است از کبرای سلف این که دران رکن زراه شرف
 هست موکل ملکی بر دوام کرده پی گفتن آمین قیام
 خواهشت اردینی و کردین بود از تو دعاوز ملک آمین بود
 به که دران حال نمائی ادا در طلب دینی و دین این دعا

(۱) ه: اخلاص (۲) شوط الرابع (۳) ا، ب: و ذنبا مغفورا
 و فی الاصل محذفا (۴) ا، ب: رب اغفر (۵) ب: تعلم ما لا تعلم
 انک انت الاعز الاکرم (۶) ا، ه: بوسه که تو سردست توبه ج:
 بوسه زن تو سردست توبه (۷) ا، ج، ه: درین (۸) ا، ه: زروی
 شرف (۸) ا، ه: خواهش اگر (۱۰) ج: و ز تو (۱۱) ج:
 و ز فلک .

فتوح الحرمین

ربنا آتینا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار

اللهم انی اعوذ بك من الکفر و الفقر و عذاب النار و من فتنة

المحبا و الميقات و اعوذ بك من الخزي فی الدنیا و الآخرة

جون که قدمه باز بسوی حجر احرار این دوره اول کسدر

در طلب مغفرت کن قیام و زره اخلاص بخوان این کلام

اللهم اغفر لی برحمتک اعوذ رب هذا الحجر من الدین و الفقر

کشت یکی دوره زطوف تمام بس زین دوره ثانی خرام

جون بر نقطه رسیدی ذکر بار ذکر بوسه بزین بر حجر

ورنه نبود بوسه ترا دسترس بوسه تو از سر دست تو بس

خیز درین دایره در کار باش کرد همین نقطه جو پرکار باش

بس همسین شیوه زراه و قدر طوف نما کرد حرم هفت بار

در سه که اول رمل و اضطباع باشد و در چهار ذکر زان و داع

۲۰ ب

(۱) دعای شوط سادس و سابع بسیار مختصر است و از دیگر

دعاهای مناسک مختلف است (۲) ج: ازین (۳) ه: و من الفقر

و عذاب القبر و ضیق الصدر و من الخزی فی الدنیا و الآخرة .

(۴) د: بسوی (۵) د: بوسه نهی تو سردست است و بس (۶) اضطباع

فی الاصل و الصحیح: اضطباع .

فتوح الحرمین

هفت ^۱ خط دایره جون نقش بست	روی بمرکز نه و بکشای دست
بس بیاب حجر آور خرام ^۲	ملتزم آمد بلقب آن مقام
ملتزم از شوق در آغوش کیر	زنده بجانان شو و از جان ^۳ پیر
^۴ عادت پروانه ندانی مگر	چرخ زند اول و سوزد دگر
دست بتعظیم بر آن ^۵ پرده زن	تکیه نمائ بر کرم ذوالمسین
چشم و دل و سینه ^۶ بر آن پرده سای	نور دل و دیده ازان در فزای
دیده کریان و دل درد ناک	سینه بریان و جگر چاک چاک
دست در آویزد در استار ^۸ او	اشک فرو ریز بدیوار ^۹ او
در برش آور زره اشتیاق	صبحة ^{۱۰} الوصل یروح الفراق
دیده بدیدار حبیب آرمید	صبح وصال از شب بهران دمید

(۱) د : هست (۲) ه : جانب باب حجر آور خرام ه ملتزم آمد بلقب این مقام ، در اصل حجر و در خرام ا، ج : این (۳) ا، ج ، ه : از خود (۴) ه : آتش پروانه ز دل بر فروزه خویش بران شمع زن و خوش بسوز (۵) ب ، ج : دران (۶) ه : زده (۷) د : دل و دیده ، ا : روی خود و سینه (۸) ا : باستار ، استار جمع ستر بمعنی پرده ، غلاف (۹) د : در اسرار او (۱۰) ا، ج ، ه : اصیحت .

کت شده حاصل از حایات اوست	این شرف از محض اعنایات اوست
یابی از و هرجه تو آرنده	خواهش از و خواه جو خواهند
خواهش از و جوی بمان کاهشت	بلکه ز خواهش مطلب کاهشت
کت شده خاک ره او آب رو	جیست ترا بهتر ازین آرزو
به که بود تاج مرصع بسر ^۱	زانکه برخ گردی ازین خاک در
به بود از بستر سنجاب و نخ	در ته پهلوی به درش ریک شیخ
کز اثر مرحمت کرد کار	بس بود اینت شرف روزگار
جای تو آرام که جبرئیل	منزل تو گشته مقام خلیل
جرم ترا شد کرمش عذر خواه	ضامن هفتو تو حریم اله
آمدنت را طلب از نزد اوست	هادی ره نیست بجز لطف دوست
راه باین خانه که دادی ترا	لطف ازل کرنشدی ره ما
بهره نباشند ز طلبکاریت	خواهش او کرنکند یاریت
قیس چه سود او کند آفاق طے	کر طلبی نیست ز لبلائی طے ^۲
هست مقالی بدلم ز اهل حال ^۳	شاهد این نکته پئے قبل و قال

- (۱) د: شرف محض (۲) د: شده حاصل در اصل بمحذف حاصل .
 (۳) کار تو چون کشت ازینها تمام ه روی نه از خانه بخلف مقام .
 (۴) ه: جو (۵) ج، ه: که در اصل از زنده امی (۶) د: بستر
 سنجاب و زر (۷) د: حکمت (۸) در اصل بجی ، ظنی ز لبلائی
 طے بمناسبت قافیه (۹) د: بدلم حب حال .

کامده نور دل از و ظیاهرم
فیض حضورش بدلم ریخته
ای دلا کر هوش بجای آوری
ناظم این نکته بگویم که کیست
آنکه از و آمده باغ سخن
۲۱ ب بلکه شکفته چمنش باغ باغ
جای از ارباب^۱ زمن ا کملی
طوطی طبعش که شکر خاشده
آمده ارباب یقین^۲ در سخن
پور موفق که بتوفیق حسیق
بادیه کعبه بیسه می برسد
روزی از انجا که دلی داشت تنک
گفت خستدایا بس هر محنتی
راه حج و عمره بیسه رفته ام
بهر تو، فی بهر کسے رفته ام

(۱) د: با (۲) د: اصحاب، ب: از اصحاب (۳) ب: ارباب (۴) د:

زوباب سخن (۵) د: وی این در (۶) د: برد (۷) ه: محنت (۸) د:

این (۹) د: سرش را (۱۰) ا: ب، ه: نظر و در اصل نظری .

فروع الحرمین

دل بوقای تو کبرو بوده ام	بی سرو پا در تک و رو بوده ام
زین سفرم نیست بکف حاصلی	نی سره اوقی نه بسامان دلی
هیچ نه انم که مرا حلال چیست	بخت مرا مایه اقبال چیست
شب خود درین دزد فروشد بخواب	آمدش از حضرت یحییون خطاب
کلی بر هم پلی ز من ساخته	بر همه زین پایه سر افراخته
گرفته ترا خواهی کی چنین	داد می روسوی این سر زین
حاصلت این من که ترا خواستم	باطنت از شوق خود آرانتم
ره بسوی خانه خود دادمت	بر در هر کس فرستادمت
هر که نه مائل بسوی وی شوم	سوی خودش راه نما کی شوم
یارب از آنجا که کرم آن تست	جشم همه بر در احسان تست
جای اگر چندان صاحب دلست	از توبه امید چنین حاصلست

(۱) ا ب ، ج ، د : بکف در اصل بکفن (۲) ه : نه سر : نی سره ،

(۳) ج : بسامانگی (۴) ب ، ج ، ه : پایه د : پایه اقبال چیست .

(۵) ه : رب (۶) د : داد می و در اصل داد مت از (۷) ج :

یارب انتم (۸) ج : شوم در اصل شوی ، د ، ه : شود (۹) ه :

خودم .

در بیان سنت بعد از طواف

کار تو چون گشت از اینجا تمام روی نه از خانه بخلاف مقام^۱
 اگر نبود جای ز اهل نیناز جانب حجر آبی و در آور نماز
 کوزه تحقیق طواف و ضلالت^۲ هر دو بهم سیر کند در جهات
 طائف این خانه نباشد به فرش بل جو ملک طوف کند حول عرش^۳
 لیک مصلی ز قعود و قیام سیر کند عالم سفلی تمام
 این دهد از عالم سفلی نشانت و آن خبر آورده ز هفت آسمان
 باز در آن کوش که شاید دگر بوسه توانی که زنی بر حجر
 هر که درین جا رسد از کرد راه آمد و شد محرم^۴ از اجرامگاه
 نیت احرام پی عمیره کرد یا به تمتع^۵ دگر از حج فرد

۲۲ ب

(۱) ب: در بیان سنت بعد از طواف و در اصل در بیان نماز
 طوف (۲) از اینجا و برکن تمام (۳) ب: و (۴) د: صفات
 (۵) و نری الملائکه حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم
 الخ پ ۲۴ ع ۵ (۶) ب، د: آورد (۷) د: در اینجا رسد و در اصل
 درین ایکنه (۸) ج، د: محرم، اصل: حرم (۹) حج بر سه قسم است
 و افراد، کسی که فقط نیت حج بکند، و قرآن، کسی که حج

فتوح الحرمین

در حرم کعبه جو بنیاد کام	یافت پرو طوف قدوم التزام
شد بقدهش جو موشح لزوم	طوف نخستین بودش از قدوم
ور بقران نیت احرام بست	طوف نخستین وی از عمره بست
طوف که سببش ز پی آن بود	در حج و عمره بست کرا ارکان بود
ناظر و طوف وداع بو قدوم	نامه شان سعی ز اهل علوم
نیست در آنها رمل واضطباع	هست ازین هر سه شان انقطاع
لیک طوافش که در اول نمود	نیت احرامش اگر عمره بود
بود طوافش ز قدوم اعتبار	طوف دیگر کآورد از عمره وار
طوف دوم راز رمل واضطباع	نیست جو ز اول بودش انقطاع

عمره را در یک احرام با هم ادا کند، تمتع، اگر در ماه های حج کیسه اولاً عمره کند و در همان سال در احرام حج آمده از سعادت حج هم مشرف شود.

- (۱) ج: د: قدوم، اصل: قدم: حجاج از بیرون ارض مقدس می آیند و اولاً طواف کعبه الله میکنند از اطواف قدوم میگویند
 (۲) ج: گز (۳) د: امکان (۴) ذ: وداع قدوم (۵) ج: مانند
 (۶) ج: درینها (۷) ج: اضطباع در اصل اضطباع و الصبیح
 اضطباع (۸) ج: طوافش و در اصل طوافی (۹) ج: بهر (۱۰) د:
 بار (۱۱) ج: شد ازو، د: هست جو ز اول بو داد.

طریق سعی نمودن میان صفا و مروه

باقی از مرتبه طوف کام	زود پی. سعی بمسجد حرام
روی نه از خانه یاب صفا	رو بصفا بر درجاش بر آ
طاق صفا رشک رواقی فلك	بر سر آن صف زده خیل ملک
روی بسوی حجر الاسودش	پشته بکوه از کرم یحشش
کوه صفا برده بر افلاک سر	رفت او مطلع شمس و قمر
هست یکی خانه دران شعب هم	کشته در اتفاق بنظر آن علم
حاک درش سرمه ^۷ اهل نظر	کشته دران خانه مسلمان عمر
رغم عدو از ره دین با بلال ^۸	رخته بران ^۹ کوه قرین با بلال

۲۳ الف

(۱) د: در بیان سعی کردن ما بین صفا و مروه که محل لغد و شد انبیاء و اولیاست و بدرجات بر کاش حاجات شاه و کدا روا، ه:
 در طریق سعی میان صفا و مروه، ب: مختلف لفظ طریق (۲) ا،
 ج: الصفا (۳) ه: رو بصفا قامت منروی بر ا، ج: زجانش د:
 بامش (۴) د: روی بسوی، ب، ج: روی سوی ه: رو تو بسوی
 و در اصل بضع (۵) ه: یحشش و در اصل سرمنشش (۶) ه:
 بحر (۷) ب، سرمه، در اصل قبله (۸) د: یا هلال (۹) ب، ه: دران.

فتوح الحرمین

<p>بر سر آن سنگ چو کبک دری رفت دارین از آنجا بخواه روی سوی قبله بطحا نشان بے سرو بی پائی بوادی گرای کی رسدت پر ملائک بکرد یافته اند انجا نیابد ملک کو قدم سعی در آنجا نه سود کز قدمش هرش گرفته مہی روضه فردوس شود بعد ازین کشته دران سمره اهل سلف قامت خضر و لب آب حیات ساعی آن نیست جز اهل وفا</p>	<p>بہر اذان کردہ زبان آوری جون شدت جانب کعبہ نگاه ادعہ کان کشته مقرر بخوان زود فرود آی و بمسی گرای ہست ترا پای مسیحا نورد در تک و پو باش کہ آنجا بتک ہیج نبی ہیج ولی ہم نبود بر اثر پای کسی پانہی تقش کف پای تو بر آن زمین وادی سعی است کہ خاک از شرف صورت مبلین وی اندر صفات یکطرفش مروہ و یکسو صفا</p>
---	--

۲۳ ب

(۱) : در آی (۲) ، دو (۳) : اینجا (۴) : ولی م، در اصل
ولی (۵) : در اینجا (۶) ج، : ہی (۷) ج، : روز دین .
(۸) ا، ج، : وادی سعی است کہ خاک از شرف، در اصل
وادی سعی است کہ ریک از شرف (۹) : درو (۱۰) ج، :
صفات و در اصل صفات (۱۱) ج : دیگر صفات (۱۲) ج :
ساعی آن سالک راه خداست .

جمله عالم همه در آن مقام در تك و پویند. بسمی تمام
 بر ملك بسکه تنیده بهیسم نیست دران کوه^۱ مجال قدم
 رو بسوی مرده بسمی تمام جلوه کری جو به از طرف بیام^۲
 مرده که آمد فلک نیلگون بر لب طاقش قدحی سر نکون
 ساختش افزون ز فضای سپهر روی بخاک در او ماه و مهر
 همچو تو کر ماه بر آید ز کوه^۳ بشکند القمه فاسک را شکوه
 از پس^۴ از کار بچندین خشوع باز جو کوکب بصفای رجوع
 رجعت این رج سعادت دهست لا جرم از رجعت کوکب بهست
 هفت کربت آمد و شد لا بد است کار جهان جمله^۵ ز آمد شد دست
 سه بصفای جار ز مرده خرام زانکه شود سعی^۶ بهنم تمام
 ورد زبانی ساز بصدق^۷ و صفا هر کرنی آیت ان الصفا^۸
 ۲۴ الف هاجره^۹ زین بیش که بی توشه شد سوخته دل بهر جگر گوشه شد
 این سر و آن سر بی يك قطره آب آمد و شد کرد ز روی شتاب^{۱۰}

(۱) ج، ه: درین (۲) ج: کوی (۳) ج: در طرف نام (۴) ه:

بکوه (۵) ه: بی (۶) ج، ه: راست (۷) ه: کار (۸) ج، ه: بصدق،

در اصل بسمی و صفا (۹) ان الصفا والمروة من شعائر الله پ ۲ ع ۳

(۱۰) در اصل هاجر و ظنی هاجره (۱۱) ج، ه: شتاب و در اصل

سحاب .

هر که در آمد^۱ بوجود از عدم از پی^۲ او رفت^۳ قدم بر قدم
 چون قدمت^۴ در ره صدق و صفاست بر اثرات قدم مصطفی^۵ است
 ز آن توان گفت که^۶ آن شیر مرد کز قدمش^۷ رفته مسیحا بکرد
 نیت احرام بغیر از قرآن^۸ هر چه بود از پی^۹ این سعی هان
 سر برایش ای^{۱۰} به هنری مثال^{۱۱} تا شوی از جمله^{۱۲} موانع حلال
 لیک^{۱۳} کمر از همت^{۱۴} والای خویش نهی^{۱۵} ازین قید برون پای خویش
 ره بسوی کنج هبادت بری کوی زمندان سعادت بری
 سعی جوشد بر تو مسلم کنون به که ز احرام نیائی برون
 موسم حج ست جه سستی کنی به که درین معرکه جستی کنی

۲۴ ب

تعریف شهر مکه

مکه که شد قبله اهل نجات حرثها الله من الحادثات

(۱) د: در آید بوجود عدم ه: هر کس و کامد بوجود عدم (۲) ه:

بر (۳) ه: رفته (۴) ه: قدمت و در اصل قدمش (۵) د: که و در

اصل مر (۶) ب: از اثرش (۷) سر برایش ای^{۱۰} به هنری مثال

و در اصل ربع سرت حلق کن ای^{۱۰} به مثال (۸) ه: تا شودت

جمله (۹) د: همت و در اصل هستی (۱۰) ب: در تعریف ارض

مکه متبرکه و اوصاف و فضائل آن .

فتوح الحرمین

تا کرم عام به بینی درو	به که در احرام نشینی درو
کل خجلست از خس و خاشاک او	طعنه بر اکسیر زند خاک او
کم شدگان را به یقین رهنماست	ریک زمینش جو نجوم سمانست
جمع درو جمله نغم بهشت	جنت معنیست که بے زرع و کشت
بی می و میخانه ^۱ پرازهای ^۲ هوست	کل نه و باد سحرش مشکبوست
عرش نه و طوبی او سایه بخش	مزرع نه و خرمن ^۳ او دایه بخش
بردش از حسرت ^۴ آن مانده داغ	لاله نیفروخته دروی چراغ
وادی مکه ذکر است آن ذکر	نام کل و لاله و نسرين مبر
بی خردست او بفلک جا کند	هر که درین کونه ^۵ ز سر پا کند

تعریف جبل بو قیس

کان وفا بین جبل بو قیس داغ غمش بر دل فرهاد و قیس

- (۱) د: گم شده کان را به یقین رهنماست، و در اصل آمده هر کم شده
 و رهنماست (۲) د: بی می و میخانه و در اصل می نه و میخانه
 (۳) د: های وهو (۴) ب، و: مزرع نه و خرمن او، و در اصل
 زرع نه و دامن او (۵) ب، د: حسرت، در اصل سیرت (۶) ه،
 د: ره (۷) ه، ج: در تعریف کوه ابو قیس که در رفعت بقاف
 برابری میکند و با کنگره عرش همسری .

سنگ زده بر قدح ماه و مهر	تینغ رکشیدست هرق سپهر
تنگ بر و کشته جهان وسیع ۲۵ الف	سایه فکندهست بهوخ و فیدع
آمده بانعرش برین و از کو	قدله ماشی از رفته متمیز او
کشته چو خووشید بعالم ثمر	در کوش و وضع شق شد قر
آمده یکت سنگ ز ایوان او	کوه صفا و همه اعیان او
لاله زهت اکرش از کنار	نیست به پیرامنش از مرغزار
هشت هشت آمده پیرامنش	که به جوکل سر زده از دامنش
چون نکشد سربفک ز افتخار	هر که چنین یار کشد در کنار
خار کش کوجه او کل بذیل ۲۵ ب	نکبت جنت دمداز سوق لیل
روضه رضوان شده پرتاب ازو	سر زده خووشید جهاتاب ازو
گزار اوست ترا تاثری	طالع آزان برج شده اختری

- (۱) از گشته پروتک، ج: گشته جو خووشید بعالم وسیع (۲) د،
 بر (۳) و (۴) و (۵) ب، ه: باید (۶) ب: حجر (۷) د: ایوان و در اصل
 و زوایان (۷) تب: د: ب: (۸) ه: لاله سوزسته ست جو بردامنش
 (۹) ا: ب: ج: ه: و: سوق، در اصل شوق (۱۰) د: حاک
 (۱۱) د: آن (۱۲) و: پرتاب و در اصل در تابت (۱۳) ج:
 تری تاثری، د: ثریا تری .

دیده و دل هر دو ازو^۱ منجلی کوجه مولود نبی و علی
 بوالعجب است اینکه شده يك مقام بجمع قرصن^۲ خور و ماه تمام
 بهر همین مهر و مه^۳ و آسمان بهلوی هم نیز بود خانه شان^۴
 این چه مقامیست^۵ که آن آفتاب بوده شب و روزی آن بے نقاب
 ۲۶ الف این چه زمینست که^۶ در^۷ نجف پرورش اوشده در این صدف
 خانه زهرا^۸ است در آن شعب^۹ هم بهلوی صدیق يك موقع قدم
 مشتری و زهره و شمس و قمر بوده قرانشان همه بایکدگر
 سر بر این کوهی^{۱۰} نشیب و فراز بوده خرامشکه آن سر و ناز
 بر سر آن^{۱۱} کوهی جهساں پانهم بے ادیست انکه نهم دیده هم^{۱۲}
 بام و درش يك يك^{۱۳} از هم جدا بارداز آن^{۱۴} رحمت خاص خدا

- (۱) ه: وزو، و: درو و در اصل دوران (۲) و: منزل: ه: قرصش
 (۳) ه: مه و آسمان، و در اصل مه آسمان (۴) ه: خانه شان، ج،
 ه، د: هر دو چایشان (۵) ه، ج: مقام است (۶) د: در و در
 اصلی در در نجف (۷) ه: زهره است در اصل زهره است (۸) و،
 د: کوه اصلی: کوهی (۹) ه: این (۱۰) ه: شاید اگر دیده بینام،
 (۱۱) ا، ب: ازان و در اصل ازو .

تعریف مدعا^۱

روی طلب نه بسوی^۱ مدعا بی شك و شبهت قبول دعا
 هر که نهد بر سر آن^۲ کوجه پا دست بر آرد^۳ ز برای دعا
 هر که^۴ کند خواهش از الطاف حق خواهش او جمله پذیرد نسق

تعریف عرصه معلا^۱

خاک معلاست که تاج سرست بوده دیده ماه و خورست^۲
 هر طرفش مغرب^۳ صد افتاب پرده گل کشته^۴ بروشان^۵ نقاب
 بوی مسیحا دم از خاکشان نور فرورد ز دل پاکشان^۶ ۳۶ ب
 رحمت حق باد بر آن^۷ خاک داں کین همه گنجیست در انجمنان
 مسجد را یت بود آنجا عیان کشت-منور جو ریاض جنان

(۱) د: بسر (۲) د: این (۳) د: بر آری (۴) ب: د: هر چه .

(۵) ه: در دو جهانش چه بود مدعا (۶) ه: در تعریف عرصه

معلا که علواز نور تهللاست کوبید (۷) د: هر طرف مشرق

(۸) د: کشته (۹) د: پریشان (۱۰) د: چاکشان (۱۱) د:

سر برش 'منبع نور' و 'صفاست' / موضع رایات رسول خداست
 طول بناش بفلک هم عنان / باشعرش 'سدره' شده هم زبان
 برکه آبی که دران منزلست / هر طرفش راه بسوی 'دلست'
 آب رخ چشمه خورشید اوست / تشنه او سرو که 'برطرف جوست'
 در ته آن آب عیان 'ریک آن' / همچو نجوم از پس هفت آسمان
 از تن سیمین بدنان 'پاکستر' / از دل 'حجاج' صفا تا کتر
 مصری اگر آب خورد زان سیل / تلخ نماید بلبش آب 'نیل'
 آب خضر باشد 'از آن آب دور' / منبع آن 'ظلمت و این کوه نور'
 شامی اگر بلبش آرد گذر / کرده در آئینه حسنش نظر'
 یابد از و 'دیده معنیش نور' / نور و صفا 'در دلش آرد ظهور'
 در گذر اند بزبان نام او / صبح سعادت دمداز شام او

(۱) ج: معدن (۲) د: نور صفا (۳) د: بصفته است ۴ هر دو جا
 (۴) د: باشعرش و در اصل باشعر (۵) ج: بسوی و در اصل
 بجوی (۶) ج: ه: ا: اوست (۷) ا، ب، ج: سر و در اصل سیر
 (۸) ج: روان (۹) ج: ه: عناق (۱۰) ج: ه: رود (۱۱) ج: ه:
 هست (۱۲) ا، ب: آن، ه: این، و در اصل او (۱۳) ه: روشن
 کرد و داش از یک نظر (۱۴) ج، ه: ازان (۱۵) ه: نور صفا .

هست^۱ زمینش بصفا باغ دل تخم محبت بفشانش بگل
 چه برارد سر ازین^۲ آب و خاک کرجه گیاهست^۳ شود نور پاک ۲۷ الف
 يك طرفش مشهد ابن عمر برزده مانند خو را ز کوه سر
 پر تو نورش^۴ بجهان تافته عالم از و نور صفا یافتنه
 گوشه نشین گشته درین^۵ خاک کدان شیخ عمر مرشد اعرایان
 شد شجرش را که دران عرصه کشت سایه نشین طوی باغ بهشت
 هست^۶ ز این شرف آن خاک در نورده دیده اهل نظر
 تربت او کامده نورانیت شیخ علی^۷ الحق کرمانیت
 ز آب و گل او شجر سرزده وز شرفش^۸ سر بفلک برزده
 آمده ز آثار کرامت برش وز درخت سبزه جان پرورش
 هر که ز نخلش و طبعی نوش کرد نور صفا در دل او حوش کرد
 يك طرفش تربت ابن ذبیر برزده نورش بحوالی جو طبر
 لوجه آن تربت عنبر سرشت سفیل مشکین ریاض بهشت^۹

- (۱) ج، ه: هسی، اصل مست (۲) یج: ازان (۳) ا، ج، ه:
 گیاهست در اصل کناهت (۴) ه: نورش در اصل عیش .
 (۵) بد، ه: دران (۶) ه: هست در اصل مست (۷) ه: علیه الحق
 (۸) ه: شرف شیره، ج: شرف شیره (۹) ه: غنچه مشکین ریاض
 بهشت .

فتوح الحرمین

<p>گرچه بود رنگ سیاهی برو هست در آن عرصه همسائیکان^۱ آمده چون شیرزیان^۲ در خروش بر دل پر حوش و زبان خموش یافته^۳ در ساحت آن عرصه بلر روضه آمد^۴ ز بهشت آن ریاض سر بفلک برزده بنیان او فیض دل از در که او یافته کشته حریم حرم مصطفی نور و صفا داده نتیجه دروست وسعت آن ساحت بازیب و فر لیک نهان^۵ از نظر^۶ هر کیسے روی بمخاک^۷ در او^۸ سوده اند</p>	<p>۲۷: ب سوی حریم حرم کرد کار مقبره خواجه فضیل عیاض فرص قمر شمس ایوان او هر که بد آنجا ره او یافته یکطرفش از ره صدق و صفا مقبره خاک خدیجه دروست فسحت^۹ آن ساحت بازیب و فر هست زیارتکه اعیان^{۱۰} سے جمله در آن امکان آسوده اند</p>
--	--

(۱) ا، ب: ز همسائیکان و در اصل عرصه همسائیکان (۲) ب، ج ژبان اصل زیان (۳) ه: آمده (۴) ا، ب، آمد بهشت اصل اندر بهشت، ج: کآمدز بهشت (۵) ب: مسحت (۶) ب: مفر (۷) ه: از نظری، ج: در نظر (۸) ب، ج، ه: در او و دراصل
 کرمش .

فتوح الحرمین

<p>سر نهاد است در آنجا بخت کآمه از حق لقبش یوم دین کآمده اندازه معنی رفیع باتبع و خیل علائق شوند طوف^۱ نمایان هوای بهشت چشم^۲ براه^۳ و دل و جان در خورش خاطر شان شاد^۴ دل امیدوار رحمت بی حد و رعایات اوست^۵</p>	<p>هز^۱ که نباشد قدمش در بهشت هست در اخبار که روز پسین^۲ ارض^۳ معلا و زمین بقیع هر دو ملاقی و علائق شوند در طیران تا بفضای بهشت گوش نهاده به پیام^۳ سرش منتظر رحمت پروردگار تا که از آنجا که عنایات اوست که ز حوض آید و گاهی زاوج حکم شود کانبه ز پیر و جوان هر که در آنجا شده مدفون تنش</p>
---	--

(۱) ج: هو که (۲) ج: روز نسین، ه، د: روز پسین اصل:
 روز پسین (۳) ه: عرصه (۴) ه: آمده، ب، ج: کآمده اندازه
 معنی رفیع و اصل: اندراه (۵) ا، ب: طوف در اصل طوق.
 (۶) ج: نهادم پیامی (۷) ج: بر آب (۸) ه: شاد و دل (۹) ه:
 رحمت بی حد و رعایات اوست، و در اصل بی حد و رعایات.

چون دلشان طالب محفل شده^۱ بی طلب آن خوابیده حاصل شده^۲
 سبزه نوخیز بزم نشاط ز اطلس و سنجاب فکنده بساط
 از پی بزم طرب افزایشان سدره شده^۳ بر صفت سائبان
 ساقی ایشان شده غلطان و حور کشته^۴ قدح پر ز شراب ظهور
 شاد خوششان کشته ز رب جلیل جرعه کشان از غسل و سلسیل
 رغبت^۵ شان جو بکباب آمده مرغ مسمن بشتاب آمده
 کشته مشرف ز نعیم^۶ بهشت فارغ از اندیشه هر خوب^۷ وزشت
 دیده معنی بکشنا و به بسین هر طرفش روضه خلد برین
 این همه اعزاز و کرامت ترا از کرمش روز قیامت ترا
 از پی آنست که در راه دوست آمده چون مغز برونی ز پوست^۸
 ای دل اگر ترک علایق کنی در ره او خدمت لایق کنی
 يك قدم از خویش فراتر^۹ نهی . بر قدم پیش روان سر نهی

۲۸ ب

(۱) ه، ج: مائل محفل شود (۲) ه: مرتبه خاص شود (۳) ه:

شود (۴) ج، ه: کرده (۵) ب: در تعریف مقبره شیکه

ارض شیکه که بجان پروید داد روان حضرت، و انوا خرید

(۶) ه: ز نعیم و دراصل بنعیم (۷) ا، ب، ج: هر خوب دراصل

مرغوب (۸) ا: دیده معنی بکشنا و بسین ه هر طرفش روضه خلد برین

(۹) د: بودنه جو پوست (۱۰) د: هم .

فتوح الحرمین

<p>هر چه تو در ظاهر و پنهان کنی در همه تبعیت ایشان کنی در ره دین سالک و کامل شوی کوی زمیستان سعادت بری به که شوی واقف کَرک و رمه راست روی در ره مولی ترا کرده بهمد و سوسه هر سو گمین کی رسدت دیو درین ره بگرد نیست امان ز آفت دندان کَرک کی بود از زهد و ورع کامکار واقف و بی خواب نشیند شبان ز آفت کَرک این رمه را پاس دار حیف که ضایع کنی اوقات خویش سرزده بر^۱ جرخ برین کوه نور ۲۹ الف</p>	<p>صقیلی، آئینه دل شوی ره بسری کوی عبادت بری همست ترا و سمت کسب همه جیست رمه کثرت تقوی ترا کَرک پی، قصد تو دیو لعین در ره تقوی شوی از ره^۲ نور زو رمه ات را بجهان ای بزرگ جز شبانی و^۳ دل هوشیار جوں پی، حفظ رمه شد زان نشان^۴ یک دوسه روزی شبانی گذار در تو هنر از حد و وعدست بیش قرب^۵ دومیلی^۶ ز مخلص دور</p>
---	--

(۱) د: و ازین (۲) د: و در اصل نه (۳) د: کی بود در اصل کو
بود (۴) د: شد شبان (۵) د: واقف (۶) ب: در تعریف جبل نور
که بالائی آن سینه بے کینه حضرت شق کردند، ه: در تعریف جبل
نور که بر بالای آن سینه بے کینه آن صدر الصدور را شق =

از کهرش لعل بدخشان بتاب	در کهرش قرص مه و آفتاب
محرکندر ربك وی از فرط نور	قصه موسی و نجلی طور
لعل اگر شد به بدخشان مقیم	معتکف آن ^۱ شده در ^۲ یتیم
آن ^۱ در يك دانه بسی سال ^۳ و ماه	کرده جو یاقوت دران ^۴ جائیکاه
قله ^۵ آن کوه که اوج سماست	پیش کفش ساخته غار حراست ^۶
زاویه حضرت مولی ^۷ است آن	مهبط انوار تجلی است آن
طلعت جبریل ندیده رسول	کرده دران غار بنا که نزول ^۸
سینه پاکش جو قمر کرده شق	شسته در آن خانه بانوار حق
گوهر تحقیق بهالم نبود ^۹	او در کنجینه معنی کشود

= کرده اند و پر از انوار حق کرده (۷) ا، ب، ج: دومیلی
 ز معلا و در اصل میل از ز معلا (۸) ه، د، سر زده بر چرخ،
 و در اصل سر زده جرخ.

(۱) ه: آن در اصل او (۲) د: این (۳) بسی سال، اصل پی سال
 و ماه (۴) ج، ه: دران، در اصل درو (۵) ب: کله (۶) ب، ج:
 بر زبرش ساحت غار حراست، د: غار حرا، در اصل غار فراست
 (۷) د: موسی ست (۸) د: کرده بتا گاه در انجا نزول، ه: خانه
 (۹) د: نمود.

فتوح الحرمین

از صدفش ریخته^۱ در شب چراغ داد جهان را ز کواکب فراغ
 هر که درو همجو شقایق دمید راست بمعراج حقایق رسید
 فرسخ دیگر ز حرم دور تر زد جبل ثور^۲ بر افلاک سر
 آمده در غایت فرو شکوه نیست معظم تر ازین^۳ کوه^۴ کوه
 هست درین^۵ کوه یکے غارتنک کرده نبی یکدوشب آنجا درنک
 نافته ز انجا بمدینه عنان^۶ هجرت ازان کشته بعالم عیان^۷
 آمده آن واقعه تاریخ دور زان شده مشهور جهان غار ثور

ب ۳۰ رسیدن موسم حج

ای شده در^۱ کوی وفا معتکف معتکف او تو^۲ ز روی شرف
 باد ترا مزده که موسم رسید از شب غم صبح سعادت دمید

- (۱) ج، ه: در (۲) د، ه: ریخت (۳) اصل: نورب، ا: ثور،
 د: نور (۴) ج، ه: ازان (۵) د: ثور (۶) و، د، ه: دران
 (۷) ب، ر: ازان کشته بعالم عیان، د: هجرت ازان روز بود در
 جهان، و در اصل هجرت از انجا بمدینه عیان (۸) ه: توقف
 عرفات و حجاج بآن راه بردن گوید (۹) ه: در، و در اصل است
 (۱۰) ب: نور، د: معتکف تو که ز روی

فتوح الحرمین

<p>هفتم ذوالحجه شدای سپاربان راه حدی را بزلفت سازده مهلت ایام تامل نه ماند می رود از حسد الم انتظار منتظر اند اهل نظر سال و ماه خطبه ادا کرد خطیب عظام فرش زمینها همه بر پای شد ناقه سراسیمه شده شوق ناک جمله درین ره شده بی پا و سر این چه گیا بود که در خم فکند کرده خلایق ز سپر اهتمام توشده محرم حج قبل ازین</p>	<p>ناقه براه آ و حدی بر زبان ناقه برقص آور و پرواز ده فرصت هنگام تغافل نه ماند منتظر آن را پی دیدار یار واله وحیران ز پی یک نگاه غلغله افکند به بیت الحرام پای ستونها همه از جای شد مرده بر آورده سرازحیب خاک کشته جو مجنون وز مجنون بر شور عجب در دل مردم فکند نیت احرام به بیت الحرام مانده احرام ثوابت جنین</p>
---	---

- (۱) ۵: براه آ و در اصل برقص آ (۲) ۵: ایام (۳) ۱، ب: رود و در اصل برد (۴) ۱، ب: خطیب انام (۵) ب: غلغله و در اصل زلزله (۶) ۵، ب: شده، اصل شد (۷) ج، ۵: گیا، اصل یا (۸) ۵: بر (۹) ج: ز، و: پیش (۱۰) ۵: مانده ز احرام تو بامی جنین .

فتوح الحرمین

آمده از راه وفا ماه و سال محرم و محرم حرم^۱ . اصل ۳۱ الف
 خوش ده سه روزی بسر آورده^۲ نخل سعادت سپر آورده^۳
 وقت شد اکنون که بموقف روی واقف اسرار معارف^۴ شوی
 جمله حریفان جو ازین بزمگاه روی نهند زهر سو بر راه
 روی بر راه از همه سو آن گروه هودجی اراسته باصد شکوه
 هودج لیلی ست مکر در میان کین همه مردم شده بچون آن
 دشت زبچون پر و لیلای طی^۵ جمله شده و اله تمثال . ی

رسیدن به منی

ای شده در راه حج از ره روان چون که رسیدی بمنی این بخوان^۶
 اللهم هذا منی فامن علی بما مننت به علی اولیائک و أهل طاعتک
 بار^۷ فروگیر که تن در عناست ناله بچنان^۸ که زمین ماست
 صبر^۹ ما امشب و فردا دگر تازه کن^{۱۰} از آب شتر را حکر

(۱) ج: محرم محرویم، ه: محرم بحریم (۲) ج: معانی (۳) در اصل
 لیلی یحیی و ظنی و لیلای طی ، بلحاظ قافیه (۴) ج ، ه: در ره حج
 چون شدی از ره روان ، چون که درائی بمنی این بخوان (۵) ا ،
 ب ، ه: امل (۶) د: بار در اصل باز (۷) ب: بخوابان ه: بچنان
 و در اصل بچنان (۸) ه: صبر (۹) ه: تازه کن از آب در اصل بخذف از .

فتوح الحرمین

ب ۳۱

<p>هست فرود آمدن قافله تقوی کن بدن از روز پیش از پی، تیار خود و راحله روز دگر کس نه کند فکر خویش خازن صحبت^۱ که دارد^۲ کلید اقرب الوقت الی ذوالجلال تیز برانید^۳ که مهلت نماند همچو سپاهی^۴ که بود^۵ در گریز این عرفاتست و^۶ بود کوی حق فرسخی^۷ از کوهی منا پیشتر عرض وی از سینه حجاج بیش لیک برون ست زارض حرام یکطرفش بین ز قوافل خیام هست گریز همه^۸ کس سوی حق مزدلفه روی نماید دگر هر که در و مشتغل کار خویش هست دران قافلها را مقام^۹ دوخته^{۱۰} در کسوت مصری تمام^{۱۱}</p>	<p>از پی، تیار خود و راحله تقوی کن بدن از روز پیش خازن صحبت^۱ که دارد^۲ کلید اقرب الوقت الی ذوالجلال تیز برانید^۳ که مهلت نماند همچو سپاهی^۴ که بود^۵ در گریز این عرفاتست و^۶ بود کوی حق فرسخی^۷ از کوهی منا پیشتر عرض وی از سینه حجاج بیش لیک برون ست زارض حرام یکطرفش بین ز قوافل خیام هست گریز همه^۸ کس سوی حق مزدلفه روی نماید دگر هر که در و مشتغل کار خویش هست دران قافلها را مقام^۹ دوخته^{۱۰} در کسوت مصری تمام^{۱۱}</p>
--	---

- (۱) ج، و: تذکره، روز هشتم ذی الحجّه (۲) و: صبح است .
 (۳) ج: دادت (۴) ه: بار فروگیر، و: فروبند (۵) و، ه: تیز
 بران ناقه که (۶) ج: راحلها (۷) ا، ج: سپاهی در اصل سپاهی .
 (۸) ج: بود، در اصل قند (۹) ج: عرفاتست و بود در اصل که
 (۱۰) د: همه کس، در اصل همه پا (۱۱) ه: در بیان وقوف
 کردن در بازار منی بمتابعت سید الانبیاء (۱۲) ه: قیام (۱۳) ج ،
 ه: از (۱۴) ج: عمل مصری خیام .

فتوح الحرمین

<p>محمل پرداخته با زیب ، فر یکطرفش مجمع شامی تمام محل مشکین دگر در میان از پی هر قافله حوضی دگر ریک میندار بظاهر در آن چشمه اش از پایه جل سرزده آن جلی کش عرفاتست نام پر بود از رحمت حق دامش سایه آن در عرصات جنان کرجه بصورت ز جبال اصغرست چون حجب واحد حی تخفور و آن همه اسباب و حجب پی ز پی هست بدشت عرفه چار میل</p>	<p>بر سرش افراخته چه تر قر زینت شان زاطلس و دیای شام بر سرش از صفحه خود سایه بان ز آب حیات آمده سر تا سر کآب حیات است جواهر در آن آب سر از این صفا برزده ۳۲ الف هست فروتر ز جبلها تمام انس و ملک جمع به پیراهنش میدهد از ظل الهی نشان لیک بمعنی ز همه اکبر است آمده هفتاد جه ظلمت جه نور جز بر ریاضت نتوان کرد طے حد موافق همه بی قال و قبل</p>
--	---

(۱) ه: سایه سر (۲) ج، و: حوضی در اصل حوض (۳) ج، و:
 ز آب روان پر شده (۴) ج، د، ه: درو هر دو جا (۵) ج، ه:
 آب زلال است جواهر درو (۶) ج، ه: اکبر است، در اصل
 برتر است .

فتوح الحرمین

لیک ازان چار^۱ نشان سعید دواست قریب جبل و دو^۲ بعید
 ساخته جبریل امین از قدم بہر زمین عرفاتش علم
 حد زمینی^۳ کہ موافق^۴ سراسر است بہر وقوف آمدن آنجا رواست
 لیک بقول حنفی مذهبان حد وقوفست دو میل میان
 لیک^۵ بر شافعیان بے قصور هست^۶ موافق همه نزدیک و دور
 مسجد نمرہ کہ دران سر زمین^۷ وادی عرفه ست بمسجد قرین^۸
 بہر وقوف این دو محل خوب نیست فعل وقوفش ز تو محسوب^۹ نیست

آمدن از راه مسجد نمرہ

۳۳ ب

نافه روان جانب مسجد بران بر اثر نافہ پیغبران
 وقت زوالست فروگیر بار داخل مسجد شو و فرصت شمار^{۱۰}
 خلق در آن جمع بہ پہلوی^{۱۱} ہم انس گرفته همه بر بوی^{۱۲} ہم

(۱) ج : جاز نشان (۲) ج : جبل و دو و دراصل جبل دو بخذف
 و او (۳) اصل زمین (۴) ج : ہ : بموافق (۵) ج : هست (۶) ج :
 بہر موافق (۷) ب : منزلست (۸) ب : ساحت آن رشک حریم
 داست (۹) د : محبوب (۱۰) ج : کن بسوئے مسجد نمرہ گذارہ
 داخل مسجد شو و فرصت شمار (۱۱) ج : پہلوم (۱۲) ب : روی
 ہم ، ج : پہلوی

منتظر اند آنکه بجمع و بقصر	جمع ^۱ گزارند بهم ظم و عصر
خطبه کند بر سر منبر خطیب	راست جو بر ^۲ شاخ شجر عندلیب
نغمه داودی و سوز درون	دیده و دل خون کند ^۳ و غرق خون
جمع شود چونکه بهم ساز و سوز	آن کند آن کاتش آتش فروز
مطبخ آدم بشمال جبل	کشته سکون فقرا را محل
گر که درو شعله زده خون جگر	دوده صفت کشته سیه فام تر
که که در و شعله زده دود آه	کشته عیان از شب تاریک ماه
نور که گه شعله زدش گاه برق	سایه فکنده ^۴ فقرا را بفرق
قبه که بر قله کوه آمده	نور فشان جون مه خر که زده
هست عیان در نظر اهل دین	خانه یاقوت و سپهر برین

از مسجد پیاپی جبل آمدن

خیز که شد وقت دعا را محل ناله روان ساز پای جبل
 چون^۱ که نظر بر جبل رفتند ترا از سر اخلاص بخوان این دعا ۳۲ الف

- (۱) ه: جمله (۲) و: بر شاخ و در اصل از (۳) ج: شده غرق.
 (۴) د: و (۵) د: پیاپی و در اصل همای (۶) ب: این عرفات
 است و بود گوی حق ه: هست گر بز همه باسوی حق .

فتوح الحرمین

اللهم اجعلها خیر غدوة غدوتها^۱ واقربها الى رضاك وابعدها^۲
من سختك واعتمدت عليك و توجهت و وجهك الكريم

فاجعلني بمن هو يباهي اليوم بمن هو خير مني

برحمتك يا ارحم الراحمين

سر بسر آن ^۱ خیل از هر گروه	ربخته جون ريك بهم كوه كوه ^۲
ابن عرفات است فراغت بكجاست	هر کسی امروز بخود مبتلاست
که بکه امروز تواند شدن	جان نکند ^۳ فکر صلاح بدن
بهر جراه ^۴ ناقه مبر سوی دشت	باش که امشب شد فردا گذشت
خلق قتاده همه پهلوی ^۵ هم	پهلوشان رفته ^۶ باروی ^۷ هم
از جبل و دشت وی آثار نه	هیچ بجز خلق ^۸ نمودار نه
دامنش از خیل ^۹ و شتر فوج فوج	کشته جو دریا که در آید موج

(۱) ب: خیر غدوة عددتها (۲) ب: و ابعدها سختك و عليك .

(۳) ب: این (۴) ب ، د: بکنند (۵) ج: بهر خدا (۶) ه: پرتوی

(۷) ج، رفته، ه: پهلوشان، و در اصل پهلوی رفته (۸) ب، ج

برروی (۹) در اصل خلف، ا، ج: خلاق (۱۰) ا، ب: خیل

شتر، ب: خیل و شتر .

فتوح الحرمین

<p>کوه جنان دشت جنین ره براه دست دعائیست که بر آسمان است دست تہی پای تہی سر تہی زین همه یکبار بر آمد ز نور دل بدرون کرم جو خورشید شد شیوہ شیون به بدن راه یافت نعره یارب ز فلک درگذشت کشت فلک زخم که تیر آه جمع بهم آمده انس و ملک</p>	<p>راه روان پر شده تا صاحبکاه داشته ه سوی زمین و زمانست کوه و زمین جمله تہی در تہی خاست قیامت مکرو تفتح صور ریشہ تن بہر نہج بید شد تسکی دل دستہ کہ آہ یافت اشک روان آمد و از سرگذشت رحمت حق ریخت ازان جائیکہ پر ز فغان کرده رواق فلک</p>
--	--

(۱) ج: دست دعا رفت سوی آسمان و زلزله شد تا زمین و زمان،
 ه: دست دعائیست که بر آسمان ه داشته هر سوی زمین و زمان.
 (۲) ه، د: زان (۳) ا، ج؛ برآید، د: در آید (۴) ج: خاست
 و در اصل خواست (۵) ج: از نفع و سور (۶) ب: رعشه بتن
 در شد و تن بید شد، ج: رعشه تن بہر نہج بید شد، ج، ه: بہر نہج،
 ب، د: بید و در اصل رشعہ تن بہر نہج پیر شد (۷) ا، ب، ج،
 ه: ز فلک بر و در اصل بفلک (۸) ا، ب، ج، ه: کشت و در اصل
 کشته (۹) ه: رخت (۱۰) ج بران .

فتوح الحرمین

<p>سوز درون بین که بهر یاری از نم دریائے کرم کوه کوه کریه یك كودك حلوا فروش روز جنین آتش دلہای راز قطب^۱ زمیں اختر برج وجود روز جنین بود کہ شد در غضب در عرفات و طلب از غیر دوست^۲ هر که درین بزم بود زان قبیل رحمت حق است کران تا کران هر که درین وقت بانجا^۳ رسید بار کناه^۴ از همه کس لخت لخت</p>	<p>سوخته بر جرخ فلک^۱ کوکبی فیض خدا ریخته بر آن گروه بحر سخا و کرم آرد بپوش جوش بر آورد ز ششصد هزار^۲ شیر خدا کان سخا بحر جود چونکہ از و کرد کدائی طلب کوری بختست و سیاهی روست هست درون شان^۳ همه ظل السیل چون طلبد سائلی از دیگران^۴ بار دگر آمده از نو پدید ریخته چون برك ز شاخ درخت</p>
--	--

(۱) ا، ج، ه: بریں (۲) ا، ج، ه: چون نکند جوش
 ز ششصد هزار و در اصل هفتصد هزار جاے دیگر هم ششصد هزار
 آورده (۳) ا، ب، شیر خدا بحر سخا کان جود ه: قطب زمان اختر
 برج وجود (۴) ه: ار طلبی غیر دوست (۵) ا، ب: در و نشأة
 فعل ۶ ا، ب: سائل از دیگران، در اصل ارد کران ۷ ب:
 بانجا و در اصل بد انجا ۸ ب: شد ز نم چشم و درون رقیق ه:
 وادی عرفات کوادی العتیق .

فتوح الحرمین

<p>کرمی این کوره^۱ اکسیر اثر دردی دل رفته به پالودکی ظلمت زبک از رخ آئینه رفت تیر کی شب به سحر که رسید ماه برون آمد از^۲ ابر سیاه پرده مانع ز نظر جاک شد^۳ زبک خسوف از رخ مه دور گشت^۴ سنک کران^۵ آب روان بسته بود باد صبا برد حجاب از میان گفت پیمبر که بود شرک راه در عرفات این همه سر تا قدم شد زخم چشم و درون رقیق</p>	<p>مَسَّ^۱ وجود همه را کرده زر کشته قدح پاک زالودکی از ته دل محنت دیرینه رفت کرد افق صبح سعادت دمیر^۲ گشت شب تیره از آن جاشگاه چشم جهان بین ز سبل^۳ پاک شد سر بر از بر تو خود نور گشت چشمه از زلزله هر سو گشود بر همه شد شاهد معنی عیان هر که برانست که ماندش^۴ کنه غرقه بخون اند ز اشک قدم وادی عرفات کوادی العتیق</p>
---	--

- (۱) ج، ه: کوره و در اصل کوزه (۲) ج، ه: مس و در اصل
 نقد (۳) ج، ه: دردی دل، ب: دردی تو، و در اصل درو.
 (۴) ج، ه: صبح مراد تو ز طلوع دمید (ه) ه: آمده زبر سیاه.
 (۶) د: گشت (۷) د: سبیل (۸) ب، د: شد هر دو جا (۹) د:
 کران و در اصل کزان (۱۰) ب، ج: ماند.

کوه عرفات

۲ الف

خلق همه بار کناه ریخته
 کشته سبکسار ز بار کناه
 زود بمنزل برسد قافله
 چونکه سبکبار بود راحله
 بهترش اینست که من بعدشام
 خلق در آیند بارض حرام
 بازجه شامیست که کیسوی درست
 از سبب نسبت او مشکبوست
 کوکب اقبال ازان شد پدید
 شام جزین بود از صبح عید
 مشتری وزهره بتابندی
 دارد از و منصب فرخندگی
 مشک خطا غالیه ما کشت ازو
 کشته ازو باد صبا مشکبو

- (۱) ب: بیان افاضت از عرفات بمزدلفه سا برکات (۲) ج، ه:
 شوق (۳) ه: سبکسار، ب، ج، ه: سبکبار و در اصل یکبار.
 (۴) د: زود، و در اصل روز (ه) ب، ج: خوبتر.
 (۶) ب: آنست (۷) ب، ه: خلق همه راحله را کرده تیره
 همجو سیاهی که قند در گریز (۸) ج، ه: شامی که چو، ج، ه:
 عرصه عالم شده زو مشکبوست، ج: ازو، د: از نسب نسبت او.
 (۹) ج: ازو (۱۰) ج: روز (۱۱) ج: باد صبا شدم ازو مشکبو.

مخنت غربت برد از دل بدر شام غریبان دگرست این دگر
 راه روان را بزمانی^۱ جنین پای نیاید ز فرح بر زمین
 از عرفات^۲ آنکه بیاغ حنان روی نهد چون نبور^۳ شادمان

رسیدن بمزدلفه

خلق جهان جبه عجم وجه عرب بالب خندان و دل پر طرب
 جمله^۴ سوی مزدلفه رو نهند برخس آن بادیه پهلو نهند
 چون بزمینش گذر افتد ترا به که بخوانی به نیاز این دعا

۱۳۵

اللهم هذه^۵ مزدلفه جمعت فيها السنة مختلفة^۶ أسألك حوامج
 مؤتلفة فاجعلني وبين دعائك فاستجب له وتوكل عليك فاكفه

بار فر و کیر دران مرحله از پی بی توشه و از راحله
 هر که بود مقبل و بیدار بخت افکند انجام از پی خواب^۷ رخت
 خواب که دیدست که غفلت برد صحت روح آرد و علت برد

(۱) ا، ب: بزمانی، ج: بزمان و در اصل بزبان (۲) ا، ج، ه: از عرفات، ب: از عرصات و در اصل ان عرصات (۳) ه: نشود.
 (۴) ب: خلق، نهد (۵) ب: هذه و در اصل هذا (۶) ب: السنة مختلفة و در اصل مختلف (۷) ه: بار.

دیده آن بخت که نغوده^۱ بود کرد مدد طالع و آنجا غنود
 در ته پهلوی تو آن خاک زیر به بود از بستر سنجاب^۲ کبیر
 چونکه شدی پاک ز آلودگی از پیه پاکی بود آسودگی
 در عرفات امر بخشایش است از پیه بخشش همه آسایش است
 به که دران شب بشمار آوری ریزه سنکی که بکار آوری
 ریزه آن سنک که تسبیح کوست در کفت اربش نوی^۳ از ذکردوست
 در توقصورت که آن کوش نیست ورنه وی از زمزمه خواهوش نیست
 صبح^۴ دم آور بوقوفش قیام تا که شود صبح نور روشن تمام
 بهر وقوفش جو قیام آوری کار حج خود به نظام آوری

مشعر الحرام

۳۶ الف

حین^۵ وقوف از سر صدق تمام ناظر^۶ مشعر شده کوی این کلام
 اللهم بحق مشعر الحرام و البیت و الشهر الحرام و الرکن و المقام
 بلغ روح محمد صلی الله علیه و علی آله و اصحابه من التجهة
 و السلام و ادخلنا دار السلام یا ذا الجلال و الاکرام

(۱) نغوده و در اصل مغنوده (۲) بستر و سنجاب (۳) ب: بشنوی و در اصل از بنگری (۴) ب: مسجدم (۵) ج: حسن
 (۶) ه: ناصر .

باز گشت بسوی منی سعادت و سلامت

و مشاهده بازار قیامه بر تو مبارك بود این روز عید

صبحك ^۱ الله صباح السعيد	بر همه میمون بود این صبح عید ^۲
این چه صباح است که ششصد هزار	بنده شد ازاد صفار و کبار
فره ^۳ این صبح سعادت فرین	مهر فلک ^۴ را شده نور جبین
طلعت این ^۵ صبح سعادت اثر	داده ز فرخندگی او خیر ^۶ ۳۶ ب
خیز که خورشید علم بر کشید	خلق جو انجم همه شد تا پذیرد
بالك ^۷ تفریر آمد و محمل جرس	کوه بجای ماند درین پهن دشت
کس نکند ^۸ بهر کیسه انتظار	شوق ما برده ز دلها قرار ^۹

(۱) ب: باز گشت بسوی منی سعاده و سلامت و مشاهده بازار
 قیامه بر تو مبارك بود این روز عید؛ این عبارت اصل نسخه ندارد
 (۲) ه: اصبحك (۳) ه: بر تو مبارك بود این روز عید (۴) ب،
 ج، ه: غره (۵) ج، ه: مهر فلک و در اصل زخلك (۶) ب،
 ج: طلعت این صبح و در اصل بیشتر از (۷) ه: جرس .
 (۸) ب، ه: نکند و در اصل کشد (۹) ب: ز کفها مهار،
 ه: در دلها .

سوی^۱ مناران و کرامت بین کرمی بازار قیامت بسه بین
 بس که بود نعره جوش و خروش کرشود از غلغله خلق کرش
 بس که بهم ریخته همیانت زر کشته دکاهای منا کان زر
 اشرفی سرخ که آتش وش است کرمی بازارش ازان آتش است
 رومی و هندی است که بایکدگر کرده مواسات^۲ جوشپروشکر
 طنطنه جامه مصری بیبید دست نکه دار ازان^۳ آتشین
 کیسه برانند درین ره گذر هر که تپی کیسه تر^۴ آسوده تر
 هست بسی نیز زوار^۵ ستکان فارغ و آسوده ز سود و زیان
 گرچه تپیدست زسیم و زر اند جان بفروشد و غم دل خرنند^۶
 جنس نفیس ست^۷ خریدار کو رونق این کرمی بازار کو
 از دل ایشان شده بازار گرم آمد شان از در و دیوار گرم^۸

(۱) ب: خرمی و شادی عیش، نشاط، بر در هر خانه فککنده
 بساط (۲) ا، ب: مواسات و در اصل عسات (۳) ه: ازو، ب:
 ازان، و در اصل بران (۴) ب، ه: تر و در اصل بر (۵) ه:
 نیز و دارستکان (۶) ه: جان بدهند و غم جانان خرنند و در
 اصل خورند (۷) ب، ج: جنس نفیس است و در اصل سمین
 و الصحیح شمین (۸) ه: شرم.

تعریف مسجد خیفه وغالیه و مرسلات و قربانگاه ۲۷ الف

قرب دو صد کام ز سوق منا^۱ مسجد خیف است صفا در صفا
 خشت به خشتش همه غنبر سرشت^۲ وسعت آن فسحت صحن بهشت^۳
 از پیء فراش بر آن ابر باد^۴ میرسد از جرخ بهر بسامداد
 کوه عجیبست بمسجد قریب^۵ در نظر اهل نظر بس مهیب^۶
 هست یکے غار دران کز صفات^۷ آمده مشهور پیء مرسلات^۸
 در عقب سوق منا بر شمال^۹ سرزه^{۱۰} کوهیست بر ارج جلال
 دامن آن کوه زرب جلیل^{۱۱} آمده قربانکه ابن خلیل
 شغل کسانست برون از حساب^{۱۲} رو توسوی^{۱۳} جمرة^{۱۴} اول شتاب^{۱۵} ۲۷ ب
 آنکه بود بر عقب پای او^{۱۶} بر سر^{۱۷} کوه آمده ما وای او
 سنک برون^{۱۸} آرو جهادی بکن^{۱۹} از صفت^{۲۰} آن مهرکه یادی بکن

- (۱) ۵: قرب دو کام است ز شوق منا (۲) ب: ساخته آن رشک
 ریاض بهشت، ج: وسعت آن فسحت باغ بهشت و در اصل فصاحت
 (۳) ج: در نظر اهل بصیرت مهیب (۴) ۵: ابو المرسلات (۵) ۵:
 رو بسوی (۶) ب: عقبه اول (۷) ج، ۵: دامن (۸) ۵: بدست
 (۹) ۵: صف .

فتوح الحرمین

قوم کہ شمشیر غزا^۱ می زنند^۲ نعره تکبیر فنامی زنند
 سعی و طواف آمده جون هفت بار شد عدد سنگ همان اختیار
 هفت آگرت^۳ سنگ بران میل زن میل چه بر روی عزازیل زن
 بسته^۴ خلیل از پی قربان بسر نآمده شیطان لعینش بدر^۵
 سنگ برو کرده حوالت خلیل کده توجه بخدی جلیل
 تا که عزازیل شود منہرب^۶ رمی نما اول و قربان عقب^۷

قربان کردن

باز دران گوش که قربان کنی هر چه کنی گوش که باجان کنی
 تیغ وفا^۱ برکوی جان بنده کردن تسلیم به فرمان بنده
 دست چه باشد که از^۲ او خون جکد خوش بود آن کزدل محزون جکد

- (۱) ب، ج، ه: غزا و در اصل قضا (۲) ه: زدند هر دو جا .
 (۳) ب: از پی هر سنگ تو هم آنجان . نعره تکبیر بر اور زجان
 (۴) ه: عدو (۵) ب: مسجد نحر است بجمره قرین . جای خلیل
 است و هلالی مبین (۶) ه: بدر و در اصل بسر (۷) ه: منزجر .
 (۸) ه: دگر (۹) ب: دد بیان قربان کردن (۱۰) ه: چفا .
 (۱۱) ب: ازان .

فتوح الحرمین

جان که نه قربانی جانان شود^۱ جیفه تن بهتر از ان جان بود
 ساحت این^۲ عرصه که ارض^۳ امناست سر بر سرش^۴ دست فنا در فضاست
 کشته درین^۵ بیحد و قربان^۶ بیسه تشنه بخون تیغ^۷ بکاف^۸ هر کسی ۳۸ الف
 هر که نشد کشته شمشیر دوست لاشه مردار به از جان اوست
 سرخی خون آیت صنع اللہست کشت شو این^۹ جائیکه قربان کشت
 آن همه جوینده که این^{۱۰} جادرنند جان بفروشدند و غم دل خورند^{۱۱}
 یکطرفش^{۱۲} آمده خونها بجوش وز طرفی جوشش کالا فروش
 هر کسی و همت و آلائی^{۱۳} خویش سود برد در خور کالای خویش

سر تراشیدن^{۱۴}

سر مکش از تیغ و فرود آبر سر کرده ز سر قید علائق بدر
 کر سر موئیست علائق ترا نیست یکی خدمت^{۱۵} لائق ترا

- (۱) ه: بود (۲) ج، ه: آن (۳) ج: عین، ه: جمله (۴) ه:
 سر بر سرش و در اصل سر بر این (۵) ج: درو (۶) ج: دشته.
 (۷) ج، ه: آن (۸) ب: آن (۹) ب: خرنند و در اصل خورند.
 (۱۰) ب: از طرفی (۱۱) ه: همت و الای و در اصل آلائی.
 (۱۳) ب: در بیان ستردن موئی سر (۱۴) ه: بجدہ.

فتوح الحرمین

روا سر تسلیم و رضا پیش کیر در ره دین ترک سر خویش کیر
 سر پتراش ارجه که مواند کیست اندک و بسیار درین ره یکسیت
 زندگی از سر دگر آغاز کن از بدن خویش کفن باز کن
 جامه خود بازستان از کرو جان تو روزی نو روز نو

فدیه دادن

بر تو شد اکنون همه اشیاء حلال غیر دخولی که کنی با عیال^۱
 هر خدا کر شده لازم بده عقده کشائی کن و بکشا کره
 سبعة نکر باز که سیار^۲ شد یک یک ارکان همه درکار شد
 هفت^۳ کدا بشمر و یک کوسفند باره کن از یکدگرش بند بند
 ذبح کنش ورنه^۴ بایشان سپار پس بمساوی دم شان^۵ اختیار

(۱) ه: از (۲) ه: کو (۳) ب: هست بر شافعیان در شماره
 جاز اگر قصر نمای سه بار (۴) د: جامه خود و در اصل جامه
 ز خود (۵) د: جامه تو (۶) د: عیال و در اصل حلال (۷) د:
 درکار (۸) ب: هفت و در اصل مشت (۹) ه: ذبح کنش ورنه
 و در اصل و رکیش ذبح (۱۰) ه: دهشان ب: پس مساوی ده
 شان اختیار .

آمدن بطواف افاضه

ای که بمقصود ره آورده	کوی زمیدان وفا برده ^۱
شام ترا صبح سعادت دمید	برتو مبارک بود این صبح عید ^۲
عاشر ^۳ ذی الحجه بآن ره نمون	شد که ز احرام حج آئی برون
ای که بمیقات گذارت قتاد	دولت احرام ترا دست داد
از کرم خالق اکبر ترا ^۴	گشته وقوفین میسر ترا
ری ادا ساخته و ذبح و حلق ^۵	و زکر و صنع برون کرده ^۶ دلوق
برده سوی مقصد و مقصود راه	آمده محرم بحریم اله
خیز و به یں سخن منی رود نحر	دمبدم از خون فدا کشته بحر
حمد و ثنای ^۷ احد ذو الجلال	ورد زبان ساز ^۸ جوداری مجال ^۹

(۱) ا: در بیان طواف افاضه که حج بی او ناقص است و بجای آوردن او واجب بر اهل اسلام (۲) ب، ج: کوی زمیدان وفا برده، و در اصل ره بسوی مقصد خود برده (۳) ه: روز توفرخ شده چون روز عید (۴) ه: ذو (۵) ه، ج: بخذف است هر دو جا و در اصل است (۶) ه: ذبح و حلق و در اصل ذبح حلق (۷) ه: بر آورده (۸) ا، ج، ه: حمد و ثنای و در اصل حمد ثنای (۹) ه: خود آری (۱۰) ه: مجال.

فتوح الحرمین

<p>در رهش از روی ارادت در آی سوی حریم^۱ حرم او کرای کرده برون قید علایق زدل سوی حرم^۲ آمده با صد شتاب بر زده پروانه صفت کرد شمع طوف کنان کرد سر کوی او^۳ جمله شده ناظر آن^۴ نو عروس و آن دگر^۵ آمده از ملک ری و آن دگر^۶ آمده ز اقصای چین تا که رسیده^۷ بحریم وصال طعم^۸ بوادی و منازل بسے وز^۹ قدح یاس^{۱۰} فنادست مست کشته امیر ستم جرخ پیر</p>	<p>۳۵ الف بین که جسان جمله خلایق زدل از سر تعجیل و ره اضطراب جمله باطراف حرم کشته جمع در هوس قامت دلجوئی او مردم آفاق ز لغار و روس کرده یکی بوم سوی^{۱۱} روم طے وین دگر از غایت مغرب زمین و آن دگری^{۱۲} سوده قدم چند سال قطع یابان و مراحل بسے کرده ولی بخت ندادست دست مانده به پیغوله هجران^{۱۳} اسیر</p>
---	--

- (۱) ج: سو بحریم (۲) ه: درش (۳) ه: و آن دگری سوده قدم
 ماه و سال ه: تا که بروره بحریم وصال ه: و در اصل بحذف آن
 (۴) ه: جمله به نظاره آن (۵) ج: پر (۶) ج: دکران (۷) ب: دگر
 (۸) ج: بروره (۹) ج: بوادی و منازل و در اصل بوادی منازل (۱۰) ج:
 در (۱۱) ج: پاش (۱۲) ج: ه: هجران و در اصل خرامان .

راه بر اه طلبش برده ^۱ است	ناوك هجران بچكر خورده است
لاله صفت داغ هوس بر جگر	در پیش ^۲ این کلب رضوان ^۳ اثر
برده بدل داغ غمش یادگار	رفته ^۴ ازین باغ هزاران هزار
کامده ^۵ بر در دولت سرا	شکر خدا واجب و لازم ترا
روی نهاده زمین نیاز ^۶ ۳۹ ب	پای ملامت زده بر سنک آز
بر ^۷ رخ مقصود نظر کرده	جانب مقصد گذر آورده
ختم شد ارکان مسلمانیت	و ز کرم یحسد سبحانیت
پاك شدی ^۸ از همه ظلم و ستم ^۹	عمره بر آوردی و حج نیز هم
خیز و کن امر، ز مصافی ^{۱۰} دگر	مانده ز کار تو طوافی ^{۱۱} دگر
در طلب کنج سعادت درای ^{۱۲}	سوی حرم قصد افاضت ^{۱۳} نمای
چشم تحیر ^{۱۴} بکشا و به بین	روی بنه بوسه بزنی بر زمین
گشته حرم باز ^{۱۵} برا ز زمزمه	رو بحرم کرده خدایا ^{۱۶} همه

- (۱) ج، ه: مرده (۲) ج، ه: در غم (۳) ج، ه: هجران (۴) ج، ه: رفته و در اصل رفت (۵) ه: بر، و در اصل در (۶) ه: شده
 (۷) ب: کینه رها کردی و بج نیز هم (۸) ه: طواف، ج: کار دگر.
 (۹) ج، مصاف (۱۰) ا، ب: افاضت و در اصل افادت (۱۱) ج:
 نمای (۱۲) ج، ه: بصیرت ۱۳ ج، ه: باز حرم گشت .

فتوح الحرمین

<p>تازه شده خلعت عباسیش هر دل عاشق شیدا زده جان کند آویزش^۱ بند کمر کرده دل عاشق مسکین^۲ کرو خم شده جرخ از شکن موی او^۳ جمله جو پر، انه^۴ و او شمع راز شمع بجاسوزد، او برقرار کز سر او روح قدس بذله کوست ایشاه مستغنی ازین^۵ اضطراب اوز سر ناز مربع نشین خال سیاهش جبرالاسودست</p>	<p>شعله زده طلعت سیاهش^۱ دامن نازی که بیلا زده هر همین بسته کمر تا دگر^۲ برقع زرکش که فکنده بنو کشته ز خالش او جهان مشکو کشته همه فاخته^۳ او سر و ناز سر و زیا افتد و او استوار سر و کوش کویم از آرونکوست^۴ زاتش^۵ او این همه داما کباب در تک و پو آمده خلق اینجنین^۶ نور الهش لمعت خودست^۷</p>
--	---

• ۴ الف

(۱) ب: شمایش، ج: سمایش (۲) ب، ج، ه: کمر (۳) ه: آویزه،
 ج: آریز (۴) ج، ه: شیدا (۵) ب، ج: طائر جان مرغ خوش
 الحان او (۶) ه: از (۷) ب، ج، و: پروانه او (۸) ج: از و از
 نکوست (۹) ب: شمع اگر اوست درین بزمکاه: روشنی اوست
 ز نور اله (۱۰) ب، ج: ازین و در اصل و این (۱۱) ج: خلق
 جنین (۱۲) ج: خد •

فتوح الحرمین

مومنه زیند این همه بر خال او هیچ دگر کون نه شود حال او
 دامن او در کف مردم بسی او نکشد دامن آهف از کیسه
 بر در او روی تضرع بخاک در ره او خلق جهان را هلاک^۲
 چشم رضا کرنکند بر تو باز خاصیت^۱ احسن غرورست و ناز
 حسن غنا^۴ آرد و عشق احتیاج هر دو جهان زین دو گرفته رواج
 کعبه که در جلوه کری دلرباست آن تن رخساره^۶ و زلف دو تاست
 که^۷ بودش روی ازین سوی نیست هر بصری مدرك^۳ آن روی نیست
 تنك^۵ بود حوصله چشم سر^۸ چهره خوبان دگرست این دگر
 روی نماید بنو در آن جهاں طائف خود را طالبد زان میان
 روز قیامت که براید فقور از دل مجروح ز بزديك^۴ و دور
 روی بمحشر نهد آن نو عروس بادف^۵ مزمارو^۶ غنی و کوس^۸

(۱) ه: جهان (۲) ج: خراب (۳) ب، ج، ه: خاصیت و دراصل
 صاحبیت (۴) ب، ج: غنا و در اصل عیاں (۵) ب، ج، ه: نه
 بر رخساره (۶) ج: کر (۷) ب: چشم سر و در اصل چشم و سر،
 ج: چشم بود حوصله تنك سر ه: کونکشو دست درین کو نظر،
 ه: چشم بصیرت کند او راسطر (۸) ه: بچنک و بکوس .

فتوح الحرمین

<p>شانه زده کیسو ورو کرده باز جمد سیاهش که رسد تامیان کونه خورشید جما نبانیش گوهر هر اشک که بر دامنش کرده بخوبی^۱ عجب از دود آه با همه زب آن صنم مهوشان هر که کمی کشته به پیرامنش با همه شان روی بخت نهند محی^۲ ازان جمله بوئی در شمار بهترش آنست^۳ که در این مصاف ای بعبادت علم افراخته پای ز سر کرده در آدر مطاف^۴</p>	<p>خاک ره او شده اهل نیاز^۱ بافته از موی سر حاجیان کشته^۲ ز خون نابه قربانیش^۳ ریخته شد زیور پیرامنش کزدل طائف زده هر صبحگاه جلوه کند دامن غربت^۴ کشان دست تنها زده در دامنش هر کس ازان نیست که منت دهند^۵ دامن کل راجه غم از زخم خار سعی نمائیم^۶ برای طواف کار خود و خلق جهان ساخته^۷ زانکه بود بر همه فرض این طواف</p>
---	--

- (۱) خاک شده در ره او غنچ و ناز، ج: کشته خرامیده بصد
 عز و ناز (۲) ج، ه: سرخ (۳) ج، ه، خون نابه قربانیش و در
 اصل نامه و (۴) ب: بخودی، ج: بخود عجب (۵) ج سر (۶) ه:
 کنان (۷) ج: عزت کشان (۸) ه: بر (۹) ا، ج، ه: هر دو جا
 نهد واحد (۱۰) ه: جامی (۱۱) ه: این است (۱۲) ه، زیرا
 (۱۳) ج: کار تو کردید همه ساخته (۱۴) ج: مطاف و در اصل مصاف

چونکه شدی طائفیت الحرام یاقی از طوف درش احترام
 سعی که آن ایش ترا دست داد بار دکر^۱ باشد از ارکان زیباد
 ورنه پیه سعی بمسعی خرام تا شود ارکان حج اکتون^۲ تمام

رجوع از طواف افاضه ۴۱ الف

از پیه این سعی و طواف النجا به **که** بری باز بسوی منا
 تا که درین منزل کتی فرود از عقب این دوشب آری بروز
 روز دکر بعد زوال اے پسر^۳ دامن بر سنک بزنت بر گمر
 پست دیک سنک بزنت بر سه میل سنک به شیطان زده زینسان خلیل
 بای دلیست درین نکته لنگ خاصه^۴ که آید ز همه سوی سنک
 روز سیم بیشتر از وقت شام روی بنه جانب بت الحرام
 ورنه کرت شب شود آنجا درنگ روز دکر باز زوالست^۵ و سنک

(۱) ا، ب: سعی کر از پیش (۲) ه، ج: بار دکر هست زارکان
 زیاد و در اصل بار دکر (۳) ب، ج، ه: ارکان حج تو و در اصل
 احکام حج (۴) ب: در بیان رجوع بسوی منا (۵) ب، ج، ه:
 روز دکر بعد زوال اے پسر و در اصل چون که شود بعد زوال
 دکر (۶) ج: حاسته (۷) ب: باز زوالست و سنک .

شیوه آداب نیکه دار نیک شوبادب ساکن این خانه نیک
آنکه رسد دیرو بردرخت زود شوق فزون گردد ازانش که بود

در بیان مجاورت مکه

هر که درین کوی مجاور شود وز عدد سلیک زوایر شود
می سزدار زانکه کمال ادب آورد از شوق بهاروز و شب
نقل جنین است گزین پیشتر تا در ایام خود این عمر
۴۱ ب از پس حج دره زدی هر کرا ماندی از ان قافله خود جدا
نست جز این وجه که یکاه و کاه حرمت این خانه نداری نگاه
از ره تشکیک تساهل کنی و ز سر تعجیل تغافل کنی

(۱) ب: کوی (۲) ا، ب: و در اصل بحذف واو (۳) ب:
در بیان مجاورت مکه با عظمت (۴) ب: ای که ترا میل سکون
در دلست ه این هوس از روی ادب حاصلست (۵) ه: وانکه.
(۶) از زانکه (۷) ج: از پس حج و در اصل داده (۸) ا، ب،
ج: ماندی از قافله خود جدا (۹) ب، ج: عذر (۱۰) ج: تشکیک
و در اصل تشکیل (۱۱) ج: و ز سر تعجیل تغافل کنی و در اصل
تعلیل.

جوں بطوافش کشد اندیشه‌رای شیوه آداب نیاری بجای
 کردی ازان آثم و عاصی شوی مبتلی قیـد معاصی شوی
 رفته ز حد بی ادبی های ما نیست ازان جای جنین^۱ جای ما

در طواف وداع^۱

روز جدائی که نسه بیند کسی تیره تراست از شب هجران بسی
 عاشق دل سوخته در هجر یار آورد انجم همه شب در شمار
 کس نکند محنت هجر اختیار مرک جدائی ست میان دو یار
 روز وداع ست و فراقش زبس ناله برون^۲ آر و بفریاد رس
 کریه کن ای دیده بدهای های وقت جدائیست ازان خاک پای
 بخت بجای رفت هم آغوشیت هست کنون وقت سیه پوشیت
 دل بمصیبت کشی افتاده^۳ طاق که ز فراق و کهی از اشتیاق
 وقت وداع است واجل^۴ در کمین خاصه وداع صنمی^۵ اینجنین ۴۲ الف

(۱) ج: زند (۲) ب، ه: جنان (۳) ه، ب: در بیان طواف وداع
 که سرمایه بدامت و داغی تا قیامت (۴) ج: ناله بر آر تو و فریاد
 و در اصل برون آی (۵) ج: کریه کن ای و در اصل خون گرای
 (۶) ج: ازین خاک کوی (۷) ب، ج: افتاد (۸) ج: است واجل
 بدون و، و در اصل (۹) ب، ج، ه: صنمی و در اصل صنم.

میروم اکنون بطواف ودع	'باخفقان دل ورنج' صداع
بوی تو جانرا ^۲ شده آوت الوداع	ای کل باغ ملکوت الوداع
قطع زجان جون کند آسان کسی	جان جهانی ^۳ و به ازجان بسی
قطع وصال ^۴ تو کند هندلیب	ای کل مشکین بنوای عجیب
تا دگرش هجر جبه آرد بسر	وصل ^۵ تو اش سوخت بداغ جگر
میشود اکنون ضرورت جدا	کرده راه طلبت جان فدا
ورنه کرا طاقت دوری بود	دوری من از تو ضروری بود
کافر م ار روی بتابم ^۶ ز تو	روز جدائی که خرام ز تو
مهر توام باز کشد سوی خود	کز توام دور کند بخت بد
نکبت یثرب بمشامم رساند	باد صبا دامن کل برفشند
گفت جدائی بزبان وفا ^۷	فارغ از اندیشه صوت و ندا ^۸
در دی دل ^۹ رفته پیالودکی	کائے ^{۱۰} شده پاک از همه آلودگی
ساخته مرهم حکر ریش را	دده حلا آئینه خویش را

(۱) ب: با (۲) ج: ایج صداع و در اصل رنج و صداع (۳) ه:
 ترا جان (۴) ه: جان و جهانی (۵) ج: ترک نوای تو (۶) ج: شوق
 (۷) اصل، ه: از روی تنائم ب: بتابم (۸) ه: ندا و در اصل ادا
 (۹) ه: کمت جدائی بزبان وفا، و در اصل گفت حدیثی ز زبان
 وفا (۱۰) ه: ای تو (۱۱) ه: در دی تن .

فتوح الحرمین

<p>شهد وجود تو مصفی شده آئینه ترسم که بر آرد غبار پای تجرد بسر خویش نه سکه زن آن نقد که آورده از زری سکه چه خواهی خرید حج تو هر چند که دین رادرس رونق فرمان تویی مهر شاه مهر کن آن نامه که در روزگار نامه که کردن شکر سرور انست بر نشد از آتش شوق تو دود گرمی این کوزه آزان آتش است این ره عشقت نه راه حجاز میرود این ره بسر کوی دوست نقش کف پای شتر ره بره</p>	<p>بلکه زهر صاف ترا صفی شده فرصت امروز غنیمت شمار يك قدم از خویش فرایش نه ورنه زر آورده و مس برده حامه ازین غصه بخواهی درید حج دگر هست که آن اکبرست کم بود از مرثه برك و گاه حجت کار تو شود روز کار مهروی از خاتم پیغمبرانست دیر شد آهنگ تو بر خیز زود پاک کند نقد که دروی غش است زادوی آن به که کنی از نیاز فرحت جان باد که معراج ارست داده نشانها ز مه جارده</p>
--	---

(۱) ه : فزا (۲) ه : وقت کار (۳) ه : سرور وانست (۴) ج :

گرمی آن کوزه کزین آتش است (۵) ب : ج : این ره عشاق
 بودنی حجاز (۶) ه : فرصت جانے که ج : فرحت، دراصل فرصت.

فتوح الحرمین

<p>طرفه تر اینست که در راه بدر روی زمین پر شده از ماه بدر^۱ منزل خورشید جهات^۲ تاب شد زردیش از وادی صفرا نمود مغرب خورشید جهان یثرب است کنبه خضرا شد از انجا پدید کر همه کوهست در آید ز پای هوش زسرمی برد^۳ و دل زد دست محو درو^۴ کشته تجلی طور طور بجا آتش موسی بجا است عرش بدان^۵ پایه شده کسایش مشهد^۶ مولاست نظر باز کن</p>	<p>۴۳ الف طیبه^۷ که شد مغرب خورشید جود زردی روز آئینه مغرب است مزده^۸ که محل بمفرح رسید کیست که آن بیند و ماند بجای نیست مفرح که شراب است مست کنبه خضرا شده پیداز دور نور تجلی است کز و تاسماست کنبه خضراست چه می پرسیش مشهد^۹ مولاست نظر باز کن</p>
---	--

- (۱) ب، ه: روی زمین پر شده از ماه بدر و در اصل روی زهین کشته بر ماه در (۲) ب، ج: ز همه (۳) ه: سیه که شد مغرب (۴) ب: رسیدن جبل مفرح که دیده پذیرفت عرش آشیان خواجه کائنات علیه الصلوة والسلام (۵) ب، ج: می برد و در اصل می رود (۶) ج، ه: در و در اصل از و (۷) ه: بدین . (۸) ب: رسیدن به مدینه طیبه علی ساکنها الصلوة والسلام والتحیه (۹) ب، ج، ه: و، اصل بدون واو .

فتوح الحرمین

<p>ای ز مفرح شده هست و خراب خاصه می کز ازل آمد کهن این همه اعیان ز ازل تا ابد زین خم خنخانه در آید بجوش^۱ کهنه سفالی در این مبرکده^۲ بگذر ازین ببخودی و با خود آتی عین ادب شو ز قدم تا بسر شرط ره اینست که از کرد راه آئینه را پاک کند از غبار جشمه زرق است که جرخ کبود میل^۳ کرش نیست بد و اختصاص</p>	<p>نیست ترا قوت و تاب شراب بر کندت بوی وی از بیخ و بن^۴ جمله ازین می شده بیخود زخود آن^۵ مشی دیرینه که بر بوده هوش ۴۳ ب بر سر جسم جام مرصع زده کامده^۶ نزد^۷ رسول خدای تا ببری از سک این کو نظر^۸ پاک بشوید تن خود مرد راه تا متاثر شود از روی یار کرده^۹ روان از نم آن رود رود بهر چه کشتست بدین^{۱۰} اسم خاص</p>
--	--

(۱) ۵: بر کند از تو به تریخ و بن (۲) ا، ب، ج: در آمد .

(۳) ۵: این (۴) ب: کهنه سفالی درین مبرکده و در اصل کهنه

سفال سک این (۵) ا، ب: کامده نزد، ج: نزدیک رسول و در

اصل از نزد (۶) ب، ج: بو که بیابی ز سک او نظر (۷) ۵: کرد

(۸) ب: میل و در اصل نیل (۹) ج: بین .

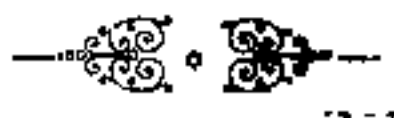
۱ در حرم کعبه که بیت الله است خوب و بدوزشت و نکور راهست
 لیک در اینجا ادب آمد بکار
 چونکه درائی تو ز باب السلام
 نعره بر آور بصلات و سلام
 جای سراسر است این که تو پامی نهی
 پای ندائی که بجای می نهی
 دور شو از خواهش نفس و هوا
 انک بالوادی المقدس طوی
 چون که درائی بسوی روضه آ
 از سر اخلاص بخوان این دعا
 روضه که آمد ز ریاض بهشت
 خشت بخشتش همه عبرت
 بر سر هر کنکره اش تا فلک
 جای گرفتست ملک بر ملک
 هر که در آن روضه زمانی نشست
 تا ابد الدهر ز اندوه رست
 غایت آن از طرف منبر است
 و ز طرفی حجره پیغمبر است
 منبر پیغمبر آخر زمان
 سلم نور آمده تا آسمان

(۱) ب: در حرم کعبه که بیت الله است ه خوب و بد ازست
 و نکور راهست و در اصل بخذف آن (۲) ج: زانکه در اینجا
 ادب آید بکار ب: آید (۳) ج: اینجا نه بود (۴) ب، ج، ه: چونکه
 درائی تو ز باب السلام و در اصل چونکه رسی بر در دار السلام
 (۵) فی الاصل انک فی المقدس وادی الطوی پ ۱۶-۱۰ (۶) ب: از
 سر اخلاص و نیاز و دعا، ه. ان اخلاص (۷) ا، ب، ج: طرفی.

فتوح الحرمین

پسای تہی رفتہ نبی سرش پایہ بعرش آمدہ زان سرورش^۱
 پایہ ادنی است کہ باشد بعرش^۱ تخته زدہ بر سر کرسی و عرش
 روسوی^۱ محراب نبی در نماز روی نہ آجما بزمین نیاز
 ابروی خوبان جهان^۱ خم ازو هست^۱ مہ نو بفلک کم ازو
 آن دمت از کریہ بہ بند و زبان^۱ لب بکشا و ز سر شوق^۱ این بخوان^۱

- (۱) ب، ج، ہ: پایہ بعرش آمدہ زان سرورش، و در اصل سایہ
 عرش آمدہ زان بر سرش (۲) ب: بعرش (۳) ب، ج، ہ: روسوی
 و در اصل روسر (۴) ہ: عجم: ج: بجهان (۵) ا، ب، ج، ہ:
 هست و در اصل کشتہ (۶) ہ، ج: ار کریہ نہ بند و زبان
 (۷) ب، ج: لب بکشا و ز سر شوق، ہ: و ز سر صدق و در
 اصل از سر سوز (۸) ب: وجہ نبی راجو مواجہہ شوی ہ: بیخبر
 و بے خود و والہ شوی .



ترکیب بند

السلام ای سید اولاد آدم السلام السلام ای سرور افراد عالم السلام
 السلام ای آنکه از روی نور روشن شد جهان السلام ای صیقل مرآت آدم السلام
 السلام ای آنکه تا بوده نبوده هیچکس در حریم کبریا غیر تو محرم السلام
 السلام ای آنکه از نعلین تو دارد شرف با همه قدر و بزرگی عرش اعظم السلام
 السلام ای آنکه تا بوده صحاب جود تو کشت زار هستی بود از تو خرم السلام
 بر روان پاک تو یاد از ما سر کشتگان هر زمان هر ساعت و هر لحظه مردم السلام
 کار ما و صد چوما اتمام یابد بیشکی کر قبول افتد ترا از صد سلام مایکی

در صفت حضرت رسالت صلعم

یا شفیع المذنبین بارگناه آورده ام بردرت این بار بپشت ده تا آورده ام
 چشم رحمت بر کثاموی سفید من بین کرجه از شرمندگی روی سیاه آورده ام
 آن نمی گویم که بدم سالما در راه تو هستم آن کمره که اکتون رو پراه آورده ام
 عجز و بی خویش و دلریشی و درویشی و درد این همه بردعو می عشقت کو آه آورده ام
 دیوره زن در کین نفس و هو اراعد ای دین زیر همه با سایه لطف پناه آورده ام

- (۱) د: عالم (۲) ب: هیچکس و در اصل هیچکه (۳) ب: غیر از تو
 (۴) ب: بنموده (۵) د: از تو بوده خرم (۶) ب: کاروان (۷) ه: بردر این
 بار (۸) د: زان .

یسته ام بریکدگر نخلی ز غارستان طبع سوی فردوس برین مشت گیاه آورده ام ۴۵ الف
 دولتم این بس که بعد از محنت دور و دراز بر حریم آسانت می نهم روی نیاز

در وفاداری راه بزرگان

حق آنانی که عمری در وفایت بوده اند

وین زمان^۱ در ساحت قرب تو خوش آسوده اند

حق آنانی که راهی را که خود پیموده پای از سر ساخته ایشان همه پیموده اند

حق آنانی که از تبه^۲ ضلالت خلق را جز بسوی شارع شرع توره نموده اند

کز^۳ کدائی بی نوا جامی^۴ عنایت و امکبر کش عنان دل ز کف نفس و هوا^۵ بر بوده اند

بجواب خود جام بیض^۶ خود در شخی بریز بردل و جانش که از لوٹ کنه آلوده اند

کحل بینایش ده زین در که عمری زیر هوس مردمان چشم او خون جگر پیموده اند

کن قبول او را طفیل آنکسان کز جست و جوی^۷ هم تن و هم جان خود را

در رهت خوش سوده^۸ اند^۹ باشد^{۱۰} از یمن قبولیت فارغ از خلد و جحیم

بر صراط سنت شرع تو باشد مستقیم

(۱) د: زان (۲) د: در زمان (۳) د: تیر (۴) ب: از (۵) ب: جامی

و در اصل جام (۶) د: نفس و هوا و در اصل نفس هوا (۷) ب: فیض

و لطف عام خود (۸) ب: براهت پالوده اند (۹) د: باشدت

در وفای حال حج

ب ۴۵ ای قدم از سر برهش ساخته پا ز سرا زدغدغه شناخته
 بی سر و بی پاشده بشتافتی ره بحرم حرمش یافتی
 کوکب اقبال تو مسعود شد عاقبت کار تو محمود شد
 بخت تو زد تخت بر اوج سپهر سوده به نعلین تو رخ ماه و مهر
 شاهد مقصود ترا رخ نمود بر توجه درها که زدوات کشود
 ای شده محرم بحرم وصال وقت طلب آمده گاه سوال
 لب بکشا بهر دعاء و ثواب هست درین وقت دعاستجاب
 هرجه بنیب و بشهادت دراست از صدقات سر آن سرور است
 باش ز کرد سرا صدقه جوی جز بحرم حرمش ره مپوی

- (۱) ب: خطاب در تحریک ثنا و ترغیب بتضرع و دعا (۲) ه:
 رو (۳) ب، ج، ه: یاقی و در اصل یافته (۴) ب، ج، ه: شد
 هر دو جا و در اصل بود (۵) ه: تخته (۶) ه: سوده و در اصل
 سود (۷) ا، ب، ج: رو (۸) ه: گاهی (۹) ه: دعا و ثواب و در
 اصل دعای ثواب (۱۰) ب، ج، ه: کانبه (۱۱) ه: این
 (۱۲) ه: بکرد (۱۳) ه: صدقه و در اصل صدق

توجه بجانب اصحاب رضی الله عنهم

چونکه ز معراج نمودی^۱ نزول یعنی ز^۲ ادراک جمال رسول
 يك قدم آنسونه و جان کن تار همت عالی طلب از یار غار^۳
 بار دگر نه قدمی بیشتر قوت اسلام طلب از عمر^۴ ب
 این^۵ دو کرانمایه وزیر کبیر لازم مهر ند جو ناهید و تیر^۶
 این^۷ یکی از غایت صدق و صفا محو شده در نظر مصطفی
 و آن دگر از صولت^۸ تائید دین کشته اشد آء علی الکافرین^۹
 بار^{۱۰} دگر آنسوی^{۱۱} حجره خرام بانک بر آور به صلاة و سلام
 میوه دل قره عین رسول زهره کردون نبوت بتول
 سیده جمله زنان بهشت مانده در پای نبی سر بخت
 لب بکشا کاجمه ترا در دست يك يك از تربت او حاصلست

- (۱) ب: توجه به شیخین معظمین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما .
 (۲) ۱، ج، ۵: نمائی (۳) ۱، ب، ج: از (۴) اذهما فی الغار پ ۱۰
 ع ۱۲ (۵) ج، ۵: آن (۶) ج، ۵: ناهید و تیر و در اصل ماه منیر .
 (۷) ب، ج، ۵: آن (۸) ب، ج: صولت و . اصل صدقت .
 (۹) پ ۲۶ ع ۱۲ (۱۰) ب: توجه بزمین ربیع بقیع، توجه
 زیارت سیده النساء فاطمة الزهرا رضی الله عنها (۱۱) ج:
 زانسوی حجره .

شو متوجسه بزمن بقیبع
 هر طرفی نوردمد ز آن زمین
 این همه جون انجم و او آفتاب
 چون که نهی بر در دروازه کام^۱
 زند دلان بین که ز خود مرده اند
 کر بکشا بند ز عارض نقاب
 بر درو دروازه که دین را درست
 کند عباس که خلد^۲ آشیانست
 جار در از اوج^۳ نبوت در آن
 از فلک جود^۴ و سخا و کرم
 پرده کشایم ز جمال سخن
 خفته در آغوش هم از یکدلی
 چون بمیان فاصله شان اندکسیت
 مشهد عباس علیه السلام
 عرش برین بین و مقام^۵ رفیع
 همچو نجوم از فلک هشتمین^۶
 رفته ز خورشید همه در نقاب
 ورد زبان ساز صلا^۷ و سلام
 سر بگر بیان عدم برده اند
 تیره نمایند مه و آفتاب
 مقبره عمه پیغمبر است
 قبله^۸ از نور بهالم عیانست
 بحر سخا کان عروت در آن
 کرده قران جار ستاره^۹ بهم
 صادق و باقر و علی و حسن
 زاده معنی نبی و علی
 مرقد این جار توکوی^{۱۰} یکسیت
 دور از یشان است بقدر دو کام

ه الف

(۱) ب : مکان (۲) ج : چازمین (۳) گام (۴) ه : صلوات
 (۵) ه : عرش (۶) ب ، ج ، ه : قبله ، ج : و دراصل قبله (۷) ه :
 اوج و دراصل درج (۸) ه : جود و سخا (۹) ه : سپاره (۱۰) ه :
 کو بی

طی کنی^۱ از جمله سرای سپنج مشکل اگر یابی از پنـج کنج
 در^۲ عقب منزل این پنـج تن کرده بنا فاطمه بیت الحزن
 چون که گذر کرد ز عالم رسول کرده در آن گوشه^۳ نشیمن بتول^۴
 دود دلش چونکه کشیدی علم دوده از آن دود^۵ گرفتی قلم
 خون دل از دیده فشاندی رو مرثیه گفتی و نوشتی بخون
 آن حجر^۶ چند که ماندی^۷ سیاه هست سیاهیش از آن دود آه
 سوز دلش خون علم افروختی^۸ ز آتش آن^۹ لوح و قلم سوختی
 هر يك از آن سنك بچشم هدی در ره معنی حجر الاسودے ۴۷ ب
 سرمه آن سنك دهد نور دل مردمك دیده از آن^{۱۰} منفعل
 بر سر آره^{۱۱} که طریق هدی است^{۱۲} حجره از واج^{۱۳} رسول خداست

(۱) ا، ب، ج: کنی، ه: و اصل طی کن پس (۲) ب، ج، ه:
 در و در اصل از (۳) ا، ب، ج: گوشه، و در اصل خانه (۴) ب،
 ج، بتول در اصل بطول (۵) ه: از اندوه (۶) ه: این حجری
 (۷) ه: ماندی و در اصل مانده (۸) ه: کار دل او جو برا فروختی،
 ب، ج: سوز دل او جو فروختی (۹) ب، ج: او (۱۰) ا، ب،
 از او و در اصل از او (۱۱) ا، ج، ه: منزل (۱۲) ه: هدی است
 در اصل هدایت (۱۳) ا، ب، ج: از واج، در اصل از واج .

فتوح الحرمین

<p>ساحت آن کنبد فردوس بو باز بنه کلم ذکر زاند طرف نیست مجال قدم اجبتی کرده دران کنبد^۱ عنبر سرشت کنبد همان که نماید ز دور کشته حیا^۲ پرده ز درگاه آن خیل صحابه^۳ چه زرك^۴ وجه خورد^۵ درته آن خاك^۶ که کانه^۷ دروست مقبره^۸ کز همه اینها جداست پای جسارت منه آجا دایر يك طرفش ظل ظلیل عقیل کان کهر معدن زر هر یکی</p>	<p>حور بکسیو کندش رفت و رو کاخ صفا بنکر و بیت الشرف^۱ خفته دران کوهر صلب نبی جای بهر گوشه طیور بهشت زین همه يك نور دمد ز آن دو نور نیست زبس خیل ملک راه آن^۲ بیش از آنست که توان^۳ شمرد آن نه بدنهاست که جانها دروست مقبره^۴ ما در شیر خداست خفته در آن بشه یکی شرزه شیر وز طرفش مالک امام جلیل^۵ زینت مه زیور خور هر یکی^۶</p>
---	--

(۱) ا، ب، ج، ه: الشرف و دراصل شرف (۲) ج، ه: کتید
 و دراصل مخزن (۳) ه: کشته: صبا پرده درگاه آن (۴) ه: راه
 آن (۵) ب، ج: خورد (۶) ب، ج: بتوان (۷) ه: و: جانها به
 (۸) ج: این همه (۹) ب، ج: جلیل و دراصل خلیل (۱۰) ب،
 ج: در هر یکی .

فتوح الحرمین

این همه در سایه آن آفتاب رفتسه بخلوتکه عزت بخواب
روز قیامت که دمدا^۱ تفتح صور این همه خیزند در استار^۲ نور
خلق جهان مانده همه درمغاک از شرف اینها زده سر بر سماک
سرجور آرند ز حیب غبار چشم کشایند بدید از یار
نخت کرم یار شود عنقریب خاک شوم بر سر گوی حیب

در توجه نمودن بجانب قبا که محل آمد و شد خیر البشر
است و ثواب زیارت آن با عمره برابر

توجه بجانب مسجد قبا^۱

ب ۴۸

ای خضر راه هدی^۲ مرجبا خیز که شنبه شد و روز قبا
تابه قبا^۳ هست قریب دو میل طے توآن^۴ کرد رهش بی دلیل

(۱) ه: شود، ج: بود تفتح و صور (۲) جمع ستر، پرده
(۳) ب: توجه بجانب مسجد قبا و بتر ارس و نخلین مشکلمین
(۴) ب، ج: هدی: اصل هذا (۵) ب، ج: شد شنبه و (۶) ب،
ج، ه: تابقیاهست، اصل تابقیاست (۷) ا، ب، ج، ه،
طے توآن کرد دو د راصل طے توآن .

انخل بنخلست همه پی زپی	سر برآورده جو در بیشه نشسته
هریک از آن محل جو سروروان	از ثمر افکنده برکیسوان
درته هر نخل همه زرع و کشت	چون نشود رشک ریاض بهشت
در صفت قصر رفیع قبا	کرده دلم پیرهن جان قبا
بتر رسولست کز آب حیات	لب بلب استاده جو جوی فرات
هست کرت بهر نوافل قیام	چون روی از ره سوی مسجد خرام
کعبه بعد جای زشوق قبا	ساخته پیراهن عزت قبا
هر که به شنبه کند اینجا نزول	عمره برآورده بقول رسول
هست بسی کوه و لیکن سیاه	سر بفلک برزده چون دود آه ^۸
کوه جنان فرش زمیشتش چنین	من سخن از کوه کنم یا زمین
سر بر طیه و جب بر و جب	هر و جب از وی عجب بس ^{۱۰} عجب

۴۹ الف

- (۱) ب: بر سر آن جاه وضوی برار، داخل مسجد شود سنت گذار
 (۲) ب، ج، ه: پی به پی (۳) ج، ه: ریاض و دراصل زمین
 بهشت (۴) ج: که و دراصل کز (۵) ب، ج، ه: رود فرات
 (۶) ب، ج: هست دران عرصه مکانی دگر، خوابگاه نایقه خیر
 البشر (۷) ب، ج، ه: آنجا (۸) د: مهر و ماه (۹) ح: سطح
 (۱۰) د: بس و دراصل من .

طیبه که بطحا شد از و باصفا خاک وی آغشته بمهر و وفا^۱
طوطی طبعم که سخن پرورست آئینه اش مشهد پیغمبر است

در ختم کتاب

من که بدریا روم از بهر در دل تپی از خون کنم و دیده پر
تا کهری آرم از آنجا برون موج زند در^۲ دل من بحر خون
با همه سعی از بدر آرم گهر رشته کشیدن کندم خون جگر ۴۹ ب
خاصه کهرهای صفار و کبار کش توان برد یک جابگار
طوطی طبعم کهر انکیز بود خاصه صفت تیزو شکر^۳ ریز بود
از^۴ بس این آئینه شد کنگ و لال نیست درین عرصه سخن را مجال
بارکیم مانده^۵ درین سنگ لال نعل فاده شد^۶ رسم شاخ شاخ
دم زدن از مشهد پیغمبری نیست در امکان زبان^۷ آوری
گرچه من صاحب بحر حلال به که درین^۸ نکته شوم کنگ و لال
نوبنوش داد سخن دادی تاشدی ختم نه استادی^۹

(۱) د: بمهر و وفا، اصل بمهر و وفا (۲) د: بر (۳) د: شکر و دراصل
کهر ریز (۴) د: در پس (۵) د: مانده و دراصل ماند (۶) د:
شد و رسم و دراصل شده رسم (۷) د: سخن آوری (۸) د: جو بس
(۹) اصل: انا ستادی.

ساحرم آمدی این جابکار	شاعریم بر توشدی آشکار
منکه شدم در پی این گفتگو	تا دهم معنی باریک رو
چند کهن سوختم و ساختم	تا ز میان پرده برافراختم
شاهد معنی که مرا رو نمود	گویمت آن شاهد معنی که بود
جلوه کری کرد و زبانه کشود	پرده کشود از رخ و هوشم ره بود
کعبه بود نوکل مشکین من	تازه ازو و باغ دل و دین من
تانه زند سرزچمن نوکلی	نعمه سرائی نکند بلیه
زین همه اسرار که شد گفتگو	دم نزدم تا نشدم رو برو
طوطی از آئینه کند قیل و قال	گر بنود آئینه طوطی است لال

ه. الف

- (۱) د: بودی (۲) ب، ج، ه: منکه و دراصل اینکه
 (۳) ب، ج: گفتگوی ا، ب: روی (۴) ب، ه، ج: شاهد معنی
 که مرا رخ نمود و دراصل بدلم رو نمود (۵) ج، ه: گویمت
 آن شاید معنی که بود و دراصل نطق من از طلعت آن
 (۶) ب، ج، ه: شود و دراصل کشید (۷) ب: قصه گذارنده این
 کل شدم نعمه سر ائنده جو بلیل شدم (۸) ب، ج، ه: کعبه که
 باشد کل (۹) ج: ازان (۱۰) د: این

فتوح الحرمین

<p>آئینه ام روضه^۱ پیغمبر است طلعت آئینه و روی^۲ کلم نیست غلط هر چه در و گفته ام محوکن از لوح کسان نام خویش^۳ ختم به نظم تو^۴ شد اسرار حج پای نه و دست تنها برار جای دعا نیست و محل قبول داخل مسجد سو و سنت گذار بر سر شهدای^۵ احد آری گذر</p>	<p>کل بودم کعبه که عنبر فراست^۱ ساخته که طوطی و که بلبلم این دو سخن موی بمو گفته ام مخی ازین^۲ هر دو طلب کام خویش گرم شد از سعی^۳ تو با زار حج پنجم شبیه که بود روز جار مسجد فتح^۴ ست پای رسول بر سر این جاه وضوی برار سعی نما باز که روز دگر</p>
--	---

- (۱) ب : فراست (۲) ب ، ج ، هـ : روضه و در اصل مشهد
(۳) ب : روی و در اصل بوی (۴) د ، هـ : ازین ، و در اصل ازان
(۵) ج ، هـ : کام دل خویش و سرا انجام خویش (۶) هـ : نظم تو
(۷) د ، هـ : بنام تو شد (۸) ب : توجه بجانب اربع مساجد و ذوقبلتین
و یشه رومه ، در توجه نمودن بجانب مساجد فتح ، ب ، ج :
طوف مساجد کن و آور نماز ، هـ : رو بسوی مسجد برای نماز
(۹) ا : در بیان زیارت شهدای احد ، ب : توجه بجانب شهدای
احد رضی الله عنهم اجمعین هـ : به شهدای احد .

فتوح الحرمین

<p>داغ نهاده بدل خویشتن غرقه^۱ بخون تربت^۲ نمناک شان تخم و فابار نیارد جزین از اثر سرخی آن خون بود باجگر خشک و کفنهائے تر^۳ سرخی زسرتا بقدم جزوکل سرخی کوه احد از خون اوست ربك بریکش همه تسبیح کوست گفت پیمبر که محی^۴ احد</p>	<p>لاله از یشان شده خونین کفن بوی وفا میدمد^۱ از خاک شان مهرکیا^۲ سرزده^۳ ازان سرزمین دامن آن کوه^۴ شفق کون بود روز قیامت که برآرند سر شسته بخون روی جو اوراق کل حمزه که قربان شده در راه دوست بود بهر جا که شهید ست اوست کوه احد نیست که کوهست ود^۵</p>
--	--

(۱) ه: می دهد (۲) ب، ج، ه: غرقه و دراصل حلقه (۳) ب، ج، ه: تربت، اصل: طربت (۴) ب، ج: جمله بخون جگر اغشته اند، باخبر از هستی خود کشته اند، خورده می‌شود از جام شهادت همه رفته ز عالم بسعادت همه (۵) ب، ج: سرزند، ب: سرزده زان سرزمین ه: کیان سرزده (۶) ب، ج، ه: دامن آن کوه شفق کون بود و دراصل دامن گردون که (۷) ا، ب، ج: باجگر خشک و کفنهائے تر، دراصل بخندف و کفنهائے تر (۸) ب، ج: کوه احد نیست بود کوه ود، ود بمعنی دوستی (۹) ب، ج: =

فتوح الحرمین

نیست طمع^۱ جائزه از کس مرا جائزه شوق همین^۲ بس مرا
از کرم و مرحمت ذو المین شکر که^۳ با تمام رسید این سخن
دست بر آرم بدعا هر نفس نیست مرا جز بدعا دست رس
صلی علی روضه خیر الانام خاتمه نسخه^۴ برین شد تمام
تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب

فی تاریخ دوازدهم شوال سنه ۹۷۲ هـ
الکاتب حبیب الله بن حاجی ولی شیرازی



= معنی و دراصل بھی .

(۱) ج: هست بسے (۲) د: بود (۳) ج، ه: شکر که
و دراصل این کہ (۴) ا، ب، ج، د: خاتمه نسخه و دراصل
خاتمه الختم .



MAIN " is Mohiuddin Lari and not Abdur Rahman Jami as hitherto has been established.

Further, after scrutiny and examination this has been proved, to the extent of our sources and access, that the best manuscript of this book is the one which is preserved in Jama-e- Nizamiyah Library Hyderabad, and has been published by me in the form of the present text.

Diwan ? " FUTUHUL HARAMAIN " is one of the books written by Abdur Rahman Jami, This sacred book commences with praise to Allah, the Prophet and the Imams (May Allah's peace be upon them).

و از آجمله مصنفات مولانا عبد الرحمن جامی دیوان (۶) فتوح الحرمین است در ابتدائے این کتاب مبارک بعد از توحید و نعت حضرت خاتم الانبیاء بمدح ائمه ہدی سلام اللہ علیہم شروع میکند۔ چون وصیت اخیر مورد حاجت بود۔ سب الامر از روئے نسخہ خطی فرستہ شد۔

Later on (37) couplets have been copied in praise of Ali which ends with the following couplet :

نکبت آن عطر کفن من مرا خار و خس سرو و سمن من مرا

Apart from these references front page of some manuscripts bear Jami's pen name, while the front page of some bears Mohi's pen name. But, no literary man has, so far, with the help of external data and internal evidence, tried to establish as to who is the real author of "FUTUHUL HARAMAIN". This is the reason why it has become imperative to provide a final proof in this regard. After discreet examination of various manuscripts of "FUTUHUL HARAMAIN" and with the help of external data and internal evidence, we have arrived at the conclusion that the real author of 'FUTUHUL HARA-

In the catalogue of the Arabic & Persian manuscripts of Edinbrough Library, compiled by Etbe and Robert, the "FUTUHUL HARAMAIN" has been included in Jami's works, (1) Stewart has also reckoned the "FUTUH" as Jami's production (2) In the catalogue of the Persian manuscripts of the Berlin State Library, (3) W. Pertsch; and in :

(4) Haji Khalifa, the Turkish biographer have referred to the existense of "FUTUHUL HARAMAIN" in the Library. In the Catalogue of the Persian manuscripts, Oudh Library (Lucknow) (5) Springer has indicated the 'FUTUH' as Jami's works and has cited the fourth couplet containing Jami's designation, as a proof, in support of his statement. The couplet is given below :

گر بودت از سخن من ملال گوش کن از عارف جاد ایر مقال

Also vide the following passage of the book entitled 'سبحة الأبرار جامی' which has been printed in Teheran' published in 1323 A. H. by the Department of Education and Endowments, Iran.

-
- (1) Catalogue of Arabic & Persian manuscripts Edinbrough Library.
 (2) Stewart's catalogue, P-66.
 (3) Catalogue of the Persian manuscript, Berlin State Library, No. 25.
 (4) كشف الظنون published by "Fluegel", Vol. IV, -385. No. 8922.
 (5) Catalogue of Persian manuscripts, Code, Vol. I, P-451.

The manuscript referred to above was copied on 12th Shavval, 972 A. H. by Habibullah S/o Haji Wali of Shiraz.

European Catalogues :- Now we would take stock of the European Libraries where exist the manuscripts of "FUTUHUL HARAMAIN."

The Cataloguer of the Persian manuscripts of the India Office Library has written that the manuscript of this library bears the words

« فتوح الحرمین جای »

The manuscript begins with the following couplet (1)

اے ہمہ کس را بدرت اتجا کبہ دل راز تو نور و صفا

In the Supplementary Catalogue of the Islamic manuscripts, Cambridge, "FUTUHUL HARAMAIN" has been shown as Jami's work (2)

Charles Rieu the cataloguer of the British Museum Library states that its manuscript of "FUTUHUL HARAMAIN" is identical with that of the Lucknow Library (3)

(1) Catalogue of Persian Manuscripts Indian office Library
P. 262

(2) Supple. cat. of Islamic MSS. Cambridge P 147, No. 888(B)

(3) List of Persian MSS. British Museum, Vol, II, P. 655,
RC. 343.

Of all the manuscripts of "FUTUHUL HARAIN" which are available in Hyderabad, the oldest, most complete, correct and written in good-hand is found in the library of the Jama-e-Nizamiyah (1)

This manuscript was placed at our disposal by Moulana Abdul Hameed, Rector of the Jama-e-Nizamiyah, to whom we are highly grateful. In view of the importance of this manuscript, it was regarded to be the original and selected for publication after collation with other correct and complete manuscripts. In the process of correcting this manuscript, we have kept this point in view that the difference which appeared to be correct and appropriate was inserted in the text, so that reader of the text may be acquainted with the correct words and he may not find it necessary to refer to the marginal notes too frequently. The difference noted in the original manuscript was inserted in the margin. The Jama-e-Nizamiyah manuscript bears the following note :

” فتوح الحرمین فی مشاسک حج ، از مولانا عبد الرحمن جامی
تاریخ تحریر سنہ ۹۷۲ھ

The manuscript begins with the following couplet:

اے در جهان غرقہ الائی تو کرن و مکان قطرہ دریائی تو

(1) Catalogue of the Jama-e-Nizamiyah Library, Siar, 361

Manuscripts appears to have been written earlier than 1008 A. H. They do not bear any importance.

Some of the manuscripts are defective in the beginning and some in the end, they are worm-eaten and destroyed by dampness. Most of the manuscripts do not even bear the writer's or calligrapher's name. Those found at S. No 645 and 648 bear the following note,

« مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله اسرارهم »

The text of our manuscript was compared with the manuscripts noted at S. Nos, 646 and 649 which are written in good-hand writing and are almost complete.

There is a later concise and defective manuscript of "FUTUHUL HARAMAIN" in the Osmania University Library which is negligible. No manuscript of the book is to be found in the Central Record Office, Hyderabad.

There is another abridged and incomplete manuscript of "FUTUHUL HARAMAIN" in the Jama-e-Nizamiyah Library. (1) Its title page bears the following caption :

« فتوح الحرمین مولانا جامی »

It has no special importance.

(1) Jama-e-Nizamiyah Lib. Persian Brography, No. 358

This had been transcribed by Owais al-Harwi in Mecca in 983 A. H., (1)

There is a third manuscript in the Asafia Library which is complete and written in good hand, This has been utilised in collating and correcting our text. It also begins with the couplet mentioned above-

There are (8) manuscripts of "FUTUHUL HARAMAIN" in the Salar Jung Library which are mentioned at S. Nos. 642 to 649 of the Persian Catalogue under the heading of "Literature, .

One of the manuscripts was written in 1077 A. H. Although the first few pages are defective, it is in good hand-writing (2)

The other manuscript bears the following note :

« بتاریخ چهارم شوال سنه ۷۰۰-۶۱۰ سپهین و الف با تمام

رسید و نسخه حاجی محمد طاهر ویری »

This is also incomplete

The years of writing of the remaining (6) manuscripts range from 1008 A. H, to 1838. None of the

(1) Catalogue of Asafia Library of Arabic, Persian and Urdu books, Vol. 4 , -102, Sub:History, No.(2012)

(2) Catalogue of Salar Jung Lib'. Pers. Lit, No, 646.

Of the manuscripts which were available to us in Hyderabad, each one is different from the other. There is, no uniformity in the arrangement of headings. It is therefore, very difficult to maintain uniformity of headings between the original manuscript and other manuscripts. Moreover, they do not serve any useful purpose. In these circumstances the idea of maintaining uniformity in the headings was abandoned and help, as far as possible, was taken from other manuscripts in correcting the text prepared by us.

The details of manuscripts of "FUTUHUL HARAMAIN" preserved in the Libraries of Hyd. which are utilised by us, are given below :

There are three manuscripts in the Asafia Library, at present known as the State Library, Hyderabad. Of these, one is abridged and incomplete. Pages in one of the manuscripts are disorderly placed while getting it bound. The headings are different and couplets are less in number. Much care has been taken in copying this manuscript: Its headings are written with red and blue ink. Golden powder has been sprinkled on the text. Paper is dirty and painted. Margin and the space between the lines are gilded. Coloured and beautiful maps of the holy places are also included. The manuscript begins with the following couplet.

اے ہمہ کس را بدرت التجا کعبہ دل راز تو روصفا

manuscript of "FUTUHUL HARAMAIN" to Shah Muzaffer Bin Mohd. (1) of Gujrat (1511-35 917 A, H). It is stated that the king had paid to him a befitting reward. The year of compilation of "FUTUHUL HARAMAIN" is 1505/911 A. H. but it is not known as to when Lari had performed pilgrimage. It is almost established that he might have performed it in 911A.H. or a bit earlier, as such it is incredible to say that he could not present the manuscript to the King of Gujrat long time after his return from Pilgrimage.

Manuscripts of " FUTUHUL HARAMAIN "

In the following paras we would review the old and new manuscripts of Futuhul Haramain:-

There are several old and new manuscripts in the Indian and European libraries of the manuscripts about which we have gathered information, the one preserved in the Imperial library, Calcutta, and copied in Medina in 962 A. H. (2), is the oldest. This manuscript begins with the following couplet.

اے درجہان غرقہ الای تو کون و مکان قطارہ دربائی تو

(1) The British Museum Catalogue of Persian manuscripts, Vol. 2, P-655 contains Muzaffer Bin Mahmood which is not correct.

(2) Imperial Library Calcutta. 1921, P-260, No. 250,

884-96) and Shah Tabmasup Safavi (1524.-86/ 930) as stated by Walah of Daghistan. Apart from being an excellent mathnawi writer, he had been composing panegyrics and lyrical poems. But his work is scarcely found in biographies. Selected lines of his lyrical poems are quoted in " تحفه سامی " which are not of much importance. It is stated that Lari had written a key to the panegyric of :

" تائیه ابن الفارض " which was acclaimed by the savants and literary figures of that period. Copies of this key not are available, now.

Lari started to write Mathnawi " FUTUHUL HARAMAIN " during his sojourn in Hijaz, because the detailed maps of the sacred places furnished in the Mathnawi could only be prepared on the spot. It is also known that Lari had left a copy of the Mathnawi in Mecca and Medina. On a copy of " FUTUHUL HARAMAIN " which is found in the State library, Hyderabad, it is recorded that Owais al Harwi had copied it in Mecca in 973 A. H. (1)

The other one kept in the Imperial Library, Calcutta, was copied in Medina in 962 A. H. (2) After return from pilgrimage, Mohi had presented the

(1) Catalogue of Asifia Library of Arabic Persian and Urdu books, Vol. 4 , P-102, Sub:History, No.(2012)

(2) Imperial Library Calcutta; 1921, P 260, No 270.

Since the surname of the 4th caliph Hazrath Ali was Abu Turab (Father of earth) he was resembled with earth. The poet has explained the importance and greatness of earth, as the Treasures of Divine Secrets lay buried therein (1)

مخزن اسرار الہی ست خاک سرزمینک برزد و شد تا سماک
چونکہ علی داشت بخاک اتساب کنیت او کرد نبی " بو تراب "

After the praise of the Caliph he extolled the sacred places of Mecca and Medina. Thereafter Hajj rituals have been described at length. Prayers have been frequently quoted. Details of places of worship, mausoleums and sacred places have been traced with coloured illustrations.

The Author's Life : It is also necessary to give a life-sketch of Mohiuddin Lari who was a native of Lar island in the Persian Gulf According to "تحفة سامی" and "ہفت اقلیم" he was a disciple of Moulana Jalaluddin Dawwani (1502/908).

Taqi Auhadi has, with reference to "مجالس النفايس" compiled by Ali Sher Nawai (1500/906) the famous minister to Sultan Bayqara Timuri (written in "عرفات العارفين" and "عرفات العاشقين" that Mohi Lari was alive during the period of Sultan Yakub (1478-90/

(1) FUTUHUL HARAMAIN Folio 5 b

مخوشد از خورش نشان هوا فاق (علی) السکل بعز الوفا

The author stated that the 2nd Caliph bears resemblance with fire , because he was very stubborn vis-a-vis the adversaries of Islam. He brought at naught the enemical plots hatched by the un-believers against Islam . He was a guiding light for this faith its followers who are destined to be the inhabitants of paradise He has depicted the idea contained in a Tradition on the subject . (2)

آنکه از و خرمن اجساد سوخت گریم مثل حواشمش آتش نکوست
قول نبی داد همین را رواج جنتیان را عمر آمد سراج

With reference to the 3rd caliph Osman-e-Ghani, it is stated that he was very shy. His chastity and faith (ایمان) had reached the stage of perfection. Being extremely affected by a feeling of shyness, his heart melted in the form of water, thus he was resembled with water. The poet says :-

آنکه حیباگشت برویش نقاب از عرق شرم شدی عین آب
تازه از و گشته گلستان دین صافی و پاکیزه چو ماء معین

(1) FUTUHUL HARAMAIN Folio 5 a

(2) " ibid " 5a جامع الصغیر، اهل الجنة، سراج اهل الجنة، جامع الصغیر

mighty with His grace and mercy made His servants to visit His sacred abode, it shows His love & regard towards us. . Consequently, our thanks and feelings of gratitude, even in large measures, will have no value when compared to His love and mercy. Lari says :-

ما همه مهیا و خدا میزبان به که فضولی نه کنند مهیا
چونکه نیم محرم دیدار تو می نگرم بر در و دیوار تو

After praising Allah and the Prophet, Mohi Lari pays a glowing tribute to the first four caliphs eloquently in an exquisite manner. He writes that just as the universe has come into existence with the composition of air, fire, water and earth, the religion of Islam has gained strength due to the services of the first four caliphs. The author has euphemistically resembled each caliph with one of the four basic elements and has also provided a proof there to. He resembled the first caliph with air in view of his righteousness, cleanliness, truth and sincerity inasmuch as he was the first person who believed in the Prophethood of the Last Prophet. He was his well-wisher. He had totally renounced all his sensual pleasures for the sake of Allah, hence he was just like air. The significance of this resemblance has been brought out in the following lines (1)

آنکه از وسکه دین شد درست داد گواهی به نبوت نخست
بسکه زجان بود هوا خواه یار آمد از ارکان به هوا در شمار

serves as a guide, both spiritual and geographical for the pilgrims of the sacred land Hijaz . **FUTUHUL HARAMAIN** which has been written with sincerity of purpose, unbounded devotion and a high sense of homage and reverence, gives a graphic description of every thing dealt with therein. The poet appears to have been obsessed by excessive devotion, to such an extent that he goes on composing the poem spontaneously which gives vent to his feelings and sentiments and the readers become spell-bound when they go through them'

The Mathnawi is marked, through out by continuity and fluency.

Sweetness of expression pervades through the entire composition while simplicity has become its salient feature' To be brief, "**FUTUHUL HARAMAIN**" is the best gift and a valuable guide-line furnished by Mohiuddin Lari to the lovers of Allah, the Prophet and the pilgrims to Mecca and Medina. He writes that as a rule, no one can visit a persons's house unless he invites him to do so. If a person is destined to make a pilgrimage to Macca and Medina; it means that Allah led his servants to these sacred places.

Visitors are guest, whereas Allah and His Prophet are the hosts. So the guest is bound to present himself before his host respectfully. He should not show any sign of disrespect, stupidity and impertinence, otherwise there is an apprehension that the guest may incur host's displeasure. Since the Al-

In another place, under the heading
 ، آمدن بطواف افاضه ، the following couplets deserve
 consideration (1)

هر که گهی گشته به پیرا منش دست نمناک زده دردامش
 با همه شان روی بخت نهند هر کس از آن نیست که منت نهد
 همی از آن جمله توی در شمار دامن گل را چه غم از زخم خار

The Mathnawi comes to an end with the follo-
 wing couplets under the heading ، در ختم کتاب ، (2)

کعبه بود نو گل مشکین من تازه ازو باغ دل و دین من
 تانه زند سر ز چمن نو گلے نغمه سرائی نه سکند بلبلے
 زین همه اسرار که شد گفتگو دم نه زدم تا بشدم رو برو
 طوطی از آینه کند قیل و قال کر نه بود آئینه طوطیست لال
 این دو سخن موی بگو گفته ام نیست غلط هر چه در بگو گفته ام
 همی ازین هر دو طلب کام خویش بخو کن از لوح کسان نام خویش

On the basis of the external material and the
 internal evidence referred to above, it is proved to the
 hilt that the real author of "FUTUHUL HARAMAIN"
 is Mohiuddin Lari 1526-27 / 933, and not Moulana
 Nooruddin Abdur Rahman Jami 1492 / 898.

Characteristic Features : FUTUHUL HARAMAIN
 is a concise and useful Mathnawi which particularly

(2) "FUTUHUL HARAMAIN" Folio, 40 b.

(2) "Ibid" Folio, 49 b

both these poems in "FUTUHUL HARAMAIN" by way of invoking Jami's blessing just as he copied therein the story of Ali Bin Mowaffaq, otherwise it is incredible that Lari's poems should form part of Jami's Diwan, because the poems of this category are found in abundance with Jami, whereas Lari's other poems except the Mathnawi under review are not available. Some of the biographers are of the opinion that Lari had composed panegyrics and lyrical poems, but now they are not traceable.

It will be of interest to note that Mohi Lari's pen-name is also found in some poems. This strengthens the view that he alone is the real author of the Mathnawi. The following couplets bear internal evidence to this effect

In connection with the Prophet's panegyric he writes : (1)

تو همه لطف و عطا و کرم چشم رضا چون نهی از ما بهم
 می از افسانه اولب میند کو دل تو بار رهاند ز بند

(1) "FUTUHUL HARAMAIN" Fo'io 4 b.

The last lines of this story are given below .-

یارب از آنجا که کرم آن تست چشم همه بر در احسان تست
جای اگر چند نه صاحب دلست از تو بامید چنین حاصلست

But it is rather surprising that "FUTUHUL HARAMAIN" contains a panegyric in praise of the Prophet which is also found in Kulliyate Jami the opening couplet of which reads as follows :

یا تفسیح المذنبین بارگاہ آورده ام
بردت این بار با پشت دو تا آورده ام

In addition to it there is a lyric in Jami's Kulliyat the opening line of which is given below .

حق آنا نے کہ عمرے در ہوایت بودہ اند
وین زمان در ساحت قرب تو خوش آسودہ اند

The fourth couplet of this lyrical poem contains Jami's designation :

کز گدائی بے نوا جامی عایت و امگیر
کش عنان دل زلف نفس ہوا برودہ اند

The presence of Prayer and lyrical poem in "FUTUHUL HARAMAIN" may be the result of devotion on the part of the calligrapher, but in all probability Mohiuddin Lari might have incorporated

In another place under the heading **circumambulation of Kaaba**, he writes :

شاهد این نکته پیش قیل و قال هست مقالے بدلم ز اهل حال
 کامده نور دل ازو ظاهر م روشن ازو آئینه خاطر م
 فیض حضورش بدلم ریخته بلکه چو جان در تنم آویخته
 ناظم این نکته بگویم که کیست
 ما حاصل از گفتن این نکته چیست
 جای از ارباب ز من اکملی بلکه بر اصحاب سخن افضلی

The antecedant of pronouns employed in these couplets is a person other than Lari i. e., Jami particularly, from the line containing the pen-name Jami a question arises how a modest and venerable person like Jami who meticulously observes the injunctions of "شریعت" would have so proudly spoken of his own self How can it be possible for Moulana Jami to use for himself the words like "اکمل و افضل" in superlative, while even ordinary persons would not like to use these epithets for themselves?

In a third place, Lari has incorporated in "FUTUHUL HARAMAIN" the story of Abu Ali Bin Mowaffaq and 17 couplets of prayers from Jami's Tuhfatul Ahrar which he himself has admitted. From the couplets narrating this story, it is evident that Lari had personally met Moulana Jami and showed unbounded devotion to him.

an exclusive work of Shams-e-Tabriz. But, as a matter of fact, it is Rumi's own production.

The manner in which Jami's nom de guerre is mentioned in various places of the book is explained below :-

Eulogising the "حرم محترم" Lari says : (1)

در صفت این صنم^۱ حور زاد يك دو بیتے ز عزیزست یاد
 نکز اثر طبع لطیف قوی یافتہ در ملک سخن خسروی
 عارف جامی کہ رجام الست آمده از میگذہ عشق مست
 از پشے تعریف حرم آہ آہ کردہ ادائی کہ فوادی فداه

These couplets give an indication that the Mathnawi has not been composed by Jami, but it is a production of some other person (Mohiuddin Lari). Had this been the work of Jami he would not have referred to himself as "عارف جامی" Besides, "ی" of the word "فوادی" being the pronoun (1st person) in the phrase "فوادی فداه" occurring in the last line obviously refers to Mohi, while "ہ" of the word "فداه" being the pronoun (3rd person) refers to Jami.

(1) "FUTUHUL HARAMAIN," Folio 13 b.

(2) The word "عزیز" refers to Jami

(3) "FUTUHUL HARAMAIN," Folio 21a.

bear the caption " فتوح الحرمین جامی " some of the European cataloguers have also adopted the same caption without further verification whatsoever.

6 We have also made strenuous attempt to remove the suspicion whether there existed two books bearing one and the same title "FUTUHUL HARAMAIN" written by Jami and Mohi but yielded no tangible result.

INTERNAL EVIDENCE

Leaving aside the external evidences and conflicting views we have adduced as far as possible internal evidence out of "FUTUHUL HARAMAIN" which is detailed below :

The pen-name of Moulana jami is mentioned at certain places in " FUTUHUL HARAMAIN " which **Prima facie** appears to be the author's designation. But a deeper study of the book obliterates this doubt, because the overwhelming devotion and spontaneity of expression with which the real author of "FUTUHUL HARAMAIN" Mohi Lari, has mentioned, Jami's pen-name in his verses are discernible from the context of the composition,

A similar example is to be found in Moulana Rumi's Diwan-e-Shamse Tabriz wherein Rumi mentions this name in the last line of each lyric with excessive devotion towards Shams-e-Tabriz. This naturally, creates a doubt in readers, mind that it is

of "FUTUHUL HARAMAIN" to Moulana Jami is based on the following reasons :

1 Moulana Jami's was a well-known personality. He was a popular poet and a venerable literary man. "FUTUHUL HARAMAIN", contains verses in praise of Mecca and Medina and describes the rituals of Pilgrimage. Since Jami had the privilege of performing Haj, secured academic recognition and enjoyed the devotion of the masses, the cataloguers and calligraphers ascribed the book to his name,

2 As Moulana Jami was a prolific writer who compiled a number of books on arts as well as various subjects and issues, the "FUTUHUL HARAMAIN" was also considered to be one of his works.

3 Mohiuddin Lari, who died only 13 years after the demise of Moulana jami (1492,898) compiled the FUTUHUL HARAMAIN in 911 A.H. Lari's obscurity and Jami's reputation resulted in attribution of the book to the latter's name.

4 Since the nom de guerre "Jami" and "Mohi" fall under similar metrical system. balance in the hemistich is maintained even after one poetic pen-name is substituted for the other. Probably Jami's devotees might have inserted "Jami" instead of "Mohi" in the latter's poetic work.

5 One important reason of the misunderstanding is that the manuscripts preserved in various libraries

Importance of "FUTUHUL HARAMAIN"

The "FUTUHUL HARAMAIN" is considered to be very important in many respects as enumerated below :-

1 Mathnawi "FUTUHUL HARAMAIN" gives a graphic description of the holy land of Mecca and Medina, depicts spiritual sentiments and intuitions associated with this holy land, narrates historical incidents and contains elaborate maps of Kaaba and the Prophet's Mosque and the holy places.

2 From literary point of view, it is an old book which was written in 1505 A. D./911 A. H. the safeguard of which means a service in the cause of science and literature.

3 The book assumes greater importance in view of the fact that it removes a misunderstanding, created since a long time, by most of literary men, Indian and European cataloguers and calligraphers, attributing its authorship to Moulana Jami. His real author Mohi-uddin Lari 1526-27/933 being an unknown person was relegated to back-ground. Disclosing a reality and giving the deserving person his due share amounts to an academic achievement, as well as it removes an age old misunderstanding.

EXTERNAL EVIDENCE

The misunderstanding which led to attribution

MATHNAWI
FUTUHUL HARAMAIN
"AND ITS REAL AUTHOR"

INTRODUCTION

Although the ancient and modern manuscripts of "FUTUHUL HARAMAIN" adorn the European and Indian libraries, the details of which would be furnished later, there exists not a single research dissertation or an authentic introduction to this important work. Obviously, such a state of affairs, rules out the scope of publishing its genuine and our command, script. With the help of the resources ancient man we have tried our level best to write a comprehensive introduction to this sacred and ancient book undertaking discreet research; and also to enjoy the privilege of getting the old manuscript printed as correctly as possible and to ensure its safeguard.

- (1) "FUTUHUL HARAMAIN" Contains old maps of the Prophet's mosque and other holy places. Due to some reasons, such as their being old and there have appeared great changes with the march of time, we have omitted them; moreover, these maps have become out-of-date. Those who are interested there in may refer to these maps in the manuscripts of Futuhul Haramain

DARUL-KUTUB KALIMIA

"Toor" 693 / 1 , Bazar Noor khan

HYDERABAD - 500024 (INDIA)



**All rights reserved
by the Editor**



Price	Rs	20
	Dollars	3
	Pounds	2
	Tom in	20



Printed at

J. M Printing Press, Chatta Bazar

HYDERABAD - A, P, (India)

Mathnawi Futuhul - Haramain

OF

Maulana Mohiuddin Lari

D. 993 A. H. / 1526—27 A D.

✱ ★ ✱

PERSIAN TEXT

WITH

INTRODUCTION IN ENGLISH, PERSIAN AND URDU

by

Alhaj Prof. Dr. Quari Sayyid KALIMULLAH HUSAINI

M. A., LL. B., Ph. D. (London)

✱ ★ ✱

AUGUST 1977